كتاب ترجمة تقويم الابدان بالفارسية في الطب ٢٣

١٠٨

I

٢٥٨٧

كتاب ترجمة تقويم الابدان بالفارسية في الطب

هذا الكتاب تقويم
الابدان لرسم خزانة السلطان
سلاطين الزمان السلطان
ابن السلطان سلطان محمد
بن مراد خان خلد الله ملكه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی حد آن حکیمی را تعالی شأنه که وجود خاکی بنی آدم را بتشریف و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مشرف گردانید و
شکر و سپاس بی عد آن قدیری را جلت مواهبه که چهار رکن عالم را به پنجه قدرت درین شش جهت برهم تافت و باوجود تضاد کیفیات
ارکان در بدن انسان و غیر آن بامر او امتزاج یافت زهی قادری که بحکمت اردت ان اعرف این همه آثار و علامات و نتایج در عالم علوی و سفلی
پدید آورد و لیکن با این همه آیات بینات کس ندانست کنه ذاتش را و عقول و انفس درین بادیه حیران و سرگردان ز حد لامکان تا خاک نمناک
همه سر در نقاب ما عرفناک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بعد از حمد خالق معبود و شکر و سپاس رازق ودود درود نامحدود
بر آن شهباز بلند پرواز کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و تحف تحیات زاکیات بر آن صدرنشین مسند و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و صلات
صلوات نامیات بروضه مقدس آن صدر صفه صفا و آن ماه روی و الضحی و آن گلعذار و النهار اذا تجلی و طوطی خوش گفتار و ما ینطق عن الهوی و آن
عندلیب بستان سرای سبحان الذی اسری یعنی بهتر و بهترین دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم تسلیما کثیرا لکل نبی فی الانام فضیلة
و جملتها مجموعة لمحمد کما انه اضحی للنبیین خاتما به ختم الذکر الجمیل و یبتدی و صل اللهم علیه صلوة طیبة دائمة و رحمت بی غایت و غفران
بی نهایت بر ارواح زاکیه و اشباح طاهره اهل بیت و عترت طیبه و اصحاب کرام آن حضرت که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم لحظة فلحظة و
ساعة فساعة واصل و متواصل باد اما بعد بدانک پوشیده نیست بر رای اولی الالباب که تمام اهل عالم از جنس بنی آدم محتاج اند باحکام
طبیه و بقواعد علاجیه بل که نزد اصحاب کیاست و تحقیق و ارباب فراست و تدقیق محقق است که احتیاج انسان باین فن زیاده است از فنون دیگر از
برای آنکه استکمال نفس ناطقه ممکن نیست الا بکمال بدن که آن عبارت از صحت است بجهة آنکه آن کسان که برنجها و دردها مبتلی و عاجز شده اند فکر ایشان
دائم مستقیم نیست و قصور در فهم و ادراک ایشان لازم است در اکثر اوقات و ازین جهت است که حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیات تقدیم این علم کرده است بر علم دین که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و امر فرموده است نیز بتداوی که
تداووا فما انزل الله من داء الا و انزل له دواء الا السام و در حدیثی دیگر وارد است که ان لکل داء دواء فاذا اصاب الدواء الداء برأ باذن الله تعالی دیگر مرویست که
موسی را علیه السلام عارضه شد و ملتفت بدوا نمی شد بجهة توکل ندا کرده شد که یا موسی اترید ان تبطل حکمتی بتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر
و فضلا نیز بیان فضیلت این علم کرده اند بدلایل واضحه برین نهج که فضیلت بعضی علوم بر بعضی یا بجهة اشرفیة موضوع است یا بجهة شدة احتیاج بآن علم و شرف

موضوع مثل آنست که گویند علم الهی اشرف علوم است از برای آنک آن چیزی که بحث کرده میشود از و در آن علم ذات الله است و صفات او و بعد ازین علم
علمی شریفتر از علم طب نیست از برای آنک موضوع او بدن انسانست و او اشرف موالید ارکانست و اما شدة احتیاج باین علم چنانست که گفته شد بآن
که استکمال نفس بکمال بدن است که آن صحت است و آنچه موجب حفظ صحت حاصله است و رد صحت زائله علم طب است و حصول این علم کما ینبغی
ممکن نیست الا بعد از ممارسه و مزاوله این فن شریف از عربی و فارسی و غیر آن اما عبارت سریانی و عبرانی درین زمان متروک و مفقود است بتخصیص در بلاد اسلام
و نزد خوش ذهنان و مستعدان بر عربی و فارسی منحصر شده است از برای آنک عربی در فصاحت و بلاغت نزد فصحا و بلغا مقرر و معین گشته است
و فارسی در سلاست و ملاحت نزد عقلا و اذکیا مبرهن و روشن شده است اکنون چندین کتابها و رسالهای عربی و فارسی که درین فن نوشته اند هیچ کتاب
قریب الفهم تر و بضابطه نزدیکتر از تقویم الابدان که مصنف یحیی بن عیسی بن علی بن جزله است درین فن نیست زیرا که بجز آنک عبارت معروف است و مشتمل بودن
وی بر قواعد مشهور و بضبط قریب و این کمترین بندگان معین بن محمود المتطبب الکرمانی عفا الله عن سیئاته که بامید اعانه از راه استعانه متوجه شدم باستانه
علیا حضرت پادشاه آسمان رفعت شهنشاه زمین بسطت عالم پناه کیوان رتبت انجم سپاه مشتری طلعت خورشید کلاه قضا قدرت
سلیمان جاه قدر مکنت پادشاه هفت کشور و والی دور زمان آنک از جان تابع فرمان او شد انس و جان آن خاقان اعظم مالک رقاب الامم مولی
ملوک الترک و العرب و العجم خلاصه بنی آدم آنک گر صدره جهان را آفریند حق دگر پادشاهی مثل او دیگر نیاید در جهان یعنی فرمان فرمای زمین
و زمان باسط الامن و الامان ناشر العدل و الاحسان هادم قواعد الجور و الطغیان امان اهل الایمان السلطان ابن السلطان ابن السلطان
سلطان محمد بن مراد خان خلد الله ملکه و سلطانه با خود اندیشه کردم که اگر تحفه غیر مکرر که غریب باشد میسر شود و فی الجمله شایسته ملازمان
آستان این پادشاه عالم پناه خلد ملکه و سلطنته باشد ممکن که چون بی نظیر و غریب باشد مقبول و ملتفت گردد هیچ چیز مناسب تر از آن
ندیدم که این کتاب را بعبارت فارسی ترجمه کنم بروجهی که از اطناب ممل و ایجاز مخل خالی باشد و عبارت آن موجز و دلپذیر بود و هیچ جزئی از کلیات
و قانونی از اصول بقراط از آن فوت نشود و منهاجی بود سالکان این طریق را مرجو آنک همه کس را این بقدر کفایت ذخیره باشد تا بواسطه آن
اغراض همه میسر شود بعنایة الله و توفیقه باوجود این همه سعی قبول این امور جز بعنایت ملک غفور نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و الله علی کل شیء قدیر اللهم اجعله مقبولا و لا تجعله مقلوبا بفضلک یا ارحم الراحمین بدان ایدک الله تعالی که صاحب این کتاب وضع این کتاب را
مثل وضع تقویم کرده است در مواضع اجتماع و استقبال تقسیم امراض کرده است و بجهة هر مرضی دوازده خانه قسمت کرده است در خانه اول نام آن مرض است
و در خانه دوم ذکر مزاج آن مریض کرده است بآن معنی که این مرض کسی را شود که مزاج گرم باشد وی را یا سرد یا تر یا خشک و در خانه سیوم ذکر سن آن مریض
میکند بآن معنی که این مرض بیشتر در سن طفولیت شود یا در سن شباب یا در سن کهولت یا در سن شیخوخه و در خانه چهارم ذکر فصل میکند بآن معنی که آن مرض در کدام
فصل بیشتر شود در بهار یا تابستان یا خزان یا زمستان و در خانه پنجم ذکر بلد میکند بآن معنی که آن مرض در کجا بیشتر حادث شود در گرمسیل یا در سردسیل
یا در جای تر یا در جای خشک و در خانه ششم ذکر سلامت و خوف میکند مثلا اگر آن مرض را بیم هلاک شدن باشد میگوید که مخوف است و اگر نباشد میگوید

سالم است و این را بجهت آن ذکر میکند که فقها این را اعتبار کرده اند در اقراری که در حال مرض می باشد بر خلافی که در میان ایشانست بعضی میگویند که مرض مخوف
آنست که ضعیف میگرداند شخص را از حرکت بحیثیتی که آن شخص صاحب فراش میگردد و اگر چه که آن مرض دور کشد و بعضی دیگر میگویند که مرض مخوف آنست که زود
هلاک کند شخص را و اگر آن شخص بعد از زمانی بمیرد آن مرض را مخوف نمیگویند چون این معلوم شد بدانکه فایده این آنست که از مریض هر گاه که عطایا صادر شود
تحقیق کنند اگر مرض مخوف باشد آن عطایا از ثلث المال معتبر باشد و اگر غیر مخوف بود از راس المال اعتبار باید کرد همچنانک در حال صحت است و در خانهٔ هفتم ذکر سبب
آن مرض کرده است و در خانهٔ هشتم ذکر علامات آن مرض کرده است و در خانهٔ نهم بحث از استفراغ میکند بآن معنی که از استفراغ چه مناسب است از مسهل
یا فصد یا حقنه یا ادرار و مانند اینها و در خانهٔ دهم ذکر تدبیر ملکی کرده است و در خانهٔ یازدهم ذکر تدبیر سهل الوجود کرده است از برای آنکه مردم بر سه نوع اند
نوعی آنست که ایشان را داروهای کریه بد طعم نمی توان دادن مانند ملوک و متنعمان و کودکان و نوعی دیگر آنست که ایشان را داروهای گران بها میسر نمیگردد یا بجهه آنکه
در آن بلد میسر نمی شود یا ایشان عاجز اند در تحصیل آن و نوع سوم آنست که آن داروهای موصوف اسانست بر ایشان و در هر مرضی استعمال می توانند کردن
پس ازین جهت در خانهٔ دهم داروهای خوش طعم و غذاهای لذیذ می آورد و این تدبیر را تدبیر ملکی می نامد و در یازدهم ذکر داروی چند میکند که باسانی میسر اند بجهه این سهل الوجود
میگوید وی را و در خانهٔ دوازدهم ذکر تدبیر عام میکند و درو انواع تدبیرات می آورد از دواها و غذاها و اعمال ید و غیر آن والله اعلم بالصواب و بدان که درین کتاب
ذکر بعضی از داروهای قتال میکند همچنانک جمیع اطبا در کتب ذکر کرده اند و آن داروها همه مشهور و معروفست و فایدهٔ ذکر آن آنست که تا مطلع شوند بر آن و از آن
اجتناب کنند و از شر آن خلاص یابند و اگر کسی را داروی از آن داروها بخورانند علاج آن را دانند و از علامات معلوم کنند که کدام داروی خورده شده است از برای آنکه علامات
و علاج هر یک ذکر کرده است درین کتاب اما اگر کسی گوید که اطبا ذکر این داروها که کرده اند بآن ماند که مردم را دلالت کرده اند بر داروهای کشنده و این موجب فساد است
گوییم که این خطا است و باطل و قول اطبا صوابست زیرا که ایشان بجهه دفع شر و ضرر آن داروها را ذکر کرده اند تا بشناسند و از آن بر حذر باشند و اگر از روی غفلة از آن داروها چیزی
خورده شود از علامات دریابند و زود بعلاج آن مشغول گردند و ظن این قایل ظنیست باطل و فاسد و بدان نیز که طبیب عالم حاذق مسلمان از پدر و برادر و فرزند و جمیع اقربا
مشفق تر است و از همه نیز محرم تر است از برای آنکه هر مریضی را که طبیب مذکور موصوف معالج بود تمام سعی و جهد وی بر آنست که آن مریض صحت یابد و زود از آن
مرض خلاص شود تا وی را از آن نفع دینی و دنیوی باشد بخلاف بعضی از ورثه که انتظار میراث میکشند و سبب زیادتی محرمیت نیز بر ایشان ظاهر است از برای آنکه شاید که
شخصی را علتی باشد که از فرزندان و جمیع محرمان خود پنهان دارد مانند بواسیر و نواصیر و امراض رحم و نتواند که از طبیب پوشیده دارد و الا هلاک شود یا همه عمر در آن رنج
مبتلا باشد و آن طبیب مسلمان نیز باید که آن نوع حالات را پوشیده دارد و پیش هیچ کس اظهار نکند از محرمان و فرزندان و خویشان همه پوشیده دارد
مانند آن مریض تا امین باشد دیگر باید که آن طبیب بچشم خیانت بهیچ کس نظر نکند و متقی باشد چنانکه در وصایا مذکور است باید که متصف بآن صفات بود
و الا این کار بروی حرام باشد اما من یهدی الله فهو المهتد و من یضلله فلا هادی له پس معلوم شد که سخن آن قائل باطل است بل که علم از آن حیثیت که علم است مطلقا نافع است
و جهل تمام مضر است و علوم بر دو نوع اند یک علم عبارت از علم چیزیست که آن چیز نفع میرساند و یک علم علم چیزی است که آن ضرر میرساند پس دانستن
علم اول بجهه استعمال او بود و دانستن علم ثانی بجهه اجتناب بود زیرا که اگر کسی نداند که این شیء ضار است اجتناب از وی ممکن نباشد و اگر نداند که این شیء نافع است

بر استعمال وی استوار و جازم نباشد دیگر اگر کسی را علم بکفر حاصل شود کافر نمیشود و همچنین هر کس را که علم بسحر بود ساحر نباشد و کسی را که علم بمعصیه بود عاصی نمیشود و کسی را که علم
ایمان بود مومن نباشد آورده اند که عمر را رضی الله عنه گفتند که فلان کس شر نمی داند گفت که سزاوار آنست که در شر افتد و فرق است میان علم و عمل پس دانستن
داروهای قتال نفع آن میدهد که از وی اجتناب کنند و نعوذ بالله از کسی که وصف آن داروها بجهه استعمال کند حق سبحانه و تعالی همه مسلمانانرا از آفات و بلیات و شر منافقان دین
نگاه دارد و اعانه کند بر سلامت از سر مخوفی و اگر چنان باشد که آن قائل ظن می برد پس گوییم که فقها نیز مردم را انواع حیلها می آموزند پس ایشان نیز مفسد باشند زیرا که ایشان کتابها
ساخته اند در طریق حیله و فریب و این گمانیست فاسد از برای آنکه ایشان وضع این کتابها بجهه استعمال حیله نکرده اند بل که بجهه خلاصی از مکر و حیله ساخته اند و باز موحدان
نیز شبهها کسانی که مخالف دینند آورده اند در کتابها و جوابها نیز گفته اند پس نتوان گفتن که ایشان این شبهها را بجهه آن آورده اند که ملحدانرا تعلیم دهند طعنه و بطلان این
ظاهر است از برای آنکه آن سخنان را آورده اند و جوابها گفته اند نیز و همه را مزیف و مردود ساخته اند پس نتوان گفتن که در دین استوار نیستند موحدان بجهه ایراد
آن مسائل و دیگر لازم می آید که آن کسان که کتابها در وصف حرب ساخته اند و وصف اسباب و کیدهای آن کرده اند بجهه تنبیه عدوی دین کرده باشند که ایشان
را واقف سازند از کیدهای مسلمانان که در حرب میکنند و این سخن نیز باطل و فاسد است از برای آنکه غرض از وضع این کتاب احتراز و اجتنابست از کید دشمنان دین
در حرب و همچنین لازم می آید که آن کسان که در دزدی کتابها وضع کرده اند بجهه آن کرده باشند که مردم بر کیفیه دزدی مطلع شوند و این نیز باطل است زیرا که این هم بجهه آن
وضع کرده اند که مسلمانان واقف شوند از کیفیت منع و دفع دشمن از نفس و حرمت خود و جان و مال خود را نگاه دارند و طریق دفع ایشان دانند دیگر لازم می آید که آن کسان که
تالیف کتابها کرده اند در توریهٔ کلام و ایمان و لحن بجهه آن کرده باشند که مردم را دلالت کنند بر آنکه در کلام چون حق را بپوشانند و آنچه باطل است چون بصورت حق ظاهر گردانند
و سوگند دروغ نیز چگونه خورند و در سخن گفتن طریق تعریض و کنایت را بیاموزند که از آن در مال مسلمانان تصرف کنند و حق را ناحق کنند و این قول باطل است بل که غرض از تالیف این کتابها
آنست که مسلمانانرا واقف گردانند از این نوع سخنان و طریق دفع آنرا بنمایند تا از شر کذاب و محیل و کسی که بناحق مال مسلمانان خواهد که فرا گیرد خلاص یابند پس وضع این کتاب نیز
بجهه این فایده باشد دیگر لازم می آید که کسانی که تالیف کتاب غش صنائع کرده اند بجهه آن کرده باشند که مردم را تعلیم دهند بر غش صنایع و قلبی و ناتمامی کارها و این نیز
قولیست باطل از برای آنکه غرض از وضع این کتاب نیز واقف گردانیدن است مسلمانانرا بر شناختن چیزهای مغشوش از غیر مغشوش و بر دانستن صنعتی که ناتمام
باشد از تمام تا بنقصان در نیفتند و از آن محترز باشند والله اعلم بالصواب و صاحب این کتاب چنین میگوید که من این مثلها را بجهه آن آورده ام که هر کسی غافل نباشد از مکر و حیله و
دروغ گفتن مردم از برای مردم و از فسادهای آن بر حذر باشد و دایم مطلع باشد بر ضبط کار خود و عاقل دانای زیرک آنست که نیک نظر کند در کارهای خود و بهترین جهات را
اختیار کند و بآن عمل کند چنانک نزد جمیع عقلا پسندیده و شایسته بود و در اجتهاد امور خود مصیب باشد اکنون بدانکه این سخنان همه ترجمهٔ دیباجهٔ این کتاب است
و ازین نظایر یک دو بیش مقصود حاصل بود اما این کمینه تیمنا و تبرکا همه را مترجم آوردم و اهمال نکردم تا باقی کتاب نیز بر آن محمول نگردد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
اکنون پیش از آنکه شروع کند بآنچه مقصود بالذات است ذکر اسامی جمیع امراض میکند که درین کتاب مذکور است مجملا تا بر طالب آسان شود آنچه طلب کند از اسامی امراض
و در آخر کتاب ذکر فصلی چند میکند که مشتملست بر قواعد علاج و آنچه علمای اطبا ذکر کرده اند از قوانین معتبره در امر علاج که از رعایت آن در علاج خطا واقع نشود و این کمینه قلیل البضاعه در آخر کتاب پیش از آنکه
بترجمهٔ این قواعد شروع کنم شرح جمیع الفاظ مشکله که درین کتاب واقعست از اول تا باخر کرده ام از روی لغة و اصطلاح و تفسیر اسامی امراض که بزبان سریانی و یونانی و عربی و فارسی که معرب گشته است و بیان
وجه تسمیهٔ هر یک از اسامی امراض بآن علت و بیان غذاها و دواهای مشکل که در طب مذکور است نیز آوردم تا طالب را در حل آن مشکلات احتیاج بکتب متفرقه نباشد و استغنی من الخطاء و النسیان و بالله التوفیق و علیه التکلان

ذکر کردن اسامی مرضها که در هر ورقی از اوراق معدوده نبشته شده است

ا	حمی روح که معروفست بحمی یوم	حمی ... بود	حمی یوم که از استحصاف بود	حمی یوم که از تعب شود	حمی یوم که از غم بود	حمی ...	حمی یوم که از خوردن ... شود	حمی یوم که از غضب شود	حمی یوم که از ورم شود
ب	حمی عفین و حمی دق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	ورمها و صنفهای او	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	مرضها که عارض ظاهر بدن میشوند	جدری و حصبه	جذام	برص	بهق ابیض ...	[illegible]	جرب و حکه	تقشر جلد	[illegible]
ه	مرضها که عارض باطن میشوند	[illegible]	بثر صغار	حصف	ثآلیل ...	[illegible]	ریشها که از سوختن پیدا آید	ام الدم ...	... کردن ...
و	مرضها که عارض ظاهر سر و روی میشوند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	مرضها که عارض ظاهر سر و دست میشوند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	جراحتها و ریشها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	ریشها و ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	گزیدن جانورهای با زهر و نیش زدن آنها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یا	داروهای کشنده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یب	داروهای کشنده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یج	داروهای کشنده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ید	صداع و اقسام او	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یه	مرضهای دماغ و اصناف او	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یو	مرضهای دماغ و اقسام او	سدر	دوار	[illegible]	صرع	سکته	کابوس	[illegible]	[illegible]
یز	مرضهای نخاع از آن قسم اند	[illegible]	استرخا	لقوه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	رعشه و اختلاج	[illegible]
یح	مرضهای پلک چشم نیز از آن قسم اند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یط	مرضهای پلک چشم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	مرضهای ملتحمه نیز از آن قسم اند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	مرضهای قرنیه نیز مثل آن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	مرضهای کنج چشم نیز مثل آن و عنبیه نیز همان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذکر کردن اسامی مرضها که در هر ورق از اوراق معدوده نبشته شده است

كج	مرضهای عصب چشم و دردهای گوش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	مرضهای گوش و بینی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	مرضهای الت بوسیدن و زبان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	مرضهای لبها و دندانها	شقوق ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	مرضهای دندانها و گوشت بیخ دندان ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	مرضهای حلق و حنجره و شش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	بیرون آمدن خون و چرک از حلق و علتهای دل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	مرضهای دل که از همان قسم بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لا	مرضهای مری که آن فم معده است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لب	مرضهای معده نیز از وست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لج	مرضهای معده از آن اقسام ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لد	مرضهای معده از آن قسم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
له	مرضهای رودها و گرداگرد مقعد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لو	مرضهای جگر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لز	استسقا و مرضهای زهره و سپرز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لح	مرضهای سپرز و گرده از آن قسم اند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لط	مرضهای مثانه و صفاق و انثیین از آن قسم اند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بول الدم	[illegible]	[illegible]
م	مرضهای انثیین و قضیب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ما	مرضهای رحم و اقسام او	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مب	مرضهای رحم و اصناف او	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مج	مرضهای رحم و پستانها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مد	مرضهای سرینها و پایها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نام مرض	در آنجه بسیار میشود از حمی روح که آنرا اطبا حمی یوم میخوانند و بزبان یونانی مقیر ماروس است									
	مزاج	سن	فصل	بلد	سلامت	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر حکمی	تدبیر آسان
حمی یوم که از تیزی آفتاب گرم شود	گرم وخشک	جوانان را	تابستان	جنوبیه	بسلامت	[illegible]	آنست که سر گرم باشد و نبض صغیر و سریع بود	نیست	بوییدن صندل و کافور و گلاب و طلا کردن اینها بر سر	[illegible]
حمی یوم که از [illegible]	سرد وخشک	دو مویان را	خزان	شمالیه	بسلامت	آن بود که فضلهای و بخار جمع شود در بدن و تحلیل [illegible]	[illegible] نبض ضعیف [illegible]	فصد اکحل باید کرد اگر خوف آن باشد که بحمی عفن انجامد	[illegible]	گرم پوشانیدن باشد و مالیدن بدن
حمی یوم که از [illegible]	گرم وخشک	کودکان و جوانان را	تابستان	در گرمسیر	بسلامت	[illegible]	سرخی روی و [illegible]	نیست	ماء الشعیر و آب انار و بزرقطونا و جلاب	[illegible]
حمی یوم که از [illegible]	گرم وخشک	جوانان را	تابستان	[illegible]	بسلامت	ریاضتها که از حد اعتدال بگذرد	خشکی جلد بود و ضعف نبض	[illegible]	[illegible]	آسایش است و خواب کردن و بحمام رفتن و روغن مالیدن
حمی یوم که از غضب شود	گرم وخشک	جوانان را	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ظاهر شدن چشمها بود و برآمدن [illegible] و سرخی [illegible] بول	نیست	تسکین نفس باید کرد و کافور و گلاب بوی کردن و جلاب [illegible]	[illegible] کردن
حمی یوم که از غم و اندوه شود	سرد وخشک	دو مویان را	خزان	در جاهای خشک	[illegible]	در آمدن روح است بر داخل بدن	فرو رفتن چشمها بود و زردی روی او	نیست	شنیدن [illegible]	شادی و طرب [illegible] خوردن [illegible]
حمی یوم که از بی خوابی شود	سرد وخشک	دو مویان را	خزان	در جاهای خشک	بسلامت	[illegible]	فرو رفتن چشمها [illegible]	نیست	[illegible] کردن بخواب	[illegible]
حمی یوم که از [illegible]	گرم	جوانان را	بهار و تابستان	در جاهای جنوب	بسلامت	گرم شدن ارواح است [illegible] ورم [illegible]	[illegible] نبض	فصد باید کرد	آب انار و جلاب [illegible]	[illegible]

تدبیر عام

علاجی که عام است انواع حمیات یومیه را آن علاجیست که برابری کند بسببی که آن سبب آن تبها را در وجود می آورد مثلا اگر آن تب از گرمی آفتاب حادث شده باشد و یا از گرمی که آنرا سموم گویند پس باید که گلاب و اندک سرکه و روغن گل بر پیش سر ریزند بکرات و مرات و پاره کتان که در برف خنک کرده باشند بر آن موضع اندازند هر گاه که گرم شود باز سرد کنند و بر آن محل اندازند پس چون تب ساکن گردد مریض را بحمام در آرند و بشویند بآبی که در وی بنفشه و نیلوفر و بابونه پخته شده باشد و چون از حمام بیرون آید ساعتی قرار گیرد انگاه ماء الشعیر که خنک کرده شده باشد با سکری سفید یا کدو و مزوران سفید که در آب برف سرد کرده شده باشد بخورد و مزوره ماش یا کدو غذای خوبست و بعد از آنکه غذا خورده باشد خواب بسیار مفید

سزاوار آنست که صاحب این حمی در جایگاهی گرم باشد و بپوششهای نرم بپوشندش انگاه دلک اعضای وی کنند برفق و نرمی و چون تب ساکن شود بحمام در آرندش و زود بیرون آرند و بپوشانند و غذا باید که زیرباج باشد یا تیهو یا دراج یا فروج و بریان اینها نیز جایز است و مادام که مزاجش اینچنین باشد اکنون اگر این حمی تمام زایل نشود و در بدن بقیه از آن بماند و در نبض اختلافی بود و بول غیر منهضم نماید بسا که بحمی عفن کشد پس این هنگام فصد باید کردن بشرطی که قوة و سن و هوای فصل نیز مساعدت نمایند انگاه ماء الشعیر باید داد پس شراب لیمو و آنچه بدان ماند و بعد از آن که تب زایل شده باشد غذا باید که زیرباج غوره با فروج دهند

صاحب این تب را سزاوار آنست که در جایهای خنک بخسپد اگر تابستان بود و شیره تخم خرفه که خنک کرده باشند ببرف بیاشامد و غذا مزوره کدو و اسفاناخ و روغن بادام سازند یا پست گندم یا جو با آب سرد و قند سفید تناول کند و اگر زمستان باشد باید که در جایهای معتدل ساکن شود و شراب غوره نوشد و چون تب از سورت خود فرود آید بحمام رود و چون بیرون آید ساکن شود یک ساعت انگاه غذایی که مرکب بود از فروج و اسفاناخ و آب غوره یا آب انار تناول کند بعد از آن باستراحت مشغول شود و در خواب کردن مبالغه نماید والسلام

موافق ترین تدبیری که کرده شود بصاحب این حمی آسایش و سکونت در آن مواضع که وقت اقتضای آن کند پس چون تب از قوت و حدت خود فرود آید باید که بحمام در رود و در آبزن نشیند لکن آب آن معتدل باید و بعد از آنکه از حمام بیرون آمده باشد بمالندش مالیدنی معتدل بروغن بنفشه و نیلوفر بعد از آن آب بسیار بروی ریزند پس تمکنش برند و زمانی ساکن شود انگاه بغذا مشغول شود و غذای مناسب مثل جوان مرغها بود و پاچهای بزغاله و کاسنی و کاهو و پرپهن آبابد که دفعه دفعه اندک اندک بغذا مشغول شود تا عوض بدل ماتحلل شود

صاحب این حمی را شفاه الله تعالی مناسب آنست که بتسکین غضبش حیلها کنند تا آنچه در نفس او بود زایل گردد و در خاطرش نشانند برفق که غضب از اخلاق ذمیمه است و آنچه مناسب محل باشد بوی رسانند و چون ساکن گردد و آن حمی نیز فرو دآید باید که بحمام برندش و در آب زن نشانند بشرطی که آبی شیرین معتدل باشد اگر تابستان باشد آبی سرد در آنجا ریزند و نشینند تا نفسش بیاساید و خوش بویهای خنک بیویند انگاه آب انار و جلاب که خنک کرده باشند ببرف بنوشد و غذا باید که مثل بوارد بود که با آب غوره و آب انار معمول شود و ماهی خرد که از آب شیرین بود مفیدست و خواب بسیار مفیدست

سزاوار آنست که حیله کنند در تسکین غم وی بشادی بهر حیله که ممکن بود بعد از آن انواع آوازها و الحان سرور انگیز و نغمهای فرح بخش شنوانندش و مالندگیهای نرم ملایم کنند بعد از آن بحمام برندش بشرطی که تب ساکن شده باشد از سورت و تعب و در آبزن بنشانند آبزنی معتدل الحرارة انگاه بیرون آرند و غذای مناسب دهند مثل گوشت بره و بزغاله و ماهی خرد که در چشمهای آب شیرین بود اگر تابستان بود در مواضع بارده قرار گیرد و اگر زمستان بود در مواضع حاره و باید که از خواب کردن بسیار بر حذر باشد والسلام

چون خواهند که مستقیم گردانند احوال این مریض را سزاوار آنست که روغن کدو در بینی او چکانند بلکه بطریق استنشاق انب بود و تکمید کنند سرش را بآبی که در وی بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و جو نیم کوفته جوشیده بود و چون ساکن گردد حمی باید که او را بحمام در آرند بخانه دوم که آن را بیت اوسط گویند انگاه آب گرم شیرین بر سرش ریزند و بدن او را بروغن کدو بمالند مالیدنی نرم انگاه از حمام بیرون آرند و چون ساعتی قرار گرفته باشد باید که غذای لطیف جید الکیموس سریع الانهضام تناول کند مثل خروس جوجها و تیهو و دراج و باید که از جماع بر حذر باشد و در جمیع عوارض نفسانی بر این قیاس است چرا که جماع مجفف بدن است

علاج این حمی آنست که بعلاج ورم مشغول شوند اگر سبب ورم باشد پس باید که طلا کنند ورم را بطلاهای موافق قابض بارد مثل صندل و گلاب و آب حی العالم و باید که چیزهای خنک کننده تناول کند مثل تخم خرفه و بزرقطونا با جلاب و غذا مثل کدو و مزوره ماش و کشک جو و اسفاناخ و آب غوره و آب انار نیز مناسب است و باید که خود را نگاه دارد از حرکتهای با تعب و غیر تعب پس سکون باید و لکن بحمام بسیار برود و در آن تقصیر نکند تا آن هنگام که ورم ساکن شود و مرض تمام مندفع گردد والله هو العلیم الحکیم

[illegible]	در آنچه بسیار میشود					از حمی عفنیه و حمی دقیه				
	مزاج	سن	فصل	شهر	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر حمی	تدبیر آسان
حمی غب	گرم وخشک	جوانان را	تابستان	گرم وخشک	[illegible]	متعفن شدن خلط صفراوی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم وتر	کودکان وجوانان	بهار	جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمی ربع	سرد وخشک	دوسالگان	خزان	غیر معتدل	[illegible]	متعفن شدن خلط سوداست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد وتر	کودکان و پیران	زمستان	سرد وتر	[illegible]	عفونت خلط بلغمی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمی مطبقه	گرم وتر	کودکان وجوانان	بهار	جنوب	[illegible]	متعفن شدن خون باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کودکان و پیران	خزان و بهار	جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمی دق	گرم وخشک	جوانان	تابستان	گرم وخشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم وخشک	جوانان	تابستان	گرم وخشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

بعد از آنکه تنقیه تامه کرده باشند مناسب آنست که در روز نوبت آب تمر هندی با سکنجبین و جلاب بنوشد و آب انار نیز اما در روز غیر نوبت پنجاه درم ماء الشعیر با یک اوقیه قند سفید در کشد و بعد از ان بچهار ساعت یک وقیه و نیم سکنجبین ساذج در کشد و آب انار ترش شیرین و آب آلوی سیاه را همچنین و آب کاهو نیز مثل آن و باید که در تابستان آنچه خورده شود از بیهاء که مذکور شد خنک سازند به برف و در هوای خنک ساکن شود و اگر زمستان بود در هوای معتدل و اگر غثیان و دهن تلخی ظاهر گردد پس قی بسکنجبین و آب گرم کنند و بعد از قی شراب غوره و شراب انار مناسب بود

چون علامت نضج ظاهر شود باید که مطبوخ افسنتین تنقیه کنند یا آنچه پیش ازین گذشت و باید که ترک غذا کنند در روز نوبت بشرطی که ضعف نباشد و با وجود آنکه قوت بود اما مر غذا را بر نتابد پس باید که از برای وی چیزی سازند از آب سبوس و قند سفید و این نیز باید که بعد از انقضای نوبت بود و در روز غیر نوبت ماء الشعیر بنوشد و بعد از و سکنجبین و غذا باید که فروج بود یا تیهو یا زیرباج والله الشافی

اگر این تب بجوانی عارض شود و در فصل تابستان بود پس باید که اقتصار کنند در علاج او بر آنچه گذشت سابقا و غذای لطیف ملطف نیز دهند همچو شوربای تیهو و فروج و زیرباج و مثل اینها و منع کنند از همه انواع ماهیها و شیرها و میوها و گوشت گاو و برنج و عدس و هرچه باد انگیز باشد اما اگر در غیر تابستان بود فصد کنند اگر قوت مساعدت نماید انگاه آنچه ذکر کرده شد بدهند بشرطی که بعد از نضج بود و بعد از نوبت نیز و قرص غافث با سکنجبین بدهند و در روز نوبت قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم که در آن شبت جوشیده باشد و ابن ماسویه گفته است که اگر موی ریش بز را بر صاحب حمی ربع آویزند نفع دهد و عنکبوت اگر با زیت و طلی کنند در بدن وی نفع دهد والله اعلم

درین حمی سزاوار آنست که صرف عنایت کنند باستفراغ خلط و لکن از تبرید حرارت نیز غافل نباشند اکنون اگر تشنگی پدید آید باید که چهل درم ماء الشعیر پیش از نوبت بدهند و بعد از ان ده اوقیه سکنجبین با آب سرد بدهند و اگر تشنگی نباشد بسکنجبین و جلنجبین اقتصار کنند و اگر ضعف قوه باشد باید که غذا دراج و فروج و زیرباج دهند و بریان نیز شاید اکنون اگر علامات نضج پدید آید استفراغ بتر بد و غاریقون و ایارج فیقرا از هر یک سه درم با هندی یک دانگ همه را بکوبند و با آب نیم گرم در سحر بیاشامد و قی کردن نیز مناسب است بسکنجبین و آب گرم و نمک نیم کوفته و اگر مدت دراز کشد و ضعف معده پدید آید قرص گل دهند با دانگی مصطکی و دو دانگ عود هندی نرم بکوبند و با جلنجبین بدهند

بعد از فصد سکنجبین ساذج نوشد و انار می خوش بمکد و اگر قوت ضعیف گشته باشد غذا دهند از شوربای فروج و آب غوره و اگر ضعیف نباشد کاهو دهند و مغز خیار با آب غوره یا مزوره اسفاناخ و بعد از آن پیش از طلوع آفتاب در سر روز آب انار میخوش دهند و بعد طلوع ماء الشعیر دهند با قند سفید و بعد از ان سکنجبین ساذج دهند با آب سرد و غذا همان مزوره پیشینه دهند اگر مرض دراز کشد و اکنون در طبیعه اگر خشکی باشد تلیین باید کرد بترنجبین و تمر هندی و اجاص که در شراب بنفشه خیسانده باشند و مناسب است نیز استعمال شیافی که ساخته باشند از بوره و شکر سرخ با خطمی یا حقنه که از سکر و شیرج و آبکامه و آب چغندر مرکب باشد و اگر درد در اعضای باطنه پیدا شود و یا در طبیعت قبضی باشد نه غذا دهند و نه ماء الشعیر مگر بعد از آنکه درد ساکن شده باشد و طبع گشوده و اگر زبان سیاه شده باشد باید که بلعاب بزر قطونا و روغن بادام بمالند و شیر خرفه با لعاب بزر بدهند

علاج حمیات مرکبه مرکب از مداواة مفردات اوست مثلا اگر محدث مرکب مساوی محدث مفرد است پس تدبیر بعداها و دواهای موافق بود مر هر یک ازین دو را و اگر یکی زیاده شود بر دیگری قصد علاج زاید باید کرد و اگر یکی را خطر زیاده باشد از دیگری قصد علاج آن یک باید کرد که خطرش زیاده است و اگر حمی مرکبه دراز کشید و گزند رساند ببدن و خشکی در و پدید آمد پس قرص کافور دهند و جهد کنند در ترطیب بدن بماء الشعیر و غیر او اما اگر سرما و لرزه مستولی گردد باید که آب گرم بیاشامد و انگاه استخوان سر دو ساق او را محکم ببندند بدستارچهای پهن و زیر پایهای وی را بمالند و کف دست نیز بمالند سرد و انگاه مرد دست و پای او را در آب گرم نهند و بپوشانند و اگر سرما و لرزه دایم باشد باید که باعتدال بمالند تن بدستهای متعدد و باید که همه بیکبار بمالند تا دلک عام شود همه بدن را و نیز روغنی که در وی بابونه و فودنج پخته شده باشد در وی بمالند و در تب بلغمی هر گاه که لرزه عارض شود یک درم پودنه با سکنجبین و آب گرم بدهند

علاج این تب اگر تابستان بود باید که در جایهای خنک باشد که در و باد شمال وزد و باید که در چپ و راست وی ظرفهای پر آب نهاده باشد مثل سبوهای نو و گل سرخ و سفید و نیلوفر و بنفشه و سیب و امرود و برگ بید و صندل و گلاب و کافور و خواب کردن در جامه خواب نرم و اگر زمستان باشد باید که در جایی بود که هوایش معتدل باشد چنانکه سرما اثر نکند و هیچ حرکتی که تعب بود در وی نکنند و از بیخوابی بر حذر باشد و جماع کردن و گرسنه و تشنه بودن نیز بسیار مضرت و باید که در صباح ماء الشعیر با قند سفید و شراب عناب نوشد و غذا حسوها سازند از آرد سفید و سکر طبرزد و روغن بادام و انار ملسی و موز و سیب سپیده نافع اند

اگر حرارت اندک باشد باید که قرص کافور با شیر زنان دهندش و اگر حرارت سخت بود بدوغ گاو دهند و اگر در طبیعت نرمی باشد قرص طباشیر ممسک دهند یا سفوف الطین یا شراب مورد و اگر ازین سفوف دو درم بدهند مفید باشد و صفت او اینست مغز تخم کدو و خیارین از هر یک یک درم صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی با تبری و طباشیر از هر یک نیم درم تخم خرفه بریان کرده یک درم و نیم صندل سفید و تخم حماض و شاهبلوط از هر یک نیم درم کافور یک دانگ همه را بکوبند و برب آس در ناشتا چنانکه گفته شد دو درم تناول کند و مزوره ماش بریان کرده غذا سازد اما باید که پارهای بهدر و تخته باشد و اگر خشکی در و مستحکم شود باید که شیر زنان را بمکد و بر بدن نیز مالد بطریق نطول و غذا باید که از فروج کوفته باشد که در و سیب شامی و به پخته شده باشد انگاه باید که صرف شوربای آنرا تناول کند و هو الحکیم الشافی

اسماء	در آنچه بسیار میشود از					اورام و اصناف آنها					
	مزاج	سن	فصل	بلد	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	[illegible]	تدبیر [illegible]
فلغمونی و آن ورمیست که از خون شود	گرم و تر	کودکان را	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک	جوانان را	تابستان	گرمسیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مطبوخ فواکه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ورم رخو و آن از بلغم شود	سرد و تر	پیران را	زمستان	سردسیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک	دو میانه‌سالان را	خزان	سردسیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمره	گرم و خشک	جوانان را	تابستان	گرمسیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک	دو میانه‌سالان را	خزان	سردسیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دبیلات	سرد و تر	پیران را	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و تر	[illegible]	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

اگر بدن ممتلی نباشد از خلط علاج بچیزهای مرخی کنند مثل روغن شیر گرم و آب نیم گرم و ضماد کردن بآرد خطمی و شبت و اگر ممتلی باشد بدن تنقیه باید کردن و تبرید و رم کردن بگل ارمنی و صندل و آب کاهو و بعد از روز چهارم آرد جو یا آرد گندم با وی بیامیزند و اگر در اول درد باشد باید که بچیزهای قوی استعمال نکنند خصوصا تبرید قابض و مرخیات نیز جایز نباشند مانند موم و روغن و غذای مناسب دهند مثل ماش و اسفاناخ و مغز خیارین و اگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر و آب انار و سکنجبین و شیره تخم خرفه و در آخر ضماد بابونه و اکلیل الملک که بلعاب تخم کتان آغشته باشند باید کرد و اگر در وی چیزی جمع شده باشد که بدارو متحلل نشود شق باید کرد از موضع صحیح تا موضع صحیح و آنچه در وی باشد بیرون کنند انگاه از پارچهای کتان در وی اکنند چنانکه تمام پر شود و بعد از آن بکرباسی محکم ببندند والله المعین الشافی بمنه وجوده

مناسب آنست که داروهای خشک کننده بکار برند اما باید که تیزی و سوزندگی نداشته باشند مثل گل تر بسی و قیمولیا از هر یک یک جزو اقاقیا نیم جزو همه را با گلاب بسرشند و طلا کنند و اگر وا خورده شود و محتاج باشد بدوایی که بتجفیف وی زیاده تر بود طلا کنند بمازوی سبز و مورد خشک و برگ سوسن که همه را نرم بکوبند و بروغن گل که در وی موم گداخته باشند بسرشند و خوردن تخم خرفه با شراب غوره مناسب است و غذا مزوره آب انار ترش شیرین دهند و هو الشافی بمنه وجوده

والله اعلم برحمته

اگر این علت از ریحی بخاری زاینده شود مانند کسانی که مزاج ایشان فاسد شده باشد و مزاج صاحب سل را نیز مانند وای وی بنمک و روغن گل بود با آن کیفیتی که مذکور شد پیش ازین و این علاجیست بغایت موثر اما اگر از بلغم متولد شده باشد استفراغ آن باید کردن انگاه از مولدات بلغم مجتنب بودن مانند ماهی و شیر و آنچه از وی حاصل شود و بعد از آن این ضماد را بکار برند بگیرند صبر و نمک را و نرم بکوبند و بآب مورد و اندک سرکه تر سازند و استعمال کنند و اگر آن موضع ورم احتیاج ببستن داشته باشد باید که از زیر ورم بنیاد کنند و سست ببندند و چون بیالا ترند سخت تر ببندند و الباقی هو المعین الشافی بمنه وجوده

بعد از تنقیه سزاوار آنست که این ضماد را بران موضع نهند بگیرند مغز ساق گاو و با موم گداخته بیامیزند و بکار برند یا بگیرند انجیر سفید شیرین و در آب بپزند تا نیک پخته شود انگاه آرد حلبه و تخم کتان و خطمی سفید اضافت کنند پس همه را در هاونی کنند و نیک بسایند تا مثل مرهم شود و باید که در حین سحق اندک اندک از روغن سوسن در وی ریزند و سایند تا بان مرتبه رسد انگاه بکار برند و باید که از مولدات سودا پرهیز نمایند مانند گوشت گاو و گوشت بز و نمکسود و عدس و بادنجان و باقلا و غیر آن و هو الشافی بمنه

و برحمته واحسانه

بعد از فصد اگر بمسهل احتیاج بود مطبوخ فواکه دهند یا هلیلج و تمر هندی و آلو دهند و با وجود این ملینات شیره تخم خرفه با سکنجبین نیز دهند و غذا مزوره آب غوره دهند و این طلا مفید است اقاقیا صندل با گلاب بسرشند و بکار برند و آب حی العالم اگر اضافت کنند بهتر باشد والله اعلم بالصواب

پیش از آنکه ریش شود سزاوار آنست که بمرهم زنجار ضماد کنند و چون ریش گردد با سفیداب ارزیز و توتیا مغسول و روغن گل و آب کشنیز تر و قنطوریون کوفته با آب و بیخ شبث و لسان الحمل که سر دور اکوفته باشند و با آب سرشته باشند طلا کنند و اگر سرطان در رحم باشد و بزرگ بود و بعلاج صلاح نپذیرد بریدن نیز نشاید و این در رحم بسیار واقع میشود اما اگر در پستان واقع شود یا در موضعی که شراین نزدیک او نباشند شاید که بامن علاج کنند و ببرند چنانکه گرد بر گرد باستره تیز انگاه بفشارند که بهار آنا خون تمام بیرون آید انگاه روغن زرد بمالند و مرهم روییانیدن بکار برند و هو الشافی بمنه وجوده

آنچه بدو دمد بر کشودن او آرد جو باشد که بزیت بسرشند و بر وی ضماد کنند و بضمادهای ورم ضماد کنند و اگر نضج نیابد بروغن شبث استعمال کنند و اگر بشق کردن احتیاج افتد بشکافند چنانکه در ورم دموی کیفیتش معلوم شد و بعد از شق پارهای کتان در وی بیاکنند و بکرباسی محکم ببندند انگاه بچیزی علاج کنند که جراحت تازه را بآن علاج میکردند تا آن غایت که جراحت برویید و تمام بصلاح آید و هو المعین الشافی بمنه و برحمته

واحسانه

بدانکه خنازیر بیشتر در گوشتی سست حادث میشود که در بن گردن و بنهای ران بود و باید که صاحب این علت را از غذاهای غلیظ منع کنند بعد از آنکه تنقیه کرده باشند و تقلیل غذا نیز واجب باشد با تلطیف انگاه ضماد کردن بآرد باقلا و آرد جو و اصل السوس و خطمی و موم سفید و پیه مرغابی همه را بکوبند و بزیت کهنه که موم در وی گداخته باشند بسرشند و چون گشوده شود فلدفیون بر وی نهند بعد از آن روغن زرد بکار برند و چون پاک گردد مرهم زنگار استعمال کنند تا تمام برویید و اگر خواهند که بامن علاج کنند باید که بکازی بشکافند و باید که بنفش و ورم نرسانند بعد از آن بعصاره باشند و اندک اندک بیرون آورند و علاج سلعه نیز برین دستور بود اگر بامن علاج کنند اما از پاره شدن کیسه وی برحذر باشند و اگر پاره شده باشد باید بریدن و تمام را گرفتن و نیک پاک کردن از آن موضع انگاه دوختن و زرد اصفر بر وی ریختن و گاهی باشد که سلعه را بانگشت بیرون کشند و پاره از زیر بر وی نهند و محکم ببندند و هو الشافی بمنه

در آنچه بسیار میشود از مرضهایی که در ظاهر بدن پدید می آید و مخصوص بیک عضو نباشد										
اسماء مرضها	مزاج	سن	فصل	بلد	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر	تدبیر آسان
آبله و حصبه	[illegible]	صبیان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در صبیان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برص	[illegible]	در پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در صبیان و پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در زنان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در صبیان و جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تشقق جلد	[illegible]	در صبیان و در پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

بعد از فصد ماء الشعیر دهند که در وی عدس مثل ثلث او پخته بود و عناب و سپستان نیز بود و در وی شراب خشخاش نیز اضافت کنند و غذا از مزوره کدو بود و اگر دیر بیرون آید باید که پنج عدد انجیر با پنج درم عدس مقشر و نیم درم رازیانه بپزند [illegible]

[illegible]

علاج منع کردنست از هر چه زاینده بلغم بود مثل ماهیها و شیرها و کاه و میوه های سرد تر و باید که غذا گوشت حیوان دشتی بود و طلا بزفت و نفط سفید کنند یا شیطرج و عاقرقرحا و شقایق النعمان و بیخ چوب رز و خربق که بسرکه کوفته شده باشد و اما آنچه برص را بدان رنگ کنند آنست که بگیرند نیل دو درم و حنا یک درم همه را بکوبند و بسرکه تر کنند و بعد از سه شبانه روز بر آن موضع طلا کنند یا خبث الحدید و قرصانی را در آب پوست انار بخیسانند سه شبانه روز و طلا کنند نافع بود

بعد از استفراغ واجبست منع کردن از آنچه تولید بلغم و سودا کند انگاه غذاهای موافق دادن بعد از آن آنچه رنگش سفید بود پوست بیخ کبر که بسرکه سرشته باشند طلا کردن یا بمس سوخته و نوشادر و بوره کوفته باشند و بسرکه تر کرده باشند و یک هفته در آفتاب نهاده باشند طلا کردن و آنچه رنگش سیاه باشد بزر بیخ و زاج و کبریت با سرکه طلا کنند نافع باشد انشاالله تعالی

بعد از فصد و داروی کار باید که ممتنع گردد از هر چه این علت از او زاینده میشود اکنون اگر در روی باشد باید که بهمان رطوبت گندم گرم کرده شده که مذکور شد علاج کنند و اگر در غیر روی باشد باید که طلا کنند بهلیله زرد که بسرکه سرشته شده باشد بصمغ آلو که در سرکه حل کرده شده باشد انگاه بآرد نخود و خربق که در سرکه سرشته شده باشد طلا کنند نافع بود انشاالله العزیز

بعد از استفراغ تام و اختیار غذای صالح آنچه مخصوص است بعلاج حکه آنست که استحمام کند بآب شور و دلک بدن کند بآرد ترمس که آن با قلا مصریست و سرکه و گوشت خربزه و آب چغندر و روغن گل [illegible] یک درم زعفران سقمونیا از هر یک دانگ بکوبند همه را و بآب جب کنند و بکار برند و باید که از اول شب تا صباح [illegible] و صباح در حمام بآشنان بشوید بعد از آن بگل و صندل با طلا کنند بکبریت سفید و کندس و زرنیخ از هر یک یک جزو خاکستر چوب رز برابر همه را بروغن گل سرشند و نزد احتیاج بکار برند والله اعلم بالصواب

اول منع باید کرد از غذاهایی که بلغم تولید کند انگاه طلا کنند بدن را بمویز و ترمس و گل که بسرکه سرشته شده باشد و بیخ سوسن آسمانگونی که بعسل سرشته شده بشرطی که عسل کف گرفته بود این همه را با هم طلا کنند یا جدا جدا و بعد از آن بحمام در آرند و آب نیم گرم بر وی ریزند یا آنکه طلا کنند بآرد نخود و کبریت که بسرکه سرشته باشند و بعد از آن بحمام در آرند و همچنانکه ذکر کرده شد بجای آرند نافع بود

بعد از آنکه تنقیه بدن کرده باشند از اخلاط باید که غذاهای محمود بکار برند و بدن را همیشه پاک نگاه دارند از چرک و جامهای کتان نرم بپوشند و از آنچه خشک کند برحذر باشند و بدن را باید که بزیت مغسول طلا کنند که با مومیایی مسحوق و روغن معصفر سرشته شده باشد در شب طلا کنند و صباحش بحمام روند دیگر بگیرند قسط و قردمانا و زیره کاو از هر یک یک جزو همه را بکوبند و بروغن فستق سرشند و طلا کنند بدن را و در شستن باید که بآب سبوس گندم سفید بود

درآنچه بسیار میشود ازآن علتها که عارض میشوند ظاهر بدن را از سببهاء اندرونی وآن مخصوص بیک عضو نباشد

نام مرضها	مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	سلامت و خطر	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر بلیغ	تدبیر آسان
شری	گرم مزاج	در جوانان	تابستان	جنوبی	سلامت	خونی تیز که با صفرا و بلغم [illegible]	دانها پهن باشد و در ابتدای خارش [illegible]	فصد باسلیق [illegible]	سکنجبین با [illegible] و طلا [illegible] روغن گل [illegible]	طلا کنند بآب [illegible]
[illegible]	گرم مزاج	پیران و کودکان	تابستان	جنوبی	سلامت	رطوبتی غلیظ با صفرا	[illegible] غلیظ [illegible] باشد	استفراغ بایارج فیقرا باشد	غذاهای لطیف [illegible] روغن بنفشه	طلا کنند برو سداب [illegible] باشد
حصف	گرم مزاج	جوانان را	تابستان	در گرمسیر	سلامت	[illegible]	دانها خرد بود که بجا ورس مانند	استفراغ بفصد باشد	طلا کنند در حمام [illegible] روغن گل	[illegible] در حمام
[illegible]	سرد مزاج	در پیران	زمستان	سردسیر	سلامت	سوداء [illegible]	[illegible]	استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد	[illegible]	ضماد کنند [illegible]
نار فارسی	گرم مزاج	طفل و جوانان	بهار و تابستان	گرمسیر	[illegible]	[illegible] باشد	[illegible]	استفراغ [illegible]	طلی کنند [illegible]	[illegible]
[illegible]	خشک مزاج	در پیران	خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible] سوداوی باشد	[illegible]	استفراغ بفصد و مطبوخ افتیمون باشد	طلا کنند [illegible]	ضمادی سازند [illegible]
[illegible]	[illegible]	در پیران	در خریف	در سرما	سلامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طلا کنند بصندل و محکم بندند	[illegible]
[illegible]	گرم مزاج	در پیران	تابستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ترک	طلا کنند [illegible]	طلا کنند بر روغن گل و مازو و اسفیداج ارزیز

تدبیر عام

اگر از خلط صفرا حادث شده باشد باید که آب تمر هندی و سکنجبین و طباشیر و کافور دهند و بآب کشنیز تر و آرد جو طلا کنند و بدن را بشویند بآب ورق زیتون که جوشانده باشند و بعد از آن خشک کرده باشند و اگر از خلط بلغم حادث شده باشد باید که سکنجبین دهند ... بیست درم با یک مثقال بوره که در کار باجو بها میرو بید انگاه به پست جو و کرسنه طلا کنند و اگر بدین علاج خوش نگردد باید که ماء الجبن دهند باین سفوف هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک یک درم تربد دو دانگ تخم رازیانج نیم درم همه را نرم بکوبند و سفوف کرده بخورند و بعد از آن ماء الجبن بده درم قند سفید در کشند و این علاج مداومت نماید تا خوش شود

هرگاه که خلطی غلیظ بد در میان گوشت و پوست بماند و محتقن گردد و این دانهای خرد ظاهر گردد علاج او آنست که اول مسهلهای مناسب بدهند بعد از آن منع کنند از آنچه تولید خلط غلیظ کند پس پارهای کرباس را در آب گرم فرو برند و بر پوست بدن نهند تا آن دانها را تمام بیرون آرد و از جلد و ظاهر شود انگاه باید که اندکی از مرباسداب که در سرکه خیسانده باشند طلا کنند نافع باشد انشاالله تعالی بمنه وجوده

باید که گوشت خربزه را با ورس بران موضع طلا کنند در حمام و بعد از آن اکلیل الملک را با سپیوس آرد سفید در آب بپزد و از آن آب بسیار در حمام بر خود ریزد اما از ریختن آب سرد بر بدن محترز باشد و این طلا نافع است مازو زرد چوبه مرد را برابر بکوبند و بسرکه و روغن گل بسرشند و بدن را بدان طلا کنند در حمام و هو الشافی بمنه وجوده

اگر شونیز را نرم بکوبند و بسرکه بسرشند و ضماد کنند نافع بود و همچنین اگر پوست ریزهای سر را با سرکه بسرشند و طلا کنند نفع دهد و اگر این علاج دفع نشود باید که فلد فیون بکار برند و دوای حاد نیز مثل آنست بکار برند دیگر را و چون خشکریش ظاهر گردد روغن کار یا لند بان دستور دواکنند تا تمام خوش شود و این طلا نیز مفید است زنگار مس سوخته شحم حنظل بورق نوشادر قلقی زرنیخ اشنان فارسی از هر یک جزوی آهک نصف جزو همه را در هاون نرم بکوبند و بآب صابون بسرشند و بر ثالیل نهند بعد از آنکه بیخهای او را بابریشم تافته بربندند و اگر خواهند که تا من علاج کنند باید که حوالی ثولول را باز کنند انگاه او را بمنقاش بکشند چندانکه ممکن بود پس قطع کنند و اگر خواهند که عود کند داغ کنند بآلت داغ که نیکو گرم کرده باشند

اگر اول بسوزن سوراخ کنند پس بدین مرهم طلا کنند نفع دهد صفتش اسفیداج قلعی مرداسنگ صندل کافور همه اجزا برابر نرم بکوبند بگلاب و پنبه را در آن تر کنند و بر آنجا نهند تا خورده شود و باز دیگری تازه کنند و مثل اول عمل کنند و لکن در میانه اندک ترقی کنند و باز بر همان دستور تازه سازند و بعد از آن بگل ارمنی و سرکه و آب طلا کنند نافع باشد انشاالله

بعد از آنکه بدن را پاک کرده باشند بمسهل باید که منع کنند از مولدات صفرا و سودا و غذاهای لطیف جید الکیموس دهند انگاه اصل السوس را در آب بجوشانند و آن آب را صاف کنند انگاه موم را در آن آب بگدازند و بآن آب طلا کنند تا آن نشانها و اثرها که بعد از آبله و ریشها مانده باشند دور گردد مرداسنگ مرتک و پیخ نی خشک و آرد برنج و تخم خربزه و قسط همه را بکوبند تا بآب تخم خربزه بسرشند و طلا کنند نافع باشد

اگر این ورم در بن بغل یا کشران یا گردن یا غیر آنها حادث شود از آن جاها که شریانهای بزرگ بسیار باشند در و باید که نیشتر زدن و مثل این علاج تعرض نکنند تا موجب نزف خون نگردد یعنی خون بند نگردد تا موجب هلاک شود اما اگر در جاهای خرد شریان حادث شود جایز است که بآهن علاج کنند چنانکه پوست شق کنند بطلازی و بیرون آرند آنچه در وی باشد از خون و غیر آن و باید که شریان را باز کنند و تمام برهنه سازند از ان اجسام که در حوالی شریان باشند انگاه بصناره معلق سازند بعد از آن بگیرند سوزنی و ریسمانی از و بگذرانند پس آن سوزن را در آرند در زیر یکی از دو جانب شریان و به بندند انگاه ببرند و در جانب دیگر نیز همین عمل کنند پس خون بهار اینک پاک کنند انگاه ذرور اصفر برو پاشند پس بمرهمی پر و یاتنده علاج کنند نافع باشد

مرداسنگ و مازو که بآب شاخ سبز تازه درخت انگور سائیده باشند طلا کنند و اگر آن آب حاضر نباشد بروغن سفرجل بسایند و وزن هر یک از مرداسنگ و مازو نیم رطل کنند و گل خسک ثلث رطلی کنند انگاه پنج رطل از آب شیرین بر این مجموع ریزند و بجوشانند تا ربع مجموع بماند پس صاف کنند و نصف وزن این صاف کرده روغن گل در و ریزند و بجوشانند تا آب هیچ نماند و روغن بماند پس صاف کنند و استعمال کنند و الله الشافی بمنه و فضله

ازان مرضها که عارض میشوند در تمام سر و روی

نام علتها	در آنچه بسیار میشود: مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	[illegible]	تدبیر [illegible]
داء الثعلب	از غلبه [illegible]	کودکی و جوانی	خزان	در جاهای جنگلی	[illegible]	بخار از اخلاط ردی است	نخستین موی بود و رنگ خلط که ازان حادث شود	نقصید بود اگر از خون باشد و [illegible] تنقیه بابونه و غوغیرون	بمالند تا بر پی درشت پس طلا کنند بروغن [illegible] روغن بادام تلخ	طلا کنند [illegible] بادام [illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران و کودکان	زمستان	در جای تر	[illegible]	[illegible] سودا باشد	[illegible]	بفصید و قیفال و حجامت بود در مطبوخ افتیمون	طلا کنند بروغن [illegible]	طلا کنند بکافور سوخته و سرکه [illegible]
حزاز	[illegible]	پیران	خزان	جاهای جنگلی	[illegible]	بخارات [illegible] سودا [illegible]	پوست سر [illegible] حادث شود	جب ایارج [illegible] صبر بود	بشویند بخطمی سفید و آب چغندر و سرکه	طلا کنند [illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	در جاهای تر	[illegible]	بادهای غلیظ باشند که در زمانی [illegible]	[illegible]	حب قوقایا باید کرد	[illegible]	طلا کنند بروغن [illegible] تا سه روز
دردی است که در زیر پوست باشد	[illegible]	کودکان	زمستان	جای تر	[illegible]	[illegible]	چون بمالند [illegible] زرد و دفع شود	[illegible] حب ایارج باید	طلا کنند بگل ارمنی و صندل و گلاب و سرکه و انگاه بر بندند محکم	[illegible] طلا کنند
[illegible]	[illegible]	پیران	خزان	[illegible]	[illegible]	بخار خون سوخته است و خلط سوداوی	[illegible] است	نفصید و قیفال است و آشامیدن ماء الجبن	[illegible] طلا کنند	[illegible] طلا کنند
[illegible] شوره علاجش [illegible] رودی بود	[illegible]	پیران	خزان	جاهای جنگلی	[illegible]	[illegible] غلیظ است که در دی [illegible] بود	[illegible] پیدا آید و [illegible] عدس بود	بمطبوخ افتیمون باید [illegible]	بمرهم زنگار طلا کنند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	خزان	جاهای جنگلی	[illegible]	ماده غلیظ باشد	[illegible]	بفصید و قیفال است و مطبوخ افتیمون	[illegible] طلا کنند	[illegible] روغن گل و سرکه [illegible] طلا کنند

تدبیر عام

صواب آنست که اجتناب کنند از غذایی که این علت ازو زاینده میشود انگاه ان موضع را بکرباسی درشت بمالند تا نیک سرخ شود بعد ازان نیشتری بزنند و بشکافند و بیک محل الکتف انکشتند بلکه در مواضع کثیره زخمها بزنند انگاه نیک تحقیق کنند اگر از بلغم باشد بشیر گوفته طلا کنند یا بیوره و خردل و مویزج که بزیت سرشته باشند لکن اگر تیزی این داروها ابله پدید کرد و باید که بروغن گل طلا کنند یا باسفیداج و پیه ماکیان اما اگر از صفرا باشد باید که برپیه سوخته و حضض در روغن مورد طلا کنند بعد ازان بخطمی و سپوس بشویند اما اگر بعد از مرض حاد موی بیاریخته شوند باید که ترطیب بدن کنند بغذاهای مرطب مثل گوشت بزغاله و بره و بحمام رفتن و زود بیرون آمدن انگاه بروغن مورد در روغن البلح تدهین کردن

اگر بروغن کنجد بمالند انگاه برگ سوس را بعد ازان که نیک سوده باشند بر وی باشند نفع دهد یا بگیرند مازو و مورد و مورد را نیک بکوبند انگاه ده درم روغن کنجد دو درم اضافت کنند و مثل مرهمی سازند و طلا کنند یا بگیرند سفال تنور و سرگین کبوتر و نمک اجزا برابر همه را بکوبند و بروغن کنجد سرشته و طلی کنند و اگر بدین دفع نشود باید که نصد کنند آن رگ را که در پس گوش است و ازان خون بر سر طلا کنند نافع بود

بعد از تنقیه بدن باید که سر را سه روز باین ترکیب بشویند آرد نخود ده درم آرد حلبه بوره آبگینه سفید نرم کوفته و خطمی از هر یک یک درم همه را بکوبند و با آب و سرکه بسرشند و استعمال کنند و اگر سر بر آشد و بروغن گل و طین قیمولیا و اندک سرکه بر سر طلا کنند نافع باشد ان شاء الله تعالی و تقدس

باید که بدن را پاک کنند بمسهل انگاه بگیرند عود هندی و صبر و زبد البحر و فستق و مشک و عنبر از هر یک یک جزو زعفران نصف جزو همه را بکوبند و بیزند و با آب مرزنجوش بسرشند و بمقدار یک حبه ازو در بینی چکانند در ماهی سه بار در اول ماه و در میانه و در آخر والله الشافی

صاحب این علت را آنچه مناسب است آنست که اول تنقیه بدن کند اگر امتلا باشد بعد ازان غذای صالح بکار برد انگاه ان طلای مذکور را استعمال کند و باید که چیزهای خشک که رطوبت بدن فانی سازد تناول کند و چون برین منوال عمل کند از غذا و طلا و غیر آن نفع یابد و آن موضع سخت گردد و مرض نیز دراز نکشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

اگر ظاهر شد علاج بزیر بود یعنی بطلا و مانند آن بغیر دوای مسهل اسهل انسب بود پس بمثل این طلا علاج کنند پوست بیخ درم تخم ترب تخم جرجیر کندش از هر یک دو درم همه را نرم بکوبند و با آب ترب بسرشند و طلا کنند در شب و در صباح با آب سپوس بشویند و اگر غلیظ باشد بخردل کوفته و خردل العصافیر و آب انجیر بخته شده بشویند پس اگر سوزشی پدید گردد باید که بکشیر او شیر تازه دوشیده بشویند و موالشانی بگوده

بدوا اگر علاج نپذیرد حک کنند بسکر یا بآلتی که آنرا قماد دین میخوانند و در حک کردن مبالغه نمایند تا از بیخ کنده شود بعد ازان بمرهم زنگار طلا کنند و چون چیزی باقی نماند باید بمرهم احمر و غیر آن طلا کنند از منبتات لحم و علاج شور عدسیه آنست که بموم نرم سازند و روغن انگاه بصمغ و بوره و کندش طلا کنند و اگر درین حال خارشی پدید آید بافیون طلا کنند

بعد از تنقیه بدن علقه نهند بر وی که آنرا بلفظ فرس زرو گویند و بعضی زلو خوانند تا آن علقه همه خون سوخته فاسد را بمکد انگاه طلا کنند بعدس که بخته باشند و نیک کوفته با پیه ماکیان اما دوای شقوق و جه آنست که طلا کنند بموم در روغن بنفشه و کثیرا و لعاب به دانه انگاه بشویند بسپوس گندم سفید اما شقوق لبها را باید که بشاخ بز گوی که سوخته باشند و نرم کوفته با پیه بز طلا کنند نافع باشد

در آنچه بسیار میشود						از آن علتها که در ظاهر دستها پدید گردد و پایها نیز				
نام بیماری	مزاج	سن	فصل	بلد	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	تدبیر [illegible]
عرق مدنی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نقرس	[illegible]	در پیران	[illegible]	جای [illegible]	[illegible]	سودا باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دوالی	[illegible]	در [illegible]	[illegible]	جای [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در پیران	[illegible]	جای [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شکستن ناخنها [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جای [illegible]	[illegible]	[illegible]	ظاهر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خلطی بلغمی است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

آنچه سزاوارست در علاج این مرض اجتناب است از چیزهای تیز و گرم و ماهی و نمکسود و مثل خرما انگاه باید که آن موضع را بصبر طلا کنند زیرا که او مانع است از حدوث این علت پس اگر ظاهر شود باید که محکم ببندند بر قطعه ارزیز که بوزن مقدار نیم درهم بود و بروی بپیچند و ببندند هرگاه که بیرون آید پاره دیگر همچنان ببندند و بپیچند و بنرمی بکشند تا پاره نشود و اگر خود ظاهر نگردد باید که بگشایند تا کنار او پیدا شود و آنچه بر بیرون آمدن او مددست ضمادی بود مثل این موم مقدار ربع رطل شیرج یک رطل مرداسنگ خاکستری از هر یک سه درم بورق یک درم همه را باهم مثل مرهمی سازند و ضماد کنند بروغن بنفشه و بزر قطونا

بعد از استفراغ و طلاهای مناسب سزاوار آنست که محکم ببندند از طرف زیر بدستارچهای قوی و باید که پهن ببندند از کعب بگیرند تا طرف زانو و تا گردن تیزگاهی می باشد نفع میدهد و این ضماد را بکار برند خاکستر کرنب ترمس نطرون بشکل بزر آرد حلبه همه را بآب خاکستر کرنب بسرشند و بر آن موضع نهند یک روز یا دو روز بگذارند و باز تازه کنند انتهوا [illegible]

واجبست اول منع کردن از آنچه تولید سودا کند انگاه منع کردن از حرکتهای با رنج و راحت با پایها دادن و هیچ گونه نرنجانیدن چراکه اگر تولد این علت از بار گران برداشتن است و دویدن و امثال اینها انگاه باید که غذاهای مناسب دهند و اگر علاج اقتضای آن کند که با من احتیاج شود باید که آن رگها را اشق کنند با من انگاه محکم ببندند آن رگها را از آن جایها که سالم باشند بتارهای ابریشم بعد از آن قطع کنند با این الشدین را از این عروق یعنی میان آن دو موضع که بسته شده است از آن رگها

آنچه سزاوارست درین مرض آنست که صاحب این علت را که شکافته شدن دست و پای است هر روز دو اوقیه شیرج بیاشامند تا یک هفته و غذا با پچه و گوشت بره و آنچه مثل اینها بود اکنون اگر شقی در پای بود باید که خیار را بحلبه بسرشند و بر آن محل ببندند و اگر آن شقوق در پاشنه پای باشد بانمن طلا علاج کنند صفتش مازو را نرم بکوبند در هاون و پیه بز را بگدازند و مغز ساق گاو و موم و روغن بنفشه همه را در یاریزند و با هم خلط کنند و بر وطلا کنند و مرداسنگ نیز با اینها اضافه بهتر باشد و کثیراء مناسب است یا انکه مازو را با موم گداخته بر وطلا کنند اما آنچه از سواری پدید آید یعنی پوست که خراشیده شود و از جلد کنده شود طلا باید کرد بمرداسنگ و گل ارمنی که در گلاب حل کرده شده باشد یا روغن گل انگاه آرد گل و برگ مورد نرم کوفته شده را بر و پاشند

اگر درد ساکن نشود بخیرهای خشک کننده باید که داروهای بزنده بکار برند مثلا تخم کتان و تخم مرو را بروطلا کنند و پارچه کتان ببزر قطونا خشک کرده بر روی آن نهند بعد از این اگر خود گشوده نشود بیشتر بگشایند و بفشرند تا آنچه در وی بود بیرون آید انگاه عدس را در گلاب و آب مورد بپزند و بر و نهند یا مرهم ابیض علاج کنند و اگر درد ساکن نشود با فیون و سرکه طلا کنند و باره کتان ببزر قطونا بر بالای وی نهند نافع باشد [illegible]

انتفاخی که عارض میشود بانگشتها از خنکی هوا آنچه نفع میدهد اورا آنست که انجیر و کرنب و عدس پوست کنده را بجوشانند همه و انگشتها را در آن آب نهند و بشویند و همچنین آنچه که در وی کرسنه و ترمس و حنظل جوشیده باشد نافع است و آب شلغم پخته نیز مفیدست یا انکه گاه را با اندکی زیت در آب بجوشانند و انگشتان را در آن آب نهند و اگر این تدبیرات اثر نکند پس آنچه که در وی بنج جوشیده بود بکار برند و اگر رنگ انگشتها متغیر شده باشد باید که نیشتر بزنند انگاه مرجمک را بر و ضماد کنند اما اگر انگشتها خراشیده شوند از لغزیدن و غیر آن باید که چند دفعه بر روی تبول کنند و پاره کرباس ببندند و هو الشافی بمنه

درین علاج ترطیب مزاج واجبست بغذاهای خوب موافق مانند گوشت بره و بزغاله و ماکیان و ماهی خرد که از آب شیرین که در وی سنگ ریزه بود حاصل شود و مرهم دیاخلیون که بروغن بادام و روغن بنفشه حل کرده شده بود بر آن محل نهند و مصطکی که بروغن بان محلول بود ضماد کنند بعد از آنکه مویزی دانه برشته باشند و اگر ناخن فاسد شده باشد کندن آن واجب گردد بعد از آن ضماد کردن بمرهم دیاخلیون انگاه طلا کردن بزر بنج سرخ و زرد و جاوشیر همه را در هاون نرم بسایند بروغن بادام تلخ و زیت و بکار برند

باید که برص ناخن را باین طلا علاج کنند دبق زرنیخ از هر یک جزوی ذراریح و موم نصف جزو همه را بکوبند و بسرکه بسرشند و طلا کنند ناخن را بان اما کوفته شدن ناخن از ضرب و غیر آن باین ضماد دوا کنند برگ مورد و برگ انار و مرداسنگ را نرم بسایند و با هاون با زیت ضماد کنند یا با آرد گندم و شیرج ضماد کنند اما جراحتی که از موزه پدید گردد باید که گوشت بز را در و کبر [illegible] را بسوزند و بسایند و بر و پاشند نفع دهد یا بگیرند پوست زیر موزه کهنه و بسوزند و خاکستر او بر و پاشند و چون درد ساکن گردد باید که مازوی سوخته کوفته را بر و پاشند یا اقاقیا را بسرکه بسرشند و بر آن موضع طلا کنند نافع باشد

و هو الشافی بفضله و حکمته

[illegible]	در آنچه بسیار میشود					از جراحتها و ریشها در همه اعضا				
	[illegible]	[illegible]	فصل	[illegible]	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	تدبیر [illegible]
[illegible]	عام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آن بود که [illegible] حاصل گردد	ظاهر است و معروف	[illegible]	لبهای وی را باهم آرند و برهم بندند [illegible]	[illegible]
ریشی که بتنها پیدا شود	[illegible]	پیران	جوانان	[illegible]	[illegible]	واجبی بود که از غش شده باشد	آنست که [illegible]	فصد باید کرد اگر در بدن امتلا باشد	روغن [illegible] باشند	شقائق النعمان مجرب است [illegible] آرد جو و کندر بکار برند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حرکات و رطوبتی که در آن قرحه باشد	[illegible] مناسب است	غذا باید که مطجنه باشد از گوشت [illegible]	[illegible]
قرحه که با حرارت باشد	گرم [illegible]	جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد مناسب است	غذای [illegible]	ماء الشعیر و آب انار [illegible] باید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گردیدن رنگ است و کمی حرارت	[illegible]	غذا باید که نخود آب باشد	[illegible]
قرحه که با سوء مزاج [illegible] باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غذای بسیار خوردن است و عدم تحلیل	[illegible]	[illegible] مناسب است	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آنست که آن قرحه خشک شود و رطوبتش نماند	[illegible]	غذا باید که شوربا های چرب باشد [illegible]	[illegible]
قرحه که [illegible] گوشت زیاده [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] باشد که موضع جراحت ریزد	[illegible]	فصد باید کرد	[illegible]	مرهم اسفیداج طلی کنند

تدبیرات عامه

بعد از آنکه جراحت باهم آمده باشد و حرارت مستولی بود بر و باید که صندل خشک بر بالای آن کرباسی که جراحت ابدان بسته اند بنهند و بران جایها که نزدیک کرباس است صندلی که با آب کاسنی تر کرده باشند طلا کنند و طریق بستن جراحت آنست که چهار پاره کرباس را تقسیم کنند دو را در دو پهلوی وی و یکی از بالا و دیگری از زیر همه را محکم به بندند تا نیک بهم آید و اگر چنانچه جمع نشود و بهم نیاید باید دوختن و بیشتر جراحتی که دوخته میشود آن جراحتیست که از جانب عرض بود و این طریق علاج مبنی بر آنست که همان ساعت دریابند اما اگر بعد از دو روز یا سه روز یافته شود و باز تازه باشد اخون منقطع شدن باشد باید که حک کنند لبهای جراحت را بنشتر تا خون آلود شود آنگاه بعلاج مذکور مشغول شوند و اگر جراحت بزرگ بود این ذرور اصفر را برو پاشند انزروت صبر افیون شیاف مامیثا دم الاخوین مر زعفران همه را کوبند و بپزند و بکار برند

اگر ریش پاک نباشد باید که اندرون را از پنبه کهنه پاک کنند با روغن گوسفند یا گاو که کهنه بود و اگر حرارتی نباشد با وی مرهم اسود علاج کنند صفت دوایی که قرحه را پاک کند و گوشت برویاند کندر صبر زراوند قلیمیا زراوند هر سه سوسن آسمانگونی اجزا برابر همه را بکوبند نرم و بر جراحت پاشند و اگر رطوبت وی بسیار بود باید که بعسل آب شسته و بریان کتان طلا کرده بر جراحت نهند و اگر جراحت در سر باشد و بکاسه سر که آن را قحف گویند رسیده باشد این مرهم بکار برند روغن گل ده درم موم سه درم صبر اقاقیا دم الاخوین از هر یک نیم درم موم را در روغن بگدازند و دارو ها را همه در ان روغن ریزند و مرهم سازند و بر جراحت سر نهند و اگر جراحت برابر سطح بدن باشد آنچه ادرار ریاند مازو و پوست انار و جلنار و شیح محرق و برگ سوسن یکبند و برو پاشند

منع کردن مریض واجبست از اشیاء مرطبه و از اکثار کرغذاو باید که غذای وی فروج بریان کرده باشد و امثال آن آنگاه باین مرهم دوا کنند اشق چهار درم زنکار دو درم زراوند یک درم اشق را بسرکه حل کنند و همه را باهم جمع کنند و بکار برند و این مرهم نیز نیکوست مرداسنگ و زردچوبه که در سرکه و روغن گل پرورده شده باشد همه را باهم جمع کنند و مرهم سازند و اگر سیلان بسیار باشد دردی مازو و جلنار و اقلیمیا نقره اضافت کنند نافع باشد

علاج تبرید مزاج باید کرد و بمرهمی سبز که از مرداسنگ و سرکه و زردچوبه مرکب باشد آنگاه صندل خشک را در پارچه کرباس کنند و بر حوالی آن قرحه این طلا بکار برند صندل آب کاسنی آب بقلة الحمقا غذا باید که از مزورات سازند اگر تب باشد و الا بفروج و آب انار دهند

آب سرد کم باید خورد و بمرهم اسود علاج باید کرد و صفتش مرداسنگ یک و نیم زیت ثلث رطل مرداسنگ را نرم بکوبند و در زیت بجوشانند تا سیاه شود آنگاه کندر دم الاخوین انزروت از هر یک دو درهم در وی ریزند و نیک بهم بیامیزند و استعمال کنند و خوردن کشمش و انجیر و مویز مفید است والله هو الحکیم الشافی والحمد لله علی جوده وکرمه

باید که مرهم را در وقت صباح بکار برند و در شبانگاه پنبه کهنه و اگر اندکی از مرهم زنکار برو نهند و یک شبانه روز بگذارند و باید که پنبه کهنه بر روی وی بود بسیار سود دهد و اگر پنبه کهنه را تنها دو روز بر این جراحت بگذارند سود دهد و اگر این قرحه را رطوبت بسیار باشد با چیزی که گوشتش متعفن و فاسد شدن باشد دوای حاد بکار باید برد و چون بر روی خشک ریش ظاهر شود روغن گاو در پنبه کهنه بر روی نهند و اگر خوش نشود داغ باید کرد

اول علاجی که سزاوار است مر صاحب این علت را آنست که از زیادتی غذا منع کنندش بقدر احتمال اشتغال نماید و تناول کند و دوای قرحه کنند بچیزی که خشکی کم تر داشته باشد مثل آرد جو و کرسنه و غذا چیزهای مرطب باید داد مثل شوربا های چرب و شیر تازه دوشیده و در اول روز و آخر روز روغن گوسفند یا گاو بر این جراحت مالند و هو الشافی

در تدبیر ورم مناسب آنست که صندل خشک را در رفاده کنند و بر آن ورم نهند و در حوالی او صندل با آب حی العالم طلا کنند و اگر در قرحه گوشتی افزونی باشد بمرهم زنکار علاج کنند و اگر بر لبهای جراحت گوشت زیاده باشد و سخت شده باید که بنشتر حک کنند تا بر کنده شود و اگر گوشت غلیظ بود با آهن قطع باید کرد بعد از آن بمرهم ملحم دوا کردن و اگر قطع نیز ممکن نباشد بعلاج فیون یا دیگر دیگ دفع کنند آنگاه روغن گاو یا گوسفند دوا کنند تا خشک ریشهای وی بیفتد بعد از آن علاج کنند بدارو های سخت کننده گوشت و هو القوی الشافی بمنه ولطفه

[illegible]	مزاج	سن	فصل	شهرها	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر	تدبیر آسان
در آنچه بسیار میشود						از ریشها و سوختن آتش و بیرون آوردن پیکان و غیر آن و علاج آنکس که بتازیانه زده باشندش				
ریشی که با فرق(؟) اتصال باشد	همه مزاجها	در همه سن	در جمیع فصول	همه جا	[illegible]	بجهت ضربت و مانند آن	اگر از شریان باشد خون او جهنده باشد و رنگ او سرخی باشد روشن	نیست	بیاکنند آن موضع را پاره کتان کهنه تر کرده باشند بگلاب و سرکه	[illegible]
ریشی که [illegible]	همه	همه سن	همه	همه جا	[illegible] عصب	معروفست و ظاهر	ظاهر است	ترک	روغن بنفشه [illegible]	پاره پشم را در زیت نیم گرم کرده [illegible]
ریشی که با شکستگی استخوان باشد	همه مزاجها	همه سن	همه فصل	گرمسیر	[illegible]	[illegible]	فساد و شکل عضو باشد [illegible]	فصد باید کردن	اول باید که با شکستگی [illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک	جوانان	در گرما	گرمسیر	[illegible]	آن بود که سخت [illegible] عضو و جنس فضلات بود [illegible]	ظاهر است	فصد کنند	ضماد طلا کنند	با فیون طلا باید کرد
ریشی که [illegible]	گرم و خشک	همه سن	تابستان	[illegible]	[illegible]	بسیاری اخلاط با عدم تحلل	سیاهی ریشست	فصد [illegible]	صندل و گلاب و کافور بکار برند و غذا [illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر	همه سن	بهاران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد باید کرد اگر در بدن امتلا باشد	[illegible]	مازو و جوز را با گلاب بکار برند
سوختن آتش	همه مزاجها	دو میران	در جمیع فصول	همه جا	[illegible]	ظاهر است	روشنست	فصد کنند [illegible]	مرهم اسفیداج [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	همه فصل	همه جا	[illegible]	معروفست	ظاهر است	فصد کنند [illegible] که بتازیانه زده باشند	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

اگر خون از سر و دست و سر و پای بیرون آید پس باید که بالای عضوهای معلول را به بندند تا نفع یابد اما باید که میانه حال به بندند نه محکم و نه سست و موضع جراحت را باید که پر سازند از غبار آرد یا غبار کندر با صبر اسفیداج تخم مرغ سرشته شده باشد انگاه استوار به بندند اطراف و جوانب را و سه شبانه روز نگشایند بعد از ان بگشایند و اگر دارو چسبیده باشد در جراحت باید که بزور بر نکنند بل که داروی دیگر بکار برند انگاه برفق همه را از آنجا دور کنند و آنچه قطع خون سکند مازوی سوخته است و سرکه یا غبار آسیا با اسفیداج تخم مرغ بسرشند و پشم خرگوش را در او فرو برند و بر آن موضع نهند و اگر باین دواها خون منقطع نشود باید که شریان ببرند بعد از آن که با بریشم بسته باشند

باید که بر حذر باشد از آنکه آب رسد بآن عضو یا از دوایی که بآب سرشته شده باشد پس مناسب آنست که زیت را نیم گرم سازند و پاره پشم در او آلایند و بر آن موضع کاد کنند و در روز با سه روز بگذارند و چون درد ساکن گردد و از ورم ایمن گردد علاج کنند [illegible] و اگر ورمی گرم عارض شود استعمال دوایی کنند که از سرکه و [illegible] باشد و مثل [illegible] و زاج و توتیا [illegible] موم و پوست [illegible] بسایند و در دیگ سنگین ترتیب آن کنند و عند الحاجه استعمال آن کنند و بر حذر باشند از آنکه جراحت خشک [illegible] بوی رسد و اگر تشنج عارض شود از جراحت عصب قطع آن عصب [illegible] باید کرد [illegible] اگر تشنج بدماغ رسد علیل هلاک شود و دیگر مهرهای پشت را بروغن بنفشه بمالند [illegible] و هر گاه که جراحتی شود در پی چنانکه [illegible] بدماغ رسد [illegible] بعد از آن مرهم [illegible] بکار برند

اگر در جراحت استخوانی متعفن گردد و علامتش آن بود که [illegible] بسته شود [illegible] پس باید که دوایی جاذب بکار برند و اگر [illegible] باید که روغن گل نیم گرم کرده بر و مالند تا آن گوشت سوخته بیفتد و استخوان بنماید و اگر قطع ممکن باشد قطع کنند و الا گر روغن [illegible] بمالند تا بیفتد یا برگ انجیر را بکوبند و با سرکه بسرشند و بر و نهند بعد از آن یک روز مرهم زنگار بر بندند و یک روز پنبه کهنه تنها

صاحب این علت را اگر دردی محکم عارض شود مناسب آنست که انار شیرین را ببرند در مثلث و بر آن ریش ضماد کنند و از بیرون بدوایی مخدر طلا کنند مثل افیون و غیر آن و هر گاه که درد ساکن شود آن دوای مخدر را بر دارند زیرا که بسیاری تخدیر ضرر میرساند بعضو و از حس باز می ماند و نقصان در انبات که در رویانیدن گوشت واقع میشود

اگر در قوت ضعفی باشد باید که غذا قرص بچه دهند و بضماد ها کر علاج کنند تا ساکن شود علت و علامت ساکن شدن علت آنست که عضو سست و نرم شود و در کنارهای ریش سپیدی ظاهر گردد چنان نماید که سفیدی میکرد در آن کنارها و چون علت و توی [illegible] حاصل شود بروغن گل و مرهم زنگار و از زروت نرم کوفته علاج کنند تا سیاهی او بیفتد و گوشت سرخ رسد بعد از آن تا گوشت رویاند علاج کنند و اگر این ریش گشاده شده باشد و نرویند بمرهم اسفیداج و روغن گل علاج کنند و اگر بدارو میسر نشود با من علاج کنند و این چنان بود که بامن گوشت را ببرند تا گرد و فرو روند تا استخوان تا موضع صحیح انگاه علاج کنند تا آنچه گوشت رویاند

اگر غور ریش دور باشد و بزرگ باید که گلاب و آب چوب [illegible] صاف کنند و در چکانند و اگر اثر نکند [illegible] باید کردن و بعلاج جراحت دوا کردن و هر گاه که جراحتی در سینه پدید آید و با فم [illegible] برسد یا در سر شود و یکی از بطنهای دماغ برسد زندگانی در آفت باشد و اگر جراحتی در معده یا جگر حادث شود سود اندر علاج او نبود و اگر اندک باشد و خردی در غی نباشد اما هست امیدی که صاحبش برهد

مناسب آنست که بمداد فارسی بیالایند یا عدس و پوست جوز دو را بکوبند نرم و بسرشند بسفیدی تخم مرغ و در روغن گل برو نهند یا آهک اسفیداج از زیر و مردار سنگ و روغن گل و سفیدی تخم مرغ همه را با اندک سرکه برشتند و بران موضع طلا کنند در حالتی که خشک کرده باشند و مرهم نوره نافع است صنعتش آنست که آهک سفید را در ظرفی کنند و آب بروی ریزند تا آب بر بالای وی آید انگاه دو ساعت بگذارند پس آن آب را بریزند و باز اعاده کنند تا چهار نوبت تمام گردد و در آخر بگذارند تا آب نیک صاف شود پس آب را بریزند اندک اندک و آنچه در زیر نشسته باشد بگیرند و خشک کنند و بروغن گل بیامیزند و چندان بر تنند تا مرهم شود و بکار برند و اگر سوختگی از آب گرم شده باشد باید که پیش از آنکه آبله زند آب زیتون و ملح بر و بریزند یا آب خاکستر اما اگر آبله زند هم باسفیداج و نوره علاج کنند

اگر بار و بیرون نیاید و دهان جراحت گشاده باشد بحیثیتی که کلبتین در رود و در رسد پس کلبتین را باید فرستادن و گرفتن و بیرون کشیدن و اگر دهانش تنگ باشد گشاده باید کرد تا کلبتین در آید و اگر در استخوان باشد باید جنبانیدن و حرکت دادن یک دو نوبت بعد از آن کشیدن و اگر تیر را زیادتیهای که برده باشد بجانب بالا و خرف آن بود که در کشیدن پاره ها بماند و موجب زیادتی ضرر گردد باید که جراحت را نیک بگشایند تا بی خوف و زحمت توان کشیدن و اگر دور در رفته باشد و پهلوهای او در برکندن نشتن باشد باید که علیل را بنشانند چنانکه اول بود در حال تیر خوردن خواه نشسته و خواه ایستاده و خواه خسپیده بهر کیفیتی که بود انگاه تفتیش کنند و بانشتها احساس کنند در هر جانب که بحقق شود جایز است که بشکافند بشرطی که نیک تحقیق کرده باشند و بیرون آرند و باز تحقیق و تفتیش بکنند اگر زوایدی برده باشند تیر را یا آنکه شکسته شده باشد و چیزی مانده باشد در موضع اما ضرب تازیانه را اول علاج آن پوست گوسفند است که در حالتی که مسلوخ شود گرم برو اندازند یعنی بر موضع مضروب که آن دیگ شبانه روز بصلاح آورد یا بکرباسی که بگلاب تر کرده باشند در پیچند

تدبیر عام

بعد از آنکه دهن این موضع را گشاده باشند باید که شیشه حجامت بر وی نهند و بمکند اما باید که در اندرون او پنبه نهند تا آنکه دارو در دهن مکنده را از آنچه کشیده میشود نگاه بکیرند خرچنگهای زنده و دردیک [illegible]
مس انداز بند و در زیر او آتش کنند تا همه خاکستر شوند آنگاه از آن خاکستر بکیرند چهار دانگ و از کندر یک دانگ و از خطمیا نادو دانگ نرم بکوبند و بمثلث و آب سرد و سرکه بیامیزند و بخورانند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مناسب آنست که علاج وی بدواهای جذب کننده کنند مثل آن ضمادی که مذکور شد یا بهم زنگار و کزیدن انسان در حینی که روزه داشته باشد بسیار مضرت باید که بجوب زرد و سرکه ضماد کنند یا طلا کنند [illegible]
یا بار دجوکه سرشته باشند بآب و روغن گل و سرکه و گزیدن سگی که دیوانه نباشد و گرگ و میمون را به پیاز و نمک که بر دو را با هم کوفته باشند ضماد کنند و در گزیدن سگ خاصه علاج آن [illegible]
سرکه بروریزند در همان وقت یا پشمی را در سرکه و زیت فرو برند و بر آنجا نهند یا به پیاز و عسل در آکنند نافع بود والله الشافی وانه هو الرقیب الحافظ
الکافی

در گزیدن عضایه که آن را کرباسه گویند علاج آنست که اول بآب نیم گرم بشویند بار وغن و چندان بمالند تا دندانهای وی بیرون آید چرا که در دلازم اوست پس چون دندان بیرون آمده باشد
باید که خوب بمکند آنگاه بآب نیم گرم و سپوس بشویند و خاکستر چوب رز بار وغن بر و ضماد کنند اما نمله النسر و آن از جنس بزرگتر است اندکی اگر از ذوات الافواه است گزندی است و طن نفعی
آنست که او نیش زننده است و او با وجود خردی بدن هلاک کننده است چنانکه خلاصی از وی دشوار است و او در شهر مهرجان می باشد و زهر او گرم است علاج بشیر تازه دوشیده بر باید کرد و باید که
در همان حالت گزیدن بیاشامد آنگاه طلا کنند بباز سرو صندل سرخ و آب کاهو و حی العالم و طحلب و کافور دهند مقدار چهار یک مثقال یا یک مثقال ماء الشعیر با گل قبرسی بزرقطونا با آب کدو و آب خیار نافع است

اگر از معطشه یا از بلوطیه باشد و قطع آن عضو ممکن بود قطع باید کرد پیش از آنکه سرایت کند و اگر ممکن نباشد باید محکم بستن و غذا باید که نخود آب بود بشبث و دارچینی و برنج را بعوض گوشت بود
و باید که ضماد از سرطان نهری سازند یا بودنه و آرد گندم و نمک همه را بکوبند و بشیر تازه دوشیده بسرشند و بکار برند و فروجهای خرد را آتش کنند و در وی کیرند در حال و با و ضماد بتکرار و این ترکیب
مفید است بکیرند عقرقرحا چند و خشک سازند آنگاه نرم بکوبند با آب مرزنجوش و آب سداب و وزن عقرب بایدکه نیم درم باشد پس بیاشامد و این معجون را اگر پیشتر استعمال کرده باشند اثر مرض سم در وی
ضعیف باشد مجرب است صفتش فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر از هر یک یک مثقال همه را بکوبند و بمیبختج بسرشند و مقدار یک باقلا با سداب و آب برگ شبت
استعمال کنند و سیب ترش به باشد و اگر زهر سرایت کرده باشد باید که ماء الشعیر با سرطان نهری و شیر تازه دوشیده بخورد و بعضی گفته اند که اگر از حنظل خرد مقدار نیم درم بخورانند نفع دهد و اگر پیش از لسع نیز بخورند همچنین سود دهد

سزاوار آنست که بالای آن محل گزیده شده را بدستار چابه بندند آنگاه به بندق هندی که مضغ کرده باشند و در هاون ساییده باشند ضماد کنند و تریاق کبیر یا تریاق اربعه بدهند یا بی که در وی بابونج
و برنجاسف و سپوس و سداب جوشیده بود و بهمین آب نیز بشویند و بمالند بشرطی که نیم گرم باشد و روغن گرد کاوی بخورانندش یا آنکه ضماد کنند به فوتنج نرم کوفته و آرد جو که بآب سداب
سرشته باشند و بدانکه عقربهای کشنده آنها اند که در شهرزور اند و عقارب نصیبین همان عقربان اند بجهه آنکه در آن وقت که شهر نصیبین را محاصره کردند آن عقربها را در منجنیقها کردند و در آن شهرانداختند
و چون توالد بسیار شد از ایشان اکنون آنها را عقارب نصیبین گویند و اصل از شهرزور است

مناسب آنست که آن موضع گزیده را بکشایند بسوزنی و نیک بمکند و بطلب و خبازی که خوب پخته باشند ضماد کنند یا بورق کنجد نرم کوفته و بر آن محل آب خنک بریزند و اگر آب
برف باشد بهتر بود و بعضی از علما گفته اند که اگر مگس را بر آن محل بمالند درد ساکن شود و این مجرب است
و صحیح

آب گرم نافع است و اگر بکیرند خاکستر چوب انجیر را با آهک و قلی و نرم بکوبند و بآب گرم بسرشند و بر آن موضع ضماد کنند نفع دهد اما گزیدن عنکبوت را مناسب
آنست که یک مثقال شونیز را با دو درم سداب خشک و دو درم سعد بکوبند و بمیبختج بخورند و مثلث نیز اضافت کنند والله الشافی

بمشه

این عقرب مقدار انگشت باشد بود و مراد او ده ببست که در میکند در پس و او در نواحی اهواز زاینده میکردد و در کلی که در آن گل سکو میرزند و از گزیدن وی خلاصی کم است ولکن سزاوار آنست که بعد از فصد زهر را بکشند بحجامه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نام مرض					از گزیدن حیوان زهرناک و علاج سوزش آن				
	در آنچه بسیار میشود								
	مزاج	سن	فصل	بلد	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	تدبیر آسان
گزیدن سگ دیوانه و گرگ دیوانه	مزاج خشک	پیران و جوانان	فصل تابستان	در جایهای گرمسیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نیم مثقال تریاق فاروق بایشد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	در فصل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد کنند اگر در بدن امتلا باشد	[illegible]	پیاز نرگس را نرم بکوبند و ضماد کنند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تابستان	[illegible]	معروف است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طلا باید کرد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد کنند اگر خون بسیار باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد کنند	[illegible]	[illegible]

[illegible]	مزاج	سن	فصل	شهر	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	تدبیر آسان
						در آنچه بسیار میشود				
انکس که داروی گرم کشنده خورد	[illegible]	جوانی	تابستان	گرمسیر	[illegible]	دوری مناسبت میان او و میان انسان و بدی [illegible]	سوزش معده و روده و اضطراب و تشنگی و خشکی	قی باید کرد با آب گرم و روغن کنجد	روغن گل سرخ و روغن بنفشه و گلاب و لعاب بزر قطونا	شیر تازه و روغن بادام یا ماء الشعیر
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	سردسیر	[illegible]	عدم مناسبت و سردی کیفیت او	سردی بدن و سستی اعضا و [illegible] زبان	قی باید کردن با آب گرم و زیت	تریاق اربعه و مثرودیطوس باید نوشید	سیر و پیاز و سداب
انکس که بیش از قدر سنبل خورد				همه جا	[illegible]	غایت وهمی مخالفت او با بدن و [illegible]	دوار و غشی و آماسیدن زبان و فرو رفتن چشمها	قی باید کردن با آب گرم و روغن [illegible]	نیم مثقال تریاق فاروق یا زهر خالص حل کرده باشند در آب یا دواء المسک	[illegible] و آب سداب
[illegible]	[illegible]	جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دوری مناسبت و کثرت حدت	[illegible]	قی باید کردن با آب گرم و روغن کنجد و با آب جوز	لعاب [illegible] و جلاب و روغن بادام	خوردن انجیر و بادام و شکر باید
انکس که کار دم بزکیبی خورده باشد	[illegible]			همه جا	[illegible]	دوری مخالفت [illegible] ریح	درد بود در التهاب اندرون	قی باید کرد با آب گرم [illegible]	بندق و پسته مفید است	نبید باید خوردن
[illegible]					[illegible]	مخالفت و ضدیت	[illegible] بسیار [illegible]	قی باید کرد با آب گرم و عسل	تریاق [illegible]	زراوند و [illegible] نیم درم با آب گرم
انکس که زهره افعی و پلنگ خورده باشد	[illegible]	[illegible]	فصل [illegible]	[illegible]	[illegible]	غایت [illegible] مخالفت ضدیت	قی کردن [illegible] بسیار و [illegible] زردی چشم	قی باید کرد با آب گرم و روغن گاو [illegible]	تریاق فاروق	شیر تازه و [illegible] باید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غایت سردی و [illegible] حرارت غریزیه	[illegible]	قی کنند با آب گرم [illegible]	تریاق فاروق یا مثرودیطوس	سیر و پیاز و عسل و جوز باید خوردن

تدبیر عام

درین حال سزاوار آنست که بعد از قی و پاکی معده شوربای ماکیان فربه که در وی نخود و پیاز و اندکی برنج باشد تناول کند و حلوایی که از نشاسته و روغن بادام و قند ساخته باشند نیز مفید است واگر در شوربای ماکیان فربه رشتا کنند نیز شاید و مکیدن آب انار و سیب و به و شفتالو و آلو و مغز خیار و تخم خرفه و کاهو مفید است دیگر از صندل سفید و کافور و گلاب [illegible] خوش شمومی سازند و باید که سینه و جگر را ضماد کنند بپاره کتان که تر کرده باشند بصندل و گلاب و حقنه نیز باید کرد از ماء الشعیر و بنفشه خشک و سپستان و عناب در روغن بادام و روغن گل و باید که نیم گرم عمل کنند

باید که بعد از قی دوای حلتیت دهند و صفتش اینست مرصافی قسط برگ سداب پودنه فلفل عاقرقرحا دارچینی همه اجزا برابر حلتیت مثل مجموع همه را بکوبند و بیزند و بعسل سرشته شربتی باید که نیم درم دهند تا نیم مثقال و تکمید معده و روده کنند بآبی که در وی سداب و پودنه جوشیده بود و بدنش را چندان بمالند تا سرخ شود و غذا نخود آبی دهند که بچوجهای فربه و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیره پخته باشند و حقنه کنند نیز بعسل و نطرون و روغن یاسمین با اندک آب نیم گرم وهو الشافی

بعد از قی باید که تریاق اکبر تناول کند با آبی که در وی شلغم و تخم او جوشیده بود یا مثرودیطوس خورد یا روغن گرده گاو اما آنکس که قرون سنبل خورده باشد نشانه آنست که اراقة خون کند و زبانش سیاه گردد و اختلاط ذهن باشدش پس سزاوار آنست که بمقدار یک قیراط کافور دهندش یا چهار یک مثقال اگر زیادتی حاجت افتد و باید که با گلاب و آب انار و آب خیار و جلاب یا بزر قطونا و لعاب حب سفرجل و آب تخم خرفه و روغن گل و روغن بادام با هر کدام از ینها که میسر گردد بدهند و باید که برف خنک سازند و بدهند یا دوغ گاو با قرص کافور بدهند یا شیر تازه دوشیده و ماء الشعیر بدهند و جگر و معده او را ضماد کنند بپارهٔ کتان که در صندل و گلاب و کافور فرو برده باشند و برف خنک کرده باشند و بدان که چیزی از پیش خطرناکتر نیست مر انسان را و حال آنکه او غذای موشیست که او را فارة البیش میخوانند بلکه میگویند که او دوای اوست

خاصیت او آنست که مثانه را ریش کند و ضرر میرساند باید که قی کنند و بعد از ان شیره تخم خرفه و جلاب و روغن دانه کدو بدهندش و خوردن مغز خیارین مفید است و حقنه نیز مناسب است صفتش عناب سپستان خشک و روغن بادام و روغن گل سرخ و روغن بنفشه همه را در ماء الشعیر بجوشانند و صاف کنند و بکار برند و باید که در احلیل بزر سفیده تخم مرغ بچکانند و شیاف ابیض نیز بچکانند با روغن گل و شیر دختران و هرگاه که سوزشی باشد در مثانه باید که لعاب و جلاب و روغن بادام خورد یا شیر تازه دوشیده و روغن بخورد والله الشافی بفضله

باید که معده را پاک کنند بقی مکرر انگاه نیم درم فیلزهرج را بمیبختج بدهند و اگر نیم درم از تریاق فاروق یا مثرودیطوس بدهند نافع خواهد بود انه هو الشافی بمنه وجوده

بعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند باید که روغن بنفشه و روغن بادام را با میبختج بخورانند یا مثرودیطوس یا تریاق فاروق بدهند و غذا گوشت بره با نخود و پیاز دهند و از شوربای او بخورند

پس از قی این معجون را بدهند گل مختوم حب الغار از هر یک دو درم پنیر مایه آهو بره پنج درم مر تخم سداب از هر یک یک درم و شربتی از وی یک مثقال بود تا دو درم باید که بعسل سرشته بخورند چند بار حقنه کنند و باید که در آبی گرم نشینند که در وی بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و مرزنجوش جوشیده باشد و هر کس که این خورده باشد و بر وی سه ساعت بگذرد و نمیرد امید خلاصی بود و پس باید که ربّ سیب و به بخورد و آنکه که زهرهٔ افعی خورده باشد خلاص شدن او متعذر است لکن باید که مکرر قی کنند انگاه سنگ باز هر را حک کنند در آب و از ان بنوشد و تریاق کبیر یا مثرودیطوس نخورد و ماء الشعیر با شیره تخم خرفه نیز مفید است

چون قی کرده باشند باید که حقنه کنند بدین داروها فقاء الحمار شبث تخم کرفس بخم رازیانه زیره بوره شحم حنظل عسل روغن یاسمین انجدان را بجوشانند و چنانچه قاعده باشد عمل کنند و باید که بدنش را در حمام بمالند و بروغن یاسمین تمریخ کنند یا روغن قسط و باید که در آبی گرم نشینند که در وی سداب و نمام و مرزنجوش و شبت پخته باشند و باید که نیم مثقال تریاق اربعه بدهند اما آنکس که شوکران خورده باشد علاج او همین علاج است و علامات او مثل علامات آنکس است که افیون خورده باشد غیر از انکه او تاریکی چشم و خناق و سردی دست و پای آرد و با وجود این افعال خواص او غذای زرزور است

سبحان الله القادر علی کل شیء وهو الحکیم العلیم

[illegible]	در آنچه بسیار میشود					از داروهای کشنده				
	مزاج	سنها	فصلها	شهرها	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	[illegible]	تدبیر آسان
[illegible] خورده باشد	[illegible]	در [illegible] جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] رفتن عقل	[illegible] آب گرم و روغن [illegible]	[illegible]	شیر تازه دوشیده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مخالفت [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مخالفت [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

درین علاج آنچه مناسب است آنست که تخم انجره را نرم بکوبند و با میفختج بدهند و غذا شوربای گوشت بره فربه و ماکیان فربه دهند و دیگر تدبیرها مثل تدبیر آن کس بود که زهر خورده بود از قی و غیر آن

بعد از پاکی معده بقی باید که حقنه تیز کنند و بعد از آن صعتر و انجدان و فودنج کوهی را در سرکه بجوشانند و اندک اندک بخورند و چون سرخی چشم و روی باز نشیند باید که شوربای ماکیان فربه خورند

باید که بعد از قی دوا المسک دهند و غذا نخود آب اما بزر قطونای کوفته هر کس که خورد بسا که هلاک شود و تا کو نتراش نیز اگر بسیار خورند هم با خطر است و از خوردن آب کشنیز تر بمقدار نیم رطل سُکر و دُوار و اختلاط ذهن عارض میشود و نیز گرفتگی آواز که آنرا بحة الصوت گویند و خواب بسیار و آمدن بوی کشنیز و تدبیر او مثل تدبیر بزر قطونا بود والله اعلم بالصواب

باید که آب چوب انجیر و چوب رز با آب گرم و نمک بخورد و تریاق اربعه مفید است و باید که از برای معده کمادی سازند از آبی که در و بابونج و صعتر و سداب جوشیده باشد و حقنه نیز کنند با آبی که در و افسنتین و سداب و بوره جوشیده باشد با بعضی از روغنهای گرم و نوعی از کما که در بیخ درختهای زیتون میروید آن کشنده است و نوعی دیگر هست که آن کشنده نیست و او در ریگ و بعضی از کنارهای دریا می باشد اما اگر بسیار خورده خناق و قولنج آرد

بعد از آنکه قی کرده باشند با آب گرم باید که خبازی و برگ خطمی را بجوشانند در آب بس صاف کنند و از آن آب بنوشند و اگر از درد سینه چیزی باقی بود فصد باسلیق ابطی کنند

و بعد از ان شراب خشخاش و شراب عناب مناسب بود

اول معده را بقی پاک کنند انگاه دلک اعضا کنند تمام بتخصیص نواحی شکم و باید که در حمام بسیار درنگ کند و بعد از بیرون آمدن سکنجبین نوشد انگاه غذا آب گوشت ماکیان فربه بود

بعد از تنقیه معده بقی باید که شیر تازه دوشیده خورد اگر تب نباشد اما اگر تب باشد لعاب به دانه و لعاب بزر قطونا خورد با روغن کل در روغن بادام و شراب خشخاش

از خوردن آن وسواس سوداوی پدید می آید علاج آنست که بعد از قی با ماء الشعیر بروغن بادام خورد و لعاب دانه به چند روز برین مداومت کند و غذا مزوره اسفاناخ و کدو و روغن بادام بود

و خوردن مغز خیار بادرنگ و خیار دراز نافع است

بیماریها	در آنچه بسیار میشود					از داروهای کشنده				
	مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر مسهل	تدبیر آسان
اگر کسی دفلی خورده بود	[illegible]	ـــ	[illegible]	ـــ	ـــ	عدم مناسبت با جوهر روح	غایت تلخی این دارو	[illegible] تعجیل کنند	لعاب بزرقطونا با روغن گل	[illegible]
[illegible]	ـــ	ـــ	ـــ	ـــ	[illegible]	تیزی او و عدم مناسبت	درد معده و [illegible]	قی با آب گرم و سکنگبین کنند	[illegible] شیر تازه [illegible]	[illegible] تخم مرغ
اگر کسی داروی [illegible] خورده باشد	ـــ	ـــ	ـــ	ـــ	ـــ	غایت مخالفت او و بستن راه [illegible]	عارض شدن [illegible] و خشکی [illegible] زبان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ـــ	ـــ	ـــ	ـــ	مخالفت با بدن	درد [illegible]	قی با عسل و شبت	استعمال [illegible]	[illegible]
اگر کسی سپیداج ارزیز خورده بود	ـــ	ـــ	ـــ	ـــ	ـــ	مخالفت با جوهر روح	فواق و [illegible] زبان	[illegible] با آب گرم و عسل [illegible] شبت	آبی که در وی انیسون و تخم کرفس جوشیده بود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ـــ	ـــ	ـــ	ـــ	غایت تیزی و گرمی و مخالفت با بدن	[illegible]	قی باید کرد با آب گرم [illegible]	[illegible]	[illegible] روغن بادام
اگر کسی [illegible] خورده بود	[illegible]	ـــ	ـــ	ـــ	ـــ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شراب سیب [illegible]	[illegible]
[illegible]	ـــ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بسیار خوردن و غلیظ شدن [illegible] بستن	[illegible]	آبی گرم که در وی عسل و شبت جوشیده بود	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

بدان که دفلی کشنده اکثر دواب و بهایم است و همچنین کشنده ادمیان هست لکن بجهة تلخی که دارد انسان آنرا در پی یابد و از و اجتناب میکند مگر آنکه کسی را احتیاج بصبر شود پس او را بصبر خلط کنند ر بخورانند و در نیابد زیرا که پندارد که آن تلخی از صبر است پس علاج او آنست که قی فرمایند بعد از ان شوربای چرب دهندش و فالوذج بروغن کرده و روغن بادام و گفته اند که اگر تخم فنجنکشت را بپزند و بدان چهارپایی دهند که دفلی خورده بود خلاص کردد

اگر صاحب او را ریش در رودها پدید آید او را سفوف الطین و رب سیب دهند و اگر ریش نباشد لعاب به دانه و صمغ عربی با روغن بادام یا شیرج بدهند و شوربای چرب مناسبست

صاحب او را ایلاوس حادث میشود و ارتولنجی صعبست و جالینوس معنی او را رب ارحم گفته است و از شرب او خناق و ورم بدن و انتفاخ حادث میشود علاج آنست که قی فرمایند بعد از ان جوارش سفرجلی مسهل دهند با آبی که در وی انیسون و تخم کرفس جوشیده باشد

اگر کسی زیبق زنده خورده باشد خطری چندان نداشته باشد زیرا که او با براز زود بیرون میرود اما اگر مصعد یا مقتول باشد قاتلست سعی کنند تا بقی بیرون آید و الا حقنه باید کرد با چغندر و شیرج و آبکامه و خطمی و اگر از و ریش در روده پدید آید سفوف الطین با روغن گل دهند و شیری که در وی آهن گرم کرده یا سنگ پارهای گرم کرده انداز ند نیز مفید است و اگر زیبق را در گوش کسی ریزند بلایی سخت بوی رسد از اختلاط عقل و کلال حواس و غیر آن و درد بسیار کشد از ان جانب که در وی ریخته شده باشد پس باید که سر او را از ان جانب بگیرند و در وی را بفرمایند که بیک پای بر جهد بسیار و بکنند سر عطسه آورند و لکن بینی او را محکم بگیرند پیچیری و در گوش او روغن گرم بریزند چون سرد شود بیرون آورند و باید که دست بر گوش نهد و سخت حرکت کند و اگر بیرون نیاید باید که میلی از ارزیز در گوش فرستند و بجنبانند تا زیبق با او آمیخته شود پس بیرون کشند

گفته اند مجربان این فن که بعد از قی اگر نیم مثقال حب النیل بخورد نفع یابد و باید که حمامهای مدر خورد یعنی آنچه آب پیشاب را براند مثل مطبوخی که در وی تخم کرفس و رازیانج و امسون و افسنتین و ربعی جوشیده باشد

بعد از قی لعاب بزرقطونا بروغن تخم کدو بدهند انگاه حقنه کنند بماء الشعیر که در وی عناب و سپستان و لعاب بزرقطونا و لعاب تخم کتان و سفیدی تخم مرغ جوشیده باشد و روغن بنفشه نیز اضافت کنند و هرگاه که نزفه حادث شود شراب خشخاش یا شراب عناب دهند و هر کس را که غبار زنگار در حلق نفته بود و الکس را که زاج و شب خورانند باشد شیر تازه دوشیده دهند با سکه و هوالشافی

چون قی کرده باشد بعد از ان بحمام رود و آب شیر گرم بر شکم ریزد پیاپی و اگر ازو میضه پدید آید علاج میضه کنند و هر کس که ماهی گرم سر پوشیده خورده باشد اگر بعد از قی اندک فلفلی یا سیب و با دارو های خوش بوی خورد مزاج او را باصلاح آرد

بسته شدن شیرهای غلیظ در معده بسیار میباشد مثل شیر گاو و شتر پس باید که معده را پاک کنند بقی و بعد از ان اندک فلفلی با عسل بخورد زیرا که او حل کند شیر بسته را و هوالشافی

تدبیر عام

اگر این صداع بعد از تب حادث شده باشد بر سبیل تبعیت باید که تبرید را بر کنند بگیرند گلاب یک جزو روغن گل نیم جزو با اندکی سرکه و پارچه در او فرو برند و بر سر اندازند اگر تابستان باشد خنک سازند به برف و باید که عضلهای ساق و بازو را محکم ببندند و اگر بی حرارتی تب باشد باید که شیر عورتی دختر دار بر سر او دوشند و اگر از گرمی آفتاب پدید آید باید که بر پیش سر او گلاب و روغن نیلوفر ریزند آنگاه ضماد کنند به تراشه کدو و خرفه و حی العالم و گلاب و صندل و خطمی سفید و باید که جلاب در آب غوره با گلاب که برف دهندش و غذا پست جو و قند سفید با آب سرد دهند و باید دانستن

این نوع صداع را اگر زود بعلاج او مشغول نشوند دیر خوش شود و بصعوبت زائل گردد

باید که سر را بشویند به آبی که در و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش پخته باشد و سر بخار آن دارند بل که نمدی را در آن فرو برند و بر آن کماد کنند و روغن نرگس و روغن سوسن بر نافع است و اگر این صداع از سردی هوا حادث شده باشد باید که روغن سداب بمالند و غذا نخود آب با فروج و طیهوج دهند و از چیزی که صداع آورد بپرهیزند مثل جوز و شهدانه و جرجیر و سیر و پیاز و باذروج والله الشافی

بعد از فصد سکنجبین و گلاب دهندش و اگر بر سبیل نقل آلو و عناب و سیب خورد نفع دهد و غذا مزوره انار دهند و مثل او و اگر از صفرا حادث شده باشد آب تمر هندی و آب آلو که با شکر جوشیده باشد با شراب گل یا سکنجبین با برف دهندش و بعد از آن مطبوخ دهند پوست هلیله زرد ده درم شاهترج پنج درم گل سرخ پنج درم بنفشه افسنتین از هر یک سه درم همه در سه رطل آب بجوشانند تا آن غایت که بنیمه آید آنگاه صاف کنند و نیم مثقال صبر و یک طسوج سقمونیا مشوی در او ریزند و بیاشامانندش ا باید که بعد از آنکه شربت اول کار خود تمام کرده باشد این مطبوخ دهند آنگاه ضماد کنند سر را به تراشه کدو و حی العالم و صندل و گلاب

باید که با این حب تنقیه بدن کنند صبر اسقوطری نیم درم تربد دو دانگ شحم حنظل یک دانگ محموده بریان کرده دانگی انیسون و عود از هر یک دانگی نمک هندی یک دانگ و نیم همه را بکوبند و به آب کرفس حب سازند و بخورند و اگر از خلطی سوداوی بود باید که بعد از استفراغ این نطول بکار برند بابونه بنفشه نیلوفر اکلیل الملک بادرنجبویه جو کوفته همه را در آب بجوشانند و بر سر ریزند و بشویند و روغن بنفشه بمالند و غذا اسفیدباج دهند با گوشت بره و گوشت ماکیان و بوییدن مرزنگوش نافع است ایشان را و این علاج که گفته شد علاج صداعی بود که از ریح در وجود می آید اما اگر از تخمه حادث شود با ب گرم قی باید فرمود و بعد از آن خواب بسیار کردن نافع است

صاحب این صداع را مناسب آنست که ضماد کنند بر سر آب بید مشک را با گل ارمنی و روغن گل یا آب مورد تر کوفته و اگر اختلاط ذهن عارض شود باید که ضماد کنند بخطمی و آرد جو و بنفشه و روغن گل و اندکی سرکه و باید دانستن که غرض از استعمال کردن سرکه در مثل این مواضع نه تحلیل است و نه تسکین بل که غرض آنست که قوت این داروها بگدراند و بمحل مقصود برساند بجهت تیزی و لطافتی که دارد

باید که غذا دهند بگوشت چوجهای مرغ و این جو نیز مناسب است مغز نان سفید و روغن بادام و قند سفید و این سعوط مفید است شیر عورتی که دختر داشته باشد با روغن بنفشه و کدو و نیلوفر مرد باهم بیامیزند و چند قطره از آن در بینی چکانند و سعوط آن چیزی را گویند که در بینی چکانند آنگاه باید که سر عورت وصف کرده شده را بر سر وی ریزند با روغن بنفشه و اگر آن عورت بر سر ش دوشند بهتر باشد و جیس با دام غذایی خوبست و ماهی خرد که در آب شیرین بود باشد در آب تخین با روغن بادام بریان کردن و خوردن مفید است و اگر درین حال تب داشته باشد باید که غذا مزوره اسفاناخ و کدو دهند اما آنکس را که بعد از جماع صداع حادث شود باید که از جماع کردن منع کنند بکه گاه گاهی و آن نیز بعد از گذشتن غذا بود از معده و از راه خوردن بود امرو د سفید است اما صداعی که از غم حادث شده باشد علاج آن بخواب باشند و استنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو وهو الحکیم الشافی

می باید که بدن را پاک کنند از خلطی که این مرض را در وجود آورده است مثلا اگر از حرارت بود این سعوط بکار برند قند سفید زعفران کافور همه را نرم بسایند و مقدار یک حبه از و به آب خیار در بینی چکانند و اگر علت با این دوا ساکن نشود و خوف نقصان چشم باشد و آن کما که در شقیقه ها باشند زود زود حرکت کنند و برباشند آن شریان که در شقیقه است قطع باید کرد و آن رگ را نیز که در پس گوش باشد از جانب علت چرا که غایت علاج این علت همین است و اگر از سبب درد سخت این صداع صوت منقطع گردد باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم کرده در گوش چکانند و بعد به بیا گنند گوش را

والله الشافی بمنه واحسانه

اگر خلطی صفراوی باشد قی باید کرد با آنچه گفته شد در صفحه یمنی و آنگاه سکنجبین مناسب استعمال کردن صفتش بزر قطونا تخم کشوث شاهترج برگ گل که از کلویش جدا کرده باشند از هر یک ده درم همه در چهار رطل آب بجوشانند تا آن غایت که بنیمه آید آنگاه صاف کنند و سه من قند سفید در و ریزند و بقوام آرند و استعمال کنند و شربتی مقدار ده درم تا پانزده درم باشد بر ضماد کنند سر را بگل و صندل و اقاقیا و حضض و گل ارمنی همه را بکوبند و به آب مورد و گلاب یا با آب کشنیز یا با آب شکوفه خرما تر کنند و بکار برند و باید که عضلهای ساق را محکم ببندند و کمیدن بهی سفید است نیز و اگر خلطی بلغمی باشد که در معده متولد شده باشد قی باید کرد به سکنجبینی که در و آب ترب و نمک کرده باشند و این حب صبر مفیدست هلیله کابلی تربد از هر یک دو دانگ ورق گل که از کلویش جدا کرده باشند و مصطکی از هر یک دانگی صبر اسقوطری یک درم کثیرا دو دانگ همه را بکوبند و حب سازند و در وقت خواب فرو برند و تکیه کنند و غذا نخود آب و گوشت لطیف بود

نامهای مرضی	مزاج	سن	فصل	شهر		سبب	علامت	استفراغ	تدبیر طبیب حاذق	تدبیر آسان
صداعی که از حرارت تنها شود	صاحب مزاج گرم	جوانان	تابستان	گرمسیر	سال است	گرم شدن دماغ بود از آفتاب یا از آتش	سرخی روی باشد و ساکن شدن به چیزهای خنک و اعتدال بول و براز		صندل و گلاب و کافور بر سر طلا کنند و غذا رمانیه بود	روغن گل و آب خیار و دانه [illegible] بر سر بمالند
صداعی که از برودت هوا بود	صاحب مزاج سرد	پیران	زمستان	سردسیر	[illegible]	سرد شدن دماغ بود از هوای سرد یا نشستن در آب سرد	سنگینی و درد سر و بطوء حرکت	[illegible] اگر بدن پاک باشد	[illegible]	ضماد کنند با بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش
صداعی که از خلطی حار شود	صاحب مزاج گرم	جوانان	تابستان و خریف	گرمسیر	[illegible]	خون و صفرا است	اگر از خون بود سرخی روی بود و درد [illegible]	فصد قیفال و [illegible] بود	جلاب و آب غوره و مورد و آب غوره	[illegible]
صداعی که از خلطی سرد شود	[illegible] بود	پیران و [illegible]	خزان و زمستان	سردسیر	[illegible]	بلغم و سودا	[illegible]	به حب ایارج و حب قوقایا	غذا نخود آب با ایارج	[illegible]
صداعی که از فالج بدن حادث شود	[illegible]	[illegible]	در همه فصل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد قیفال و [illegible]	ضماد کنند به مورد و گل ارمنی و گل و برگ [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شقیقه و آن درد نیم سر بود	صاحب مزاج [illegible]	در میان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد بود [illegible]	روغن بادام [illegible]	[illegible]
[illegible]	صاحب مزاج [illegible]	[illegible]	زمستان و بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قی کردن بود به سکنجبین و آب گرم و نمک	[illegible]	[illegible]

امراض	مزاج	سن	فصل	بلدان	شرب	سلامت و خطر	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر صحی	تدبیر آسان
	آنچه بسیار میشود						از مرضهای دماغ و اصناف او				
سرسام	گرم و خشک	جوانان	تابستان	گرمسیر	بامید سلامت نزدیکست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لیثرغس	سرد و تر	پیران و کودکان	زمستان	سردسیر	با خطر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قرانیطس	گرم و خشک	جوانان	تابستان	گرمسیر	با خطر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
داء الحیة	سرد و تر	پیران	زمستان	سردسیر	با خطر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سبات	سرد و تر	پیران	زمستان	سردسیر	خطرناکست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سهر	گرم و خشک	میانه	تابستان و خزان	معتدل	خطرناکست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جمود	سرد و خشک	دو میان	تابستان و خزان	حاره	با خطر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کابوس	سرد و تر	پیران	زمستان	سردسیر	بی خطرست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

اول فصد کنند انگاه سکنجبین ساذج دهند و اگر کودک باشد بعوض فصد حجامت کنند و اگر قوت ضعیف باشد بعد از فصد شوربای جوجه مرغ دهند با آب غوره یا آب انار و اگر طبیعت خشک باشد تلیین باید کرد بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی و شراب گل با سکنجبین و گلاب و بعد از استفراغ سر ش را ضماد کنند بخیه کتان که در گلاب و روغن گل و اندک سرکه فرو برده باشند و تمام تر کرده باشند و باید که عضلهای ساقهای وی را محکم ببندند و باید که هر روز چهل درم ماء الشعیر با پانزده درم سکنجبین ساذج دهند و اگر تشنگی غلبه کند آب کدوی پخته با دو درم تخم خرفه و دو درم طباشیر دهند و آب ترنج را با جلاب بدهند نیز و اگر در تابستان بود ببرف خنک سازند و باید که در زیر وی برگ بید و گل انداخته باشند و در هوای وی گلاب و کافور بطرفهای آب سرد و برف نهاده باشند و اگر زمستان باشد باید که مسکن او جای معتدل باشد و باید که خرقه کتان را بلعاب بزر قطونا و قند سفید تر کنند و بر زبانش بمالند

بعد از فصد باید که غذا مزوره ماش و کدو و آب انار دهند و اگر مرض در تزید بود باید که از دست دیگر خون بگیرند بشرطی که قوت مساعدت کند انگاه ماء الشعیر دهند و سر را طلا کنند بگلاب و صندل سرخ و سفید و آب کاسنی و آب کشنیز تر و آب حی العالم و آب کاهو و حضوضی دهند از سبوس و قند سفید تو و اگر حرارت قوی باشد باید که برماء الشعیر نیم مثقال طباشیر و یک مثقال تخم خرفه سرد و را بکوبند نرم و بر وی بیزند بحریرا ضافت کنند و در وقت خواب با ایهماسی درم آب انار ترش سرین اضافت کند و در کشد

اول فصد کنند انگاه شراب خشخاش بدهند و بعد باید که مزوره آب انار بدهند و در اول امر باید که بگل ارمنی و صندل و آب لسان الحمل طلا کنند و در آخر مبردات بکار برند اما لعاب بزر قطونا با اندک روغن بادام شیرین و قند سفید بدهند لکن ببرف سرد سازند اگر تابستان بود و اگر بی خوابی عارض شود و آن نه از علامت بحران بود باید که در خوابانیدن او حیله کنند

بخشخاش و قند و شربت خشخاش و مغز نان و غیر آن

اگر با این علت تب باشد اقتصار بماء الشعیر کنند که در روز فاجوشیده باشد و باید که با قند سفید بیاشامد و مناسب آنست که بیشتر مقدار هفت درم گلنگبین عسکری خورده باشد و باید که اجتناب کند از میوهای خشک و ماهی و شیر و از حبوبات نیز مثل باقلا و عدس و لوبیا و اگر با وی تب نباشد باید که گلنگبین عسلی و سکنجبین بزوری بدهند و اگر با وی تب نباشد باید که یک مثقال از معجون بلادری بدهند صفتش هلیله کابلی و بلیله و آمله و نانخواه از هر یک چهار درم عسل بلادر و حب الغار و سعد از هر یک سه درم فلفل دو درم قند سفید ده درم همه را بکوبند و بعسل بلادر بسرشند با قدری از عسل صاف کرده و باید که بعد از شش ماه استعمال کنند و باید که با برنج و اکلیل الملک و مرزنجوش را بپزند و با آن آب همه بدن و سر را بشویند نافع باشد

اگر سبات بعد از تب شود یا بعد از مرضی از مرضها پس زوال و بعد از زوال آن مرض باشد زیرا که آن مرض سبب اوست و اگر خود بنفسه مرضی باشد تدبیر او مسخنات و مجففات و ملطفات باید کرد

و غذا نخود آب بود و شبت و دارچینی و از آب سرد و خواب کردن در جایهای سرد مجتنب باشد

هر کس را که این عارض شود تدبیر او تدبیری بود مرکب از تدبیر سبات و تدبیر سرسام چون این علت از جهة اجتماع دو خلط بود که از آن دو خلط سبات و سرسام زاینده شوند بعد از آن نظر کنند بر خلطی که بیشتر باشد و خطرناک تر بود اهتمام در علاج او بیشتر نماید مثلا اگر صفرا زیاده تر باشد باید که بدفع صفرا مشغول شود و آن حرارت موذیه را اطفا کند و اگر بلغم بیشتر بود باید که بدفع بلغم سعی نماید و اخراج او کند بحقنه تیز

بعد از آن سر را طلا کنند بروغن شبت و سرکه نافع باشد

بعد از آنکه بدن را پاک کرده باشد بمنقیات مذکوره واجبست که منع کنند او را از هر چه او را مضرت میرساند و اگر بی خوابی عارض وی شود باید که شیر عورتی با روغن بنفشه بر سر او ریزند

و غذا نخود آب دهند و چوجه مرغ و اگر بی خوابی عارض نشود بدنش را بروغن خیری چرب کنند

مناسب آنست که پایهای وی را بمالند و عضلهای ساقهای وی را محکم ببندند و غذا نخود آب و شبت و خولنجان و دارچینی بدهند و عسل با حبة الخضرا بخورانند و شش و بوی کردن مرزنجوش مفیدست

و سکنجبین بزوری نیز مفیدست و اگر این علاجها اثر نکند معجون بلادری باید دادن

تدبیر عام

اگر این علت از نفس دماغ حاصل شده باشد بر سر نطول باید کرد بعد از تنقیه بدن صفت نطول با برنج اکلیل الملک ... در آب بجوشانند تا بیک بخش شوند و آن آب را بر سر ریزند ... [illegible]

اگر از دماغ بود باید که تنقیه دماغ کنند بعد از آن سعوط ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

این مرض از مفردات صرع است آن کسان را عارض میشود که طعام بسیار میخورند و غذای اول هضم نشده غذای دیگر مشغول میشوند ... [illegible]

باعتدال ریاضت دهند و هو الشافی بمنه و رحمته

اگر بیدار بسیار گردد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر کسی باشد مشتوق ... [illegible]

[illegible]	در آنچه بسیار میشود از					مرضهای دماغ و اقسام او				
	مزاج	سن	فصل	بلد	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر	تدبیر آسان
سدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دوار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صرع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کابوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض نخاع

باسماء امراض	مزاج	سن	فصل	[illegible]	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر حمیه	تدبیر [illegible]
	در آنچه بسیار میشود از									
فالج [illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لقوه	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تشنجی که از امتلا پدید آید	[illegible]	[illegible]	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رعشه و اختلاج	[illegible]	[illegible]	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

باید که تا چهار روز یا تا هفت روز اقتصار کنند بر کلنگبین و آبی که در وی انیسون تنها جوشیده باشد و از خوردن و آشامیدن منع کنند و هر چند که در گرسنگی و تشنگی صبر کنند نفع یابد و از پس این علت ایمن گردد و اگر آب ضرورت شود و صبر دشوار بود باید که در ظرفی از مسی [illegible] دهند اما از آب سرد دادن برحذر باشند و چون از منفعتم بدر دهیل دهند چنانکه مذکور شد و غذا نخود آب دهند پس حب ایارج دهند در هفته اول ... و بعد از آن غذا شوربای دراج ... [illegible] ... و علاج خدر مثل علاج فالج است از کلنگبین و غذا و مالیدن روغن و غیر آن

اگر استرخا در حال سقطه پدید آید خلاصی نیست از این علت اما اگر بعد از دو روز یا سه روز ظاهر شود ضماد باید کرد بمحللات آن موضع را صفت ضمادی محلل قسط اصبر کل تخم مرو از هر یک یک جزو حضض مصطکی جلنار اقاقیا سنبل از هر یک نیم جزو همه را بکوبند و بموم گداخته بسرشند و ضماد کنند و اگر استرخا بعقب قولنج در وجود آید آن موضع را چرب باید کرد بروغن بنفشه یک جزو و روغن شبت نیم جزو و

غذا نخود آب و فروج باشد

علاج لقوه مثل علاج فالج است از استفراغ و غیر آن باقی بتصرف معالج متعلق است و بعد از استفراغ آن ضمادی که ذکر کرده شد بکار برند زیرا که ماده هر دو متماثل اند بیکدیگر و هیچ اختلافی نیست مگر در محل علت پس باید که همان تدبیر فالج مرعی باشد در علاج لقوه از استفراغ و غذا و تمریخ که بعد از استفراغ بود و چون روغن مالند باید که در طرفی مالند که میل نکرده باشد و اگر مبتلا کاملی یا جزو بود در دهن نهند باید که در جانبی نهند که نگشته باشد و باید که بکندس عطسه آورند و مضغ مصطکی بوره و فلفل و خردل

وزیت کنند و هو المعون الشافی

اگر تشنج از امتلا باشد باید که تدبیر او مثل تدبیر فالج کنند از استفراغ خلط و غیر آن و عضو متشنج را با آنچه مذکور شد ضماد کنند از چیزهای گرم کننده و خشک کننده و اگر استرخا بیشتر باشد محللات بیشتر بکار برند با اندکی ملینی و مالیدن سخت نیز باید درین محل اما اگر تشنج بیشتر بود چیزهای سست کننده و نرم کننده استعمال کنند با اندکی از چیزهای گرم کننده و اگر استرخا در عضوی باشد و تشنج در عضوی دیگر ضماد تشنج بملینات بود و علاج استرخا بدلک قوی بود با قدری [illegible]

و هو المعون

تشنجی که از امتلا حادث شده باشد علاج زودتر پذیرد از تشنجی که حدوث او از استفراغ بود و آنچه از استفراغ حادث شود بیشتر کودکی را بود که در سن هفت سالگی بود و آنچه نزدیک بآن بود و باید که اول حقنه کنند و روز دیگر بوقت صبح آبی که در وی شبت و زیره جوشانیده باشند بدهند [illegible] ... تنقیه کنند اما در استفراغ زیاده نکوشند و از دوای گرم برحذر باشند اگر زمان تابستان بود یا مریض لاغر بود یا گرمی ظاهر بود یا غیر آن از آنچه واقع بود احتیاط کنند

مناسب بالشعیر بود یا آن چیزها که گذشت ... و لعاب بزرقطونا و لیب دانه به بروغن مغز کدو بر زبانش مالند و آب انار املیسی یا روغن بادام مفید است و از روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانند ... بلعاب بزرقطونا و روغن بنفشه بیالایند ... سفید و روغن بنفشه و آرد جو ... [illegible] ... روغن ماکیان و موم سفید ... [illegible] ... ماهی خرد ... آب شیرین دهند ... [illegible] ... سفید و روغن بادام سازند دهند

و از چیزهای خشک کننده مثل نمک و عدس و سرکا اجتناب کنند

آنچه از سبب بادی حادث شده باشد مثل غم و اندوه و فزع یا برآمدن بر جاهای بلند تدبیر او بزایل شدن آن اسباب بود و اگر از غذاهای خشک حادث شده باشد بغذاهای گرم تدبیر کنند و اگر از خلط باشد استفراغ آن کنند و اگر شراب بود روغن گل و آب غوره بر سر ... بزنند یا روغن ... [illegible] اما علاج اختلاج همچون علاج رعشه بود چون از غذا یا داروهای خشک

در وجود آمده باشد پس تدبیر بمسخنات و تکمید بمسخنات نافع است

اگر از ضربه یا از افتادن چیزی بود بر وی و ماسیدن آن باید که آن مهره را بجای اصلی باز گردانند و بعد از آن بضمادهای قوه دهنده ضماد کنند و اگر از ورمی حادث شده باشد علاج آن ورم کنند

و اگر از خلطی غلیظ بود که لزوجت داشته باشد بچیزهای گرم خشک کننده تدبیر کنند

و هو الشافی بلطفه

نام مرض	در آنچه بسیار میشود: مزاج	سن	فصل	شهرها	بلاد	سبب	علامت	استفراغ	[illegible]	تدبیر آسان
جرب پلک چشم و خارش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تحجر و غلظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

بدان که صنف اول را شیاف احمر لین دواست و بعد از آن غبره حک کردن بسکر مناسب نبود و اگر این علاج اثر نکند شیاف احمر حاد دو است و صنف دوم را از چوب حک باید کرد یا برگ انجیر یا بسکر و صنفی که مانند دانه انجیرست بسکر حک کنند و اگر سودی ندهد بورده حک کنند و بعد از آن آب زیره که مضغ کرده باشند با نمک در چشم چکانند پس زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند و بعد از تسکین چشم از سوزش علت شیاف احمر بکار برند آنگاه ذرور اصفر پس باسلیقون و منع کنند از خوردن آنچه خلط بد از او زاینده شود و غذا ها خوب لطیف دهند مثل فروج و تیهو و دراج

مناسب آنست که انجیر را بسر که بزند و ضماد کنند یا آنکه حک کنند برده را با برگ انجیر آنگاه ذرور اصفر برو باشند بشرطی که شیاف احمر لین اول استعمال کرده باشند و اگر این علاجها سودی ندهد تبری باید کردن پلک چشم را و بیرون آوردن و این چنان بود که پلک چشم برگردانند و به نهایت شق کنند بنشتری بعد از آن بیرون آورند بکنجه میل پس ذرور اصفر بر او باشند و باید که این عمل بعد از تنقیه بدن بود و چون بیرون آورده باشند برده را باید که یک ساعت بگذارند تا خون از و بچکد و چیزی از زخم باز نماند که ماننده برده باشد و علاج سرد و بیست و شیاف اخضر باشد نیز که او را بسر مواضع آن عمل کنند و سوال شافي بجویده

اگر برد اخوش نشود باید که پلک چشم را برگردانند و آن موضع را بنشتری کرد بگشایند و از پاره شدن پلک بر حذر باشند آنگاه بناخن یا بحلقه انگشتری بفشارند تا بیرون آید مثل پاره شش یا آنچه در وی باشد از جرک و غیر آن آنگاه ذرور اصفر بر وی باشند و اما جای علامات او آن بود که پلک چشم بدشواری حرکت کند و در وقت بیدار شدن از خواب چشم باز نتواند کرد و از هم او غایت سختی کرد آن باشد و در آن نهایت چشم اندک چرک خشک بود و علاج او حمام است و شیاف احمر و چرب کردن سر بروغن بنفشه و اما غلظ آن بود که رنگ پلک سرخ نماید و غلیظ باشد و چنان بکار برد که گیرا جر بست اما چون بار گردانید شود پاک نماید و علاج او تلطیف غذا بود و بصلاح آوردن تدبیرهای دیگر و باید که پلک را شیاف یا شیاف زعفران طلا کنند و شیاف احمر در چشم کشند و سوال شافي

باید که میل را در موضع گشاده که در پلک چشم بود در آرند و باز بردارند یا آنکه بصنارة برکشند و آنچه چسبیده باشد بکشند با آلتی که آن را تهت گویند یا بقادین بکنند و از پاره شدن قرنیه بر حذر باشند بعد از آن آب زیره و نمک خاییده در و چکانند و باید که در میان آن شق بنبه که بروغن گل و زرده تخم مرغ زرد کرده باشند بنهند و هم زرده تخم مرغ و روغن گل را بر چشم بنهند و چون از باز گشتن علت ایمن باشند به شیافهای ردیا تنده علاج کنند

تلطیف تدبیر باید کرد و پیوسته بحمام رفتن و شیاف دیزج کشیدن و از غذاهای غلیظ منع کردن مثل گوشت گاو و گوشت بز و عدس و پنیر کهنه و آنچه مانند اینها بود از چیزهای غلیظ

اگر این علت جبلی باشد و عارضی نبود هیچ دوا نکنند الا بموم و روغن و اگر از زیادتی گوشت شده باشد علاج بیاسلیقون کنند یا شیاف اخضر و اگر از دوختن پلک چشم عارض شده باشد بسبب بد دوزی یا از جراحتی عارض شده باشد و بامن احتیاج گردد در علاج باید که در موضعی که رسته باشد پلک را شق کنند و همچنان آویخته بگذارند و در میان آن شق فتیله بگذارند بعد از آن بمرهمهای ردیا علاج کنند

اگر آن عضو گرم باشد بشیاف مامیثا و گلاب و گل ارمنی طلا کنند و اگر گرم نباشد آب گرم بشویند و بنان گرم که در غایت گرمی باشد بمالند یا موم را گرم سازند و بر میلی کنند و بدان میل بمالند یا موم را بزاج بسرشند و بادو ضماد کنند یا انجیر را بیزند با صبر و ضماد کنند و اگر بدین دو علاج محل گردد هیچ او را بناخن محکم بکیرند و بیرون بمقراض و یک ساعت نیک بگذارند تا خون از وی برود آنگاه ذرور اصفر برو باشند و سوال شافي بر حسنه

تا بامن علاج کردن مناسب تر است از داروهای تیز بکار بردن و اگر داروی تیز برو نهند باید که در چشم شیر چکانند دفعه دفعه تا گرمی آن بچشم اثر نکند بل که باید که خمیر سرد در چشم نهند تا اثر آن داروی گرم بچشم نرسد و بامن علاج کردن برین صفت است آن تو ته را بصنارة متعلق کنند و بقادین یا بمقراض ببرند و بران موضع آب زیره و نمک مضغ چکانند و بر روی چشم زرده تخم مرغ و روغن گل نهند و سوال شافي آنست و احسانه

از مرضهاي پلک چشم

نام علت	مزاج	سن	فصل	بلاد	سلطان خلط	سبب	علامت	استفراغ	تدبير چشم	تدبير امكان
سلعه که در پلک چشم شود	بلغمي	پيران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پيران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پيران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پيران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کودکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تابستان	گرمسير	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کودکان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبير عام

چون معلوم شد که سلعه یا از سودا است یا از بلغم پس بهر حال که باشد صاحب این علت را واجبست منع کردن از هرچه تولید این اخلاط کند خصوصا بعد از استفراغ آن اخلاط و باید که شیاف اصفر بکشند اول بعد از آن شیاف احمر

بعد از فصد و خوردن دوای مسهل واجبست منع کردن از هرچه تولید مثل آن خلط میکند همچون ماهیهای نمک خورده و شیرهای ترش و عدس و غذا چون چهار مرغ با شوربای آن با آب انار و شیاف احمر کشند اول و بعد از آن برود کافوری و هو الشافي بکشد

باید که منع کنند از غذاهایی که تولید بلغم و سودا کنند و با آنچه مذکور شد ضماد کنند اگر باین علاج منحل نشود باید که بیرون آرند همچنانکه از سایر بدن سلعه را بیرون آرند انگاه ذرور اصفر بر وی پاشند نافع باشد

بعد از تنقیه بدن بمسهل و تلطیف او بحمام واجبست منع کردن از غذاها که تولید فضلات ردیه کنند و از انجیر و ترب بسیار خوردن مجتنب باشد و غذا چون مرغ و کبک و دراج دهند و جلا چشم دهند بروشنایی یا طلا کنند باین دارو ها مویزج شب زاج پشکل بز نمک سفید همه را بکوبند نرم و با آب در شته نرکی بر شنند و استعمال کنند نافع باشد بمشیه و فضله ...

بدوای حاد دوا کنند یا بچسبانند یا برکنند یک موی یا دو موی پس داغ کنند همان جای را که موی برکنده باشند بسوزنی باریک و بعد از آنکه داغ کرده باشند سفیده تخم مرغ در روغن گل طلا کنند و چون این طلا را منفعتی نکیرند باید که بخون برغ طلا کنند یا بخون قراد الکلب و او حیوانیست که او تخته باشد بگوشهای سگ صحراگاه که خون بسیار بخورد از وی بیفتد یا بیض النمل یا کشنیز انجیر در هنگام چیدن از بر و حنین میگوید که بعد از برکندن موی اگر بخون بامسعد طلا کنند بهیچ علاج دیگر حاجت نیفتد اما اگر موی بسیار باشد و بدوا علاج پذیر نباشد تشمیر باید کرد و اما ریختن مژه از سبب خلطی تیز بود و علاج او آنست که اول تنقیه بدن کنند انگاه بدانه خرما که نیک سوخته شده باشد طلا کنند یا بخر الفار که سوخته شده باشد طلا کنند بعد از آنکه بعسل چرب کرده باشند یا لاژورد تکحیل کنند

بعد از استفراغ بدن سزاوار آنست که غذاهای لطیف بدهند از مزورات در اول و آنچه بدان ماند و اگر مریض خرد باشد آنکه او را شیر دهند باید که پرهیز کند و باید که در ابتدا زرده تخم مرغ بر پشت چشم نهند و در روز سیم اندکی زعفران اضافت کنند با افیون انگاه این ملکا یارا در چشم کشند انزروت بشیر پرورده و نشاسته و قند سفید و صمغ عربی همه را بکوبند چنانکه رسم است و استعمال کنند و بعد از آن این ذرور اصفر را استعمال کنند شیاف مامیثا دو درم ذرور اصفر یک سه درم نشاسته نیم درم همه را نرم بکوبند و بهم بیزند و استعمال کنند و اگر دیدن اندرون چشم دشوار بود و در بعضی ورمی اندک داشته باشد باید که ذرور اغبر در وی پاشند و پاشیدن انزروت و مامیثا بر رزده تخم مفیدست و همچنین ضماد کردن بآرد عدس و آرد جو و زعفران نافع است و گاهی باشد که در دو روز را بازمیکردانند و دشتی میکنند انگاه ذرور بر وی پاشند بعد از آن شیاف احمر میکشند

بعد از تنقیه بدن از رطوبات بورقیه غذاهای مناسب دهند مانند کوشت بز غاله و ماکیان جوان و دراج و نان گندم سفید و باید که پلک چشم را بمرداسنگ سوده و بروغن گل و حضض و شیاف مامیثا طلا کنند یا گل و آرد جو و زعفران همه را بآب کاسنی بسرشند و طلا کنند و شیاف احمر بکشند یا توتیای مغسول بکشند بشرطی که تازه بود و اگر از پنها نفعی نیابد این برود حصرم را استعمال کنند بگیرند توتیا زرد چوبه از هر یک یک درم سلیله زرد زنجبیل از هر یک نیم درم دار فلفل ماميران از هر یک یک دانگ نیم نمک هندی یک طسوج همه را نرم بکوبند و بآب غوره بپرورند و چون خشک شود باز بسایند نرم و استعمال کنند نافع باشد

بعد از آنکه بدن را پاک کرده باشند از آنچه واجب الدفع است باید که مریض را بنشانند انگاه پلک چشم او را بگشایند بانگشت بزرگین و انگشت شهادت انگاه بمالند تا آن پیه تمام جمع شود میان آن دو انگشت و آن کسی که آن پلک را میگشاید باید که از میان هر دو ابرو کشد و آنکس که علاج میکند باید که بزرگی اندکی آن پلک را انگاه شق کند پلک را پهنایی بیشتر از مقدار فصد و باید که از پاره شدن پلک بر حذر باشد زیرا که بسیار واقع شده است که ضرر او بغیر رسیده است بلکه آن مقدار شق کند که پیه برسد انگاه بگیرد آن همه بگرباسی نرم و بجنباند از چپ و راست تا آن غایت که کنده شود پس ذرور اصفر بروی پاشد و بر فاده بیندد و روز دیگر صباح بگشاید پس بنگرد اگر آماس نداشته باشد مرهمی زر بابنده بروی نهد و حوالي وی را بشیاف مامیثا و حضض طلا کنند و اگر آماس داشته باشد بشیاف مامیثا و صندل با آب کشنیز طلا کنند بشرطی که آماس گرم باشد و هو الشافي

تدبیر عام

آن نوع که از اسباب خارج بدن بود علاج آن بزایل کردن سببی باشد که آن سبب این علت را در وجود آورده باشد بعد از آن تبرید کنند بجلاب و باید که کافور که پارچه کتان را در وفرو برند و بر پشت چشم اندازند بعد از آن برود کافوری در چشم کشند [illegible]
[illegible]

علاج نوع اول بر آن نهج است که ذکر کرده شد و اگر چشم را بشویند بآبی که در و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشیده باشد نفع دهد و بحمام رفتن نیز مفید است و علاج نوع دوم آنست که بدن را از خلط پاک کنند و غذاهای لطیف دهند مثل گوشت فروج یا دراج با شوربای اسفاناخ و بعد از تنقیه شیاف احمر لین کنند و طلا کنند بصبر و حضض و زعفران و شیاف ماميثا و آنگاه چشم را بشویند بآب ریاحین
پیش از این ذکر رفت و نوع سوم را علاج بتنقیه بدن است آنگاه شیاف احمر حاد استعمال کردن و ذرور اصفر نیز بکار برند و چشم بشویند بآبی که در و بابونه و اکلیل الملک و صعتر
و مرزنجوش پخته باشد و هو الشافی بجوده

بعد از فصد و استفراغ شیاف ابیض و شیر دختران در چشم کشند آنگاه ذرورها بکار برند بعد از آن شیاف احمر لین بآب گرم بشویند و این طلا نیز نافع است آرد جو و شیاف ماميثا و اکلیل الملک و زرده تخم مرغ و روغن گل با یکدیگر بطانه راجع کنند و بکار برند و باید که بر سر روغن بنفشه بریزند و نیز بحمام برند و آبی که در و بنفشه و نیلوفر و اکلیل الملک و حلبه پخته باشند بر سر نطول کنند

اول تنقیه بدن کنند آنگاه آنچه گذشت از شیاف و ذرور و برود استعمال کنند بعد از آن بشیاف احمر حاد شروع کنند بعد از آن با کحال حاده که چشم را جلا دهند و اشک را پاک کنند مشغول کردند مثل
باسلیقون و عزیزی و تکمید چشم ببابونه و اکلیل الملک و اندک نمکی کردن مفید است و پیوسته بحمام رفتن نیز نافع است
و غذای مناسب گوشت بزغاله و بره و نان سفید است

بعد از استفراغ نظر کنند اگر حرارت داشته باشد شیاف اسود استعمال کنند و اگر حرارت ساکن شده باشد شیاف احمر مناسب بود آنگاه آنچه ذکر کرده شد پس غذای صالح دادن و از پر خوردن طعام و شراب
[illegible]
سازند و در زیر پلکهای چشم بر داشتند و چون سرو و برین نهج عمل کرده باشند و آن چاره باز نشسته باشد باز گردند بداروهای تیز چنانکه گذشت ذکر آن

اگر سنگ باشد علاج او بداروهای تیز کنند و اگر غلیظ باشد و بسوراخ حدقه رسیده باشد [illegible]
[illegible]
آورده باشند باید که در چشم آب زیره و نمک مضغ کرده شده بچکانند و بکرباسی ببندند که بر آن کرباس زرده تخم مرغ و روغن گل انداخته باشند و روز دیگر صباح بنگرند اگر گرم باشد و حرارت داشته باشد
باید که مثل علاج رمد علاج کنند و چون آن حرارت باز نشیند بدواهای تیز علاج کنند و هو الشافی

علاج دمعه بذرور اصفر و شیاف زعفران و مانند آن بود و این کحل مفید است توتیا [illegible]
[illegible]
[illegible]

سفیده تخم مرغ را در چشم بچکانند اول بعد از آن کندر را حل کنند در شیر عورتان و در چشم بچکانند و اگر حرارت بود در چشم شیاف ابیض استعمال کنند [illegible]
[illegible]
پلک را بدان مسح کنند و اگر بر زمین چشم چیزی درشت او یخته باشد سزاوار آنست که بآلتی که آن را شفت گویند بگیرند آنگاه شیر عورت در و بچکانند نافع باشد
بفضل الله و منه

	مرضهای ملتحمه					در آنچه بسیار میشود از					نامهای مرض
تدبیر آسمان	تدبیر جسمی	استفراغ	علامت	سبب	سلامت روز	مسن	فصل	سن	مزاج مرض	
[illegible]	در ابتدا باید که پاره کتان را در گلاب [illegible]	[illegible]	آماس در ملتحمه بود [illegible]	[illegible]	[illegible]	جنوب و جنوب [illegible]	بهار و تابستان	جوانان و کودکان	گرم و تر	رمد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تابستان	جوانان	گرم و تر	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خزان	[illegible]	[illegible]	جرب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تابستان	جوانان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کودکان و پیران	[illegible]	سبل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماده غلیظ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زمستان	پیران	[illegible]	دمعه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کودکان	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

اول فصد کنند انگاه مزورات دهند و تسکین الم کنند و تبرید کنند بعد از ان ذرور ابیض بکار برند انگاه وردی و غذا مزوره ماش و کدو و اسفاناخ دهند و جلاب و آب انار ترش شیرین و شراب غوره و شیره خرفه و ماء الشعیر همه مناسب اند و ضماد کردن بچشم بشیری که در وی شیاف ابیض حل کرده باشند یا بزرقطونا که بگلاب و آب کشنیز تر زده باشند مفید بود و اگر بنتوطاس [illegible] ... چرک پاک نشود باید که [illegible] سوخته شسته تنها استعمال کنند و اگر امتلا باشد قرحه را شیاف احمر کشند و غذای مناسب [illegible]

علاج بثره باشد علاج قرحه است از استفراغ و حاروهای مخدر در هنگام درد کردن و غذا مزورات اسفاناخ دهند و شیره تخم خرفه و شراب غوره نافع است و اگر تری از بثره کم نشود باشد این ذرور را بر و پاشند [illegible] ... چرک او را چیده شود شیافی که در تدبیر قروح گفته شد [illegible] ... و ذرور اصفر را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بر رود و جالینوس گفته است که [illegible] در موضع اکلیل کنند و بگذارند تا چرک ها همه برود انگاه شیر [illegible] باشد و هو الشافی بمنه و فضله

باید که علاج او مثل علاج قروح بود از منقیات و اصلاح غذا بمزورات در اول و بعد از ان بچوجهای مرغ و ماکیان و آنچه بدان ماند و جلاب و شیره خرفه و ماء الشعیر بدل از غذا باید خوردن

و بهترین علاجی که کرده شود شیاف آبار باشد و هو الشافی بجوده

و احسانه

امراض قرنیه

[illegible]	مزاج	سن	فصل	شهرها	علامتها	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر حمیه	تدبیر اسهال
قروح	گرم و تر	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بثره	[illegible]	کودکان	بهار و تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اثر و بیاض [illegible] آنچه بدان ماند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان و کودکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کودکان	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آنکه ماده در پس قرنیه پنهان	[illegible]	کودکان و جوانان	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

چون آماس منفجر شود پاک کنند انگاه بعنزروت و صبر و دم الاخوین و جلنار و سرمه و شب از هر یک یک جزو زنگار ربع جزو که همه را کوفته باشند در وی پاک کنند یا آنکه آرد جو و سیر را در داکنند یا مر و مورد یا بشحم حنظل یا برگ سداب بستانی یا خاکستر هر کدام که باشد مناسب تر بود و اگر بناصور انجامد بادام اشنان فارسی دو جزو آهک یک جزو زاج نیم جزو بکوبند و ببول کودک سرشته و بفتیله بیالایند و در وی نهند یا بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و زنگار و قلی از هر یک برابر همه را بکوبند و با شوربه در آب جیسانت باشند ببندند و بفتیله بکار برند در ان ناصور و کفته اند که اگر جوی از چوبهای اشنان بنطلی که کوشت او بخته بود و رسیده در ناصور نهند یک شبانه روز بس سوزاند و بار تازه کنند سه شبانه روز چنین کنند همه کوشتهای فاسد را بخورد پس آن علت خلاص شود اما اگر خوش نشود و فساد او باستخوان رسید پس صواب آنست که بر ندهم کوشتهای رسته را تا غایتی که باستخوان رسیدن او پس استخوان را که فاسد شده باشد بعد از این حک کنند تمام را اگر فاسد شده باشد داغ باید کرد بالت داغ باریک بعد از آنکه چشم را بخمیری که بگلاب تر کرده باشند بر گرد و باشند و حتی داغ کنند که با در درون بینی برسد و علامه رسیدن او آنست که نفس را بگیرند بینیک که هوا از موضع ناصور بیرون آید و اثر داغ رسیده باشد پس فتیله بسازند و مرهم زنگار بیالایند و از ین فتیله یک روز بنهند و روز دیگر پنبه تنها بنهند تا غایتی که تمام روییده شود و هو الشافی بفضله

اگر گوشت کنج چشم تمام رفته باشد او را علاج نبود و اگر چیزی باقی مانده بود علاج او بدار وهای رویانده گوشت و خشک کننده رطوبات بود مثل مرقشیثا و شب و مامیثا و غذاهای لطیف بکار برند مثل گوشت مرغ ماکیان و بزغاله و بره و غیر آن و شراب بنفشه و جلاب قبل از غذا خورند و هو الشافی بمنه

اگر این علت از مقدار طبیعی زیاده گردد باید که داروهای گرم بر وی نهند مثل مرهم زنگار و اگر اثر نکند بمقراض قطع کنند بحد اعتدال با فراط بیرون نه تفریط کنند انگاه ذرور اصفر بر وی پاشند و زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند و اگر در چشم گرمی پیدا شود شیاف ابیض کشند و چون حرارت ساکن شود شیاف احمر لین کشند و هو الشافی

اگر تنگی سوراخ حدقه اصلی باشد آن پسندیده است و بعلاج احتیاج ندارد اما اگر عارضی بود علاج محدث سبب وی باید کرد مثلا اگر سبب رطوبت بود علاج استفراغ بود و مالیدن سر و روی و ریاضت و اگر سبب یبوست بود و علامت لاغری چشم بود پس او را علاج نیست لکن اگر ترطیب کنند بغذا ها مثل گوشت مرغ ماکیان و گوشت بزغاله و بره و آنچه بدان ماند و بحمام رفتن و چشم را گشاده در آب نزدیک بردن نیز مفید است و آنچه از سدد باشد او را علاج نبود و اگر از گرمی مزاج باشد علاج بمبردات و مرطبات کنند و هو المعین الشافی بفضله و احسانه و بمنه وجوده

هر گاه که سوراخ حدقه چشم گشاده گردد هر اینه در دیدن انبساط بدید آید اکنون اگر از ورم حادث شود پس دوای وی فصد باشد و چشم را ببرگ بید و نیلوفر ضماد کنند و چون ساکن شود باردها با قلا ضماد کنند و اگر از خلط غلیظ حادث شود مسهل دهند از حب ایارج و حب قوقایا و بعد از آن شیاف قرا ازان کشند و آنچه در ابتدای نزول کشند و اگر از یبوست حادث شده باشد خوش نگردد لکن شیر در چشم چکانند و ترطیب مزاج کنند و باید دانستن که انتشار علتی صعب است خوش شدن از وی متعذر است و نشاید که بداروهای قبض کننده متوی علاج کنند مثل توتیا و سرمه و اقلیمیا نقره و زر و لله الشافی بمنه وجوده و حکمته

از غذاهای که خلط غلیظ ازو زاینده شود اجتناب باید کرد باشند عدس و نمکسود و گوشت گاو و از همه شیر ها و سیر و پیاز و سفیدی بدن باید کرد و اگر از علاج اثر نباید میل کاری باید کرد و اگر آب قابل میل باشد و صفت او چنان بود که علیل را پیش معالج بنشانند بر بالشی نرم در جایی روشن برابر آفتاب بود و در گشاده بود که هیچ ابر نداشته باشد و باید که او را نامی خود در البسته خود با هم آورده جمع کند پس باید که آن چشم را که قدح نمی کنند ببندند و آن کسی علاج میکند بر کرسی بنشیند

اکتحال کنند بمعسلی که مرکب باشد از عسل مصفی و از زاج و زهره کبک و باز و شبوط که او نوعی از ماهی بود و زهره کلنگ نیز و زهره کرکس نر و زهره بز کوهی هر کدام که حاضر باشد بروغن بلسان بیامیزند و سکبینج را استعمال کنند و باید که از غذاهای بد اجتناب کنند مثل نمکسود و گوشت گاو و پنیر کهنه و از همه شیرها و غذا دراج و تیهو دهند و مزورات و هو الشافی بمنه و رحمته

می باید که اول اصلاح غذا کنند انگاه اکتحال بعنزروت کنند و اگر در معده خلطی تیز باشد که فم معده را بسوزاند باب گرم و سکنجبین قی کنند و بتحلیل بمقویات کنند مثل عنبر و رمادی و غیر آن و اگر دماغ متالم بود شقیقه را ضماد کنند بداروهای قبض کننده و خنک سازند و بوییدن صندل و گلاب نیز مفید است اما درین وقت هیچ چیز در چشم نکشند و هو الشافی بمنه وجوده

اسماء امراض	مزاجها	اسنانها	فصولها	بلدانها	سلامتها و خوفها	سبب	علامات	استفراغ	تدبیر	تدبیر [illegible]
غرب	حار یابس	صبیان	تابستان	جنوب	سالم است	ماده رطب باشد که یا [illegible] بود	خراجی باشد که از میان کنج چشم و بینی بیرون آید	نفصد و مطبوخ [illegible]	طلا کنند بماش و زعفران بضماد [illegible] بماش مضبوع [illegible] باشند و بعسل [illegible] باشند	ضماد کنند [illegible]
ناصور	حار رطب	جوانان	تابستان	شمال	صعب است	نقصان گوشت اصلی [illegible] [illegible]	سیلان رطوبت [illegible]	نفصد و حجامت باید اقدام نمودن	[illegible] زعفران [illegible]	[illegible] بگلاب تر سازند و طلا کنند
غدد	حار یابس	پیران	تابستان	جنوب	سهل است	[illegible] غلیظ بسیار است	زیادتی گوشت کنج چشم است بر مقدار طبیعی خود	نفصد مناسب است	شیاف زنگار بر وی نهند	[illegible] زنگار [illegible]
ضیق ثقبه عینیه	[illegible]	پیران	خزان	شمال	[illegible]	از خشکی بود یا از جهت فشردن رطوبی باشد که در حدقه بود از خلط غلیظ	[illegible]	نفصد و تنقیه [illegible] کنند اگر از ورم بود	[illegible]	باعتدال ریاضت کنند اگر از ورم بود [illegible] بمالند
اتساع ثقبه عینیه	[illegible]	کودکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] غلیظ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	حار رطب	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	رطوبتی غلیظ باشد که در سوراخ حدقه بسته گردد	[illegible]	بحب ایارج و حب [illegible] باشد	[illegible]	غسل آب [illegible] در چشم کشند
خیالها که در آب پیدا آید	حار رطب	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایارج و [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	حار رطب	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible] بخارات بود از معده بدماغ	[illegible]	بحب ایارج بود [illegible]	[illegible]	سکنجبین [illegible]

تدبیر عام

بدان که این مرض بیشتر در چشمهای بزرگ عارض میگردد و بیشتر کحلا را میشود نه زرقا را و علاج او تلطیف غذا بود و باید که در شبانگاه از غذاهای منفخ خوردن محترز باشند بلکه ترک عشا اولی بود و اگر جگر بز را بگیرند و دار فلفل در وی فرو برند آنگاه بریان کنند آن جگر را و بخار او دارند چنانکه آن بخار بچشم او برسد نفع یابد و در این حال باید که ناشتا بود و اگر دارچینی یا فلفل یا سنبل سوده را بیالایند و در جگر بز افشانند در هنگام بریان شدن از آن آب که از وی میچکد در چشم کشند نفعی بلیغ یابد [illegible] ... و باید که سه روز پیاپی بر سر عمل کنند و اگر این دوا اثر نکند باید که اندک نوشادر [illegible] ... در چشم کشند [illegible] ... کند و هو الشافی بمنه و احسانه

این علت بیشتر از رق چشمان را شود و شهلا را نیز میشود زیرا که ایشان در شب و در ضوء زیاده بینند از کحلا و علت شب دیدن و روز نا دیدن ایشان آنست که شب ترطیب هوا میکند و ترطیب یبوست نیز منع تحلل میکند [illegible] ... و استعمال سعوطات بشیر یا روغنهای مرطب کنند و بر سر محتن انها نیز مفید است و اگر شاذنج شسته در چشم کشند [illegible] ... باید که از غذاهای تیز و شور احتراز کنند و از غذاهای ترش و قابض نیز و الحکیم الشافی بمنه و فضله و احسانه

مناسب آنست که شیر زن [illegible] ... در گوش [illegible] ... و روغن گل [illegible] ... گوش [illegible] ... کنند و الله اعلم بالصواب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم

[illegible] ... و البته و هو الشافی

برحمته

[illegible]

مرضهای عصب بصر و دردهای گوش

تدبیر [illegible]	[illegible]	استفراغ	علامات	سبب	سلامت ورزیدن	شهر	فصل	سن	مزاج	نامهای مرض
					در آنچه بسیار میشود از					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آن بود که در روز ببیند و در شب نبیند	[illegible]	[illegible]	طرف جنوب	[illegible]	پیران	[illegible]	شبکوره
[illegible]	[illegible]	ترک کنند	آن بود که در روز نبیند و در شب بیند	[illegible]	[illegible]	جاهای گرم	خزان	در میان	[illegible]	روز کوری
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرمسیر	[illegible]	جوانان	[illegible]	وجع الاذن که از حرارت بود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سردسیر	[illegible]	در میان پیران	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرمسیر	[illegible]	جوانان	[illegible]	ورمی کرم که در گوش بود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سردسیر	[illegible]	در میان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرمسیر	[illegible]	جوانان	[illegible]	بیرون آمدن خون از گوش
[illegible]	[illegible]	اسهال خلطی غالب است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جایهای تر	[illegible]	پیران	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

اگر از حرکت باشد پاک باید کرد و اگر از بلغم باشد استفراغ او باید کرد و آنگاه غرغره باید کرد ... [illegible]

[illegible]

واستعمال کنند و سعوطی سخن ملطف نیز بکار برند و تعطیس کنند نیز بکندس و غیر آن و هوالشافی بالجود والاحسان

اگر بلغم باشد سبب باید که تدبیر او با آنچه مذکور شد کنند و اگر از صفرا باشد یا بعد از مرضهای گرم و تیز حادث شود دفع صفرا باید کردن و تعدیل تدبیر بغذای جید الکیموس کردن و استحمام نیز ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از مرضهای گوش و بینی

نام مرض	مزاج صاحب	سن	فصل	شهر	سلامت ...	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر ...	تدبیر آسان
سده کردن گوش باشد	بلغمی	پیران	زمستان	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بلغمی	پیران	زمستان	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
طرش و آن کری بود	بلغمی	پیران	زمستان	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	صفراوی	[illegible]	تابستان	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ریش که در سوراخ بینی باشد	دموی	کودکان و جوانان	بهار و تابستان	گرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	[illegible]	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	گرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در آنچه بسیار میشود از مرضهای آلت بوی شنیدن و مرضهای زبان نیز

نامهای مرضها	مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	خزان و زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قلاع	[illegible]	کودکان	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کودکان	بهار و تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

مناسب آنست که ترطیب مزاج کنند بغذاهای خوب مثل گوشت بره و ماکیان و پیش از غذا شراب بنفشه و شراب خشخاش دهند و طلا باین ترکیب کنند نشاسته کثیرا اسفیداج ارزیز نازو همه را بکوبند و به بیزند و پیه ماکیان اضافت کنند و بکار برند بعد از آنکه موم اضافت کرده باشند بوزن همه اجزا اما بهتر آنست که نیمی همه داروها باشند و نیمی دیگر موم و پیه گداخته والله الشافی بمنه وجوده

درین علت مناسب آنست که اول فصد کنند انگاه این بواسیر را ببرند و مزاج را باصلاح آرند اما بعد از قطع انزروت و گل و زعفران بر و نهند و غذا باید که از مزورات بود و منع غذایی کنند که تولید خون سودادی کند و پیوسته بلطیف تدبیر کنند و هو الشافی بجوده

مناسب آنست که اول فصد کنند و بعد از فصد اگر احتیاج باستفراغ شود مطبوخ هلیله دهند و هر روز سکنجبین و شیره تخم خرفه خورد و غذا چوجه مرغ باب غوره دهند و منع از غذایی کنند که تولید صفرا کند و خلط دموی نیز و طلا بمرهم اسفیداب کنند و این ترکیب مناسب است مرداسنگ توتیا مازو از روغن گل همه را باهم جمع کنند و طلا کنند و هو الشافی بمنه واحسانه

گفته اند که مضمضه کردن بسماق و ابلسان الحمل و برگ چنار و ثمرة الطرفا که همه بسرکه بپزند مفید است و اگر از خلط صفرا باشد اسهال بهلیله اصفر و صبر و آب تمر هندی و سکر کنند نافع باشد و هو الشافی

چنین گفته اند که سرکه و نمک در دهن گرفتن درد دندان را ساکن میکند خواه از سردی باشد و خواه از گرمی از برای آنکه بسبب تبرید و غوصی که دارد تسکین حرارت میکند و از برای آنکه در وی تقطیع بلغم هست سردی را سود میدهد و نمک نیز محلل است و ملطف و مقطع والله اعلم و درد دندان که از سردی باشد اگر بیخ فقاح الاحجار را بپزند و آب او را در دهن نگاه دارند سود دهد و سلیخ الحیه را اگر بسرکه بپزند و بآن آب مضمضه کنند نفع بلیغ رساند و این مجربست

اگر دارو اثر نکند داغ باید کرد باین صفت که بگیرند زیت یک اوقیه مرزنجوش دو درهم نرم بکوبند و در زیت ریزند و نیک بجوشانند انگاه آن دندان خورده را نیک پاک کنند پس دو جوال دوز بگیرند دار آتش نیک گرم کنند انگاه در زیت فرو برند و بیرون آرند و در انبوبه از روی نهند و بدندان رسانند و آن قدر صبر کنند تا سرد شود پس بردن آرند و در آتش نهند و آن جوال دوز دیگر را بکار برند مثل اول سه نوبت یا چهار نوبت این عمل بکنند و اگر ساکن نگردد باید که جوف دندان را بپنبه پر سازند انگاه بکشند باین طریق که اول گوشت پهلوهای دندان را جدا کنند بشرطی انگاه کلبتین را در فرو برند تمام و خوب بجنبانند از راست و چپ انگاه بقوت تمام بر کشند و بعد از آنکه کشیده باشند سر را بر سازند بزوفی در جای دندان نهند و از جمله آنکه دندان خورده را بریزاند شیر انجیرست و حلتیت والله اعلم بالصواب

آنچه نفع دارد از بد الجوارب و پوست تخم مرغ سوخته و حجر القیسون و شکسته پارهای چینی همه را نرم بکوبند و سنون سازند یا نمک سفید شفاف و آرد جو هر دو را بعسل بسرشند و بسوزانند و پوست بیضه شتر مرغ سوخته و شاخ بز کوهی و شکسته پاره چینی از هر یک یک جزو سنباده نصف جزو همه را بکوبند و سنون سازند و هو الشافی بمنه واحسانه

مناسب آنست که دندانها را بروغن زنبق بمالند و دو بار یا سه بار بعد از آن در دهن نگاه دارند یا علک انباط را مضغ کنند یا بادام شیرین را نیک بخایند نافع باشد والسلام

از مرضهای لبها و دندانها

نامهای مرضها	مزاج	سن	فصل	شهر	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر جیّد	تدبیر آسان
شق شدن لبها	مزاج گرم و خشک	جوانان و دوره میرانان	تابستان و خزان	زمین خشک	سلامت است	خشکی [illegible] بود	ظاهر است	[illegible] بود	موم را به پیه ماکیان و پیه بط بگدازند و طلا کنند	[illegible]
ورم لبها	گرم و تر	کودکان و جوانان	بهار و خزان	زمین جنوب	بی خوف است	خلط دموی باشد	[illegible]	فصد قیفال و حجامت و فصد چهار رگ باشد	[illegible]	[illegible]
دانها که در لبها پدید آید	گرم و تر	جوانان	تابستان	گرمسیر	[illegible]	از خون باشد یا از صفرا	دانهای سرخ بود بر لب	فصد قیفال است [illegible]	طلا بمرهم اسفیداج کنند	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک	جوانان	تابستان	گرمسیر	سلامت است	[illegible]	[illegible]	فصد است	[illegible]	[illegible] بگلاب مضمضه کنند
درد دندانها که از برودت بود	سرد و تر	دو میرانان و پیران	زمستان	سردسیر	سلامت است	[illegible]	[illegible]	ایارج است	[illegible] عسل [illegible] مضمضه کنند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حب صبر است	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	خزان	[illegible]	سلامت است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٢١

تدبیر عام

ضعف دندان اگر پیران را واقع شود [illegible] آنست که علاج پذیر نیست اما آنچه حادث از رطوبت گوشت بن دندان بود و سستی او علاج او بدواهای قابض بود مثل جلنار و گل [illegible] و صندل و مازو و سعد و شب چون بسرکه و گلاب بپزند و مضمضه کنند حفظ قوت کند و دندان را محکم سازد در حال صحت و غیر صحت [illegible]

بعد از فصد و حجامت باید که غذاهای لطیف دهند مثل گوشت چوجهای مرغ و دراج با آب انار و آب زرشک [illegible] مضمضه کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در آنچه بسیار میشود | از مرضهای دندانها و گوشت بن دندان و لهاة

نام بیماری	مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	سلامت و خطر	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر جمیع	تدبیر آسان
حرکت کردن دندانها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رفتن آب دهن در وقت خواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آماس گرم که در لهاة شود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

مناسب آنست که اول اخراج دم کنند دفعه دفعه اندک اندک پس غرغره کنند بآب لسان الحمل و گلاب و آب انار ترش شیرین و آب برگ بهی یا بگلابی که در سماق و عدس مقشر نرم سوده جوشانیده باشند یا بلعاب بزرقطونا که بگلاب بیرون آورده باشند و بعد از این بدمند در حلقش [illegible]

[illegible]

منجر گردد غرغره بروغن بنفشه و آب گرم کنند بعد از ان بیضه و آب در روغن بادام [illegible] والله الشافی بمنه وجوده

[illegible]

انستتین و قیصوم و شونیز بکوبند و حل کنند و بیاشامند [illegible] الشافی بجوده

و ایضا

تدبیر عرق همانست که ذکر رفت اما انک بکنند و آنچه بدان ماند مخنوق بود [illegible] و آب گرم بکرر غرغره کنند و غذا [illegible] روغن بادام [illegible] والله الحکیم الشافی بمنه و فضله وجوده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از مرضهاي حلق و حنجره و شش و قصبه شش در آنچه بسيار ميشود

نام مرضها	مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	[illegible]	تدبیر آسان
خوانیق وذبحه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انتصاب و ضیق نفس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

اگر خون از حلق بود غرغره باید کرد با آب سماق یا آب لسان الحمل و گل قبرسی یا ارمنی و اگر از مری یا معده باشد قرص کهربا دهند یک مثقال و گل قبرسی نیم درم و آب لسان الحمل یا گلاب ده درم [illegible]

[illegible] والله الشافی

اگر نفث باشد بغیر حمی سفوفی دهند که در سرطان بود [illegible]

[illegible] والله الشافی

اگر حرارت نباشد [illegible]

[illegible] والله الشافی

[illegible]

واحد والله

علاج این سل [illegible]

[illegible]

اگر سرفه باشد [illegible]

[illegible] والله الشافی

[illegible]

[illegible] والله الشافی

[illegible]

واحد والله

نامهای بیماری	مزاج	سن	فصل	[illegible]	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر	تدبیر آسان
نفث الدم و آن برآمدن خون بود از حلق	[illegible]	جوانان	[illegible]	شمال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	از ماده [illegible] نفث الدم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سل	[illegible]	جوانان	خزان	شمال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان و میانسالان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] حادث شود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible] حادث شود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] حادث گردد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حرارت دل	[illegible]	[illegible]	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] دل	[illegible]	پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خوردن [illegible] زیاده از اندازه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

بدان که سوء مزاج رطب اگر حادث شود در دل و اگر چه که موجب مرض است اما در دل باقی نماند یا در وی مرضی شود مستحکم بل که بیشتر از استحکام وی در دل مرضهای دیگر حادث میشود مثل فالج و سکته و صرع پس علاج او آنست که از مرطبات منع کنند مثل شیربا و ماهیها و نواکه و غیر آن و استعمال مجففات کنند و تقلیل غذا کنند تا ممکن باشد یعنی تا قوت باقی باشد و استعمال چیزهای مجفف مثل قراصت و تیهو و کنجشک بچه که مطجنه پخته باشند با بکامه و سرکه و فلفل و دارچینی و کرویا و در ریک رفتن و غلطیدن والله الشافی بمنه و جوده

تدبیر این مثل تدبیر اصحاب دق بود از استعمال مرطبات مثل شیرباها و شیر زنان و شیر بز جوان و شیر اشتر و اگر با وی حرارت باشد ماء الشعیر دهند و لعاب بزر قطونا و شراب بنفشه و روغن بادام و شراب نیلوفر نیز مفید است و باید که بر سینه ضماد کنند بکرباسی تر کرده باشند بگلاب و روغن بنفشه و روغن تخم کدو که به بنفشه برورده باشند و غذاهای خرد که از آب شیرین حاصل شده باشد و بروغن بادام بریان کرده باشند و فروج و شوربای آن نیز مفید است والله الشافی بمنه و احسانه

اگر از حرارت باشد فصد باید کردن انگاه آب انار ترش شیرین و آب تمر هندی دادن و این سفوف را استعمال کردن تخم خیار دراز و تخم خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم خرفه از هر یک پنج درم گل زرشک و طباشیر و گل ارمنی از هر یک سه درم مروارید کهربا از هر یک دو درم عود و کافور و مصطکی از هر یک یک درم همه را نرم بکوبند و یک مثقال از این ناشتا استعمال کنند با شراب سیب شامی و اگر از سردی باشد جوارش عنبر و تریاق بزرگ نافع است و این سفوف را بکار برند بگیرند عود هندی و قرنفل از هر یک یک درم کهربا و پوست ترنج و گل قرنفل و تخم بادرنجبویه و سعد و گشنیز خشک از هر یک سه درم ابریشم و مروارید و ابریشم خام سوخته و سنگ لاژورد و مصطکی از هر یک یک درم همه را نرم بکوبند و یک مثقال با شراب سیب و بادرنجبویه استعمال کنند نافع باشد و هو الشافی بمنه و احسانه

مناسب آنست که چیزهایی که دل را قوت دهد بکار برند و بویهای خوش نزدیک وی برند مثل کافور و صندل و گلاب و بعود بخور کنند و گل و ریحان و اسپرغم و نیلوفر و مانند اینها بویی کنند و غذا از فروج و دراج دهند و اگر استفراغ از میعده بوده باشد باید که آب سرد بر روی وی پاشند و اگر از قی باشد یا پیها را بمالند و ساقها را محکم به بندند و زیرا استعمال کنند و معده را بگل و گلاب و کافور و مانند اینها ضماد کنند و اگر از عرق باشد آب سرد بر روی او پاشند و بکلابی که در وی مورد و تخم خیار پخته باشند روی او را بشویند انگاه طلا کنند با اقاقیا و حضض و روغن مورد و روغن شکوفه خرما و در جایی خنک خواب کنند و اگر از رعاف باشد دستها و پایها را بمالند و هر علاجی که در رعاف ذکر کرده شد بکار برند والله اعلم بالصواب

اگر تب نباشد حمام مفید بود و اگر تب باشد مناسب نبود و مناسب سکنجبین باشد و اگر از خلطهای صفراوی باشد که در معده باشند آب خنک بر روی او پاشند و نفس را بگیرند زبانی و دو سر بینی او را بمالند و قی معده را تیز بمالند و باید که با تحمه ذکر رفت قی کنند و بعد از قی آب انار ترش شیرین نیز مفید است و اگر قی بدشواری آید بیایی مسهل بکار برند و شراب افسنتین و جندبیدستر آنکه در وی افسنتین و قند سفید جوشیده باشد و معده او را با آب حی العالم و صندل و گل و کافور ضماد کنند و اگر در معده بلغم باشد قی باید کرد بآبی که در وی ترب و شبت و نمک جوشیده باشد و اگر از سده باشد سکنجبین باید داد با آب انار و قند و صعتر و پودنه و حاشا با تخم کرفس و انیسون و رازیانه و اگر از اختناق رحم باشد باید که نفس را بگیرند و آب سرد بر روی او پاشند و آب زوفا و صعتر و پودنه بخورانند شش اما سکنجبین بدهند و چیزهای بوی ناک نزدیک بینی او برند مانند حلتیت و سکبینج و جاوشیر و چیزهای خوش بوی نزدیک رحم او برند مثل مشک و عنبر و خلوق و هو الشافی بمنه و جوده

نظر کنند اگر سوء مزاجی گرم باشد آب سرد بر روی او پاشند و بر سینه نیز و گلاب مثل آن سرد کنند و بر روی او پاشند و شراب غوره و سکنجبین در ناشتایی و غیر آن بدهند و غذا از شوربای فروج با آب انار بدهند و اگر غیر سوء مزاج گرم باشد آنچه بحسب آن علاج کنند چنانچه در تدبیر مرضهای دل ذکر رفت و هو الشافی بمنه و احسانه

اگر از سوء مزاج جگر باشد علاج بضد آن باید کرد چنانچه ذکر کرده شود بعد از این و اگر از سوء مزاج معده باشد بضد آن علاج بود نیز و آن هم بعد از این ذکر کرده شود از غذا و دوا و ضماد و غیر آن والله اعلم بالصواب

اگر از خلطی تیز بود که در فم معده باشد علاج او آنست که در غشی امتلایی گذشت و اگر از اسهال باشد علاج وی هم معلوم شد پیش از این اما اگر از خستگی باشد باید که پیش از نوبت غذا دهند و غذا باید که نانی باشد که تر کرده باشند بگلاب و میبختج یا آنکه شراب سیب و آب به بدهند و با ترکرده دستها و پایهای وی را به بندند و بمالند و اگر غشی را پیش از نوبت تب عارض شود یا در وقت تب باید که غذا در آن وقت بدهند و آن مثل نانی باشد که با آب انار یا مثلث تر کرده باشند و علاج هر علتی که هست بضد وی بود والله اعلم بالصواب

والیه المرجع والمآب

نامهای مرضها	در آنچه بسیار میشود از: مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	وقتها	مرضهای دل: سبب	علامت	استفراغ	تدبیر ...	تدبیر ...
رطوبت دل	[illegible]	پیران و جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یبوست دل	[illegible]	جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خفقان دل	[illegible]	پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غشی که از امتلا شود	[illegible]	کودکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غشی که از سوء مزاج جگر و معده شود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کودکان و پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نامهای مرضها	در آنچه بسیار میشود از مرضهای مری و فم معده									
	مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	ملکها و وقتها	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر طبیعی	تدبیر آسان
حرارت مری	گرم و خشک	جوانان	تابستان	جنوبی	[illegible]	خوردن چیزهای گرم و [illegible] بسیار	تشنگی بود و از خوردن چیزها [illegible] یافتن	[illegible] اخلاط	جلاب و شراب تمر هندی دهند و ضماد کنند میان هر دو شانه را بصندل و کافور و گلاب	لعاب بهدانه [illegible] شیره خیار دهند
برودت مری	سرد و تر	پیران	زمستان	شمال	[illegible]	همواره استعمال کردن چیزهای سرد [illegible]	[illegible]	ترک است مگر امتلای بدن باشد	[illegible]	مصطکی و انیسون و تخم [illegible] آب گرم [illegible]
یبوست مری	گرم و خشک	دو سوان	خزان	[illegible]	[illegible]	خوردن چیزهای خشک [illegible]	آن است که خشکی در دهان باشد	—	شراب بنفشه و روغن بادام [illegible] ماکیان فربه بود	[illegible]
رطوبت مری	[illegible]	پیران	زمستان	جنوبی	[illegible]	خوردن رطوبات بود و بسیاری [illegible] در معده باشد	[illegible]	قی است اگر در معده خلط باشد	[illegible]	[illegible]
الم کم گرد در مری باشد	[illegible]	میان سالان	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تنگی نفس و تشنگی بخت و بودن درد میان هر دو شانه	فصد اکحل است	شراب انار ترش و شیرین یا شراب توت دهند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بحقنه [illegible]	[illegible]	[illegible]
حرارت فم معده	گرم و خشک	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تشنگی باشد و [illegible]	—	رب سیب و شراب غوره و قرص کافور دهند	[illegible]
الم فم معده [illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] سکنجبین و آب گرم قی کنند	[illegible]	آب انار [illegible] بود

تدبیر عام

مناسب آنست که آب تمر هندی با جلاب و لعاب بزر قطونا خوردن ناشتایی اما باید که اندک اندک فرو برد تا بمری کمتر رسد و از ان متاثر شود زیرا که هیچ چیز درد را به کند و بعد از ان ضماد کنند میان هر دو شانه زیر را بصندل و گلاب و کافور و آب کاهو و آب برگ پرسیاوشان و آب حی العالم و غذا مزورهٔ آب انار ترش و شیرین و یا آب غوره دهند و باید که سخن کمتر گوید و رنج و تعب نکشد و حرکت کمتر کند و هو المعین النافع

شایسته آنست که شوربای تنها خورد بشرطی که گرم باشد هم بالفعل و هم بالقوه و پیش از ان باید که آبی بخورد که در و اندک سنبل الطیب و انیسون و شبث جوشیده باشد و هیچ نیز اضافت کرده شده باشد و باید که میان هر دو شانه وی را بروغن نرگس یا روغن قسط چرب کنند و بمالند و بانسنتین و صبر و مصطکی و سنبل ضماد کنند نیز و هو الشافی منه

واحسانه

سزاوار آنست که شراب لیمو نیلوفر دهندش با روغن دانه کدو و غذا شوربای چرب که به بط و خبازی پخته باشند دهندش و حسایی که از آرد گندم سفید و شیر تازه دوشیده ساخته باشند دهندش و تجرع کردن شیر بنوشتن گرم گرم مفید است و باید که میان هر دو شانه وی را بروغن تخم کدو و روغن بنفشه و موم بمالند و ضماد کنند نیز بورق خبازی و ورق خطمی و روغن بنفشه والله اعلم بالصواب

لایق آنست که اطریفل صغیر استعمال کند و سلیخه بر درده را در دهن گیرد و مضغ کند پس فرو برد و از آشامیدن آب خنک اجتناب کند و از غذاهای مرطب نیز بپرهیزد و استعمال دراج و فروج که مطبخه شده باشد با بکاه و دارچینی مفید است

واجب آنست که آب برپهن را با جلاب اندک اندک آشامد و ماء الشعیر با شراب بنفشه نیز برین دستور استعمال کند و اگر عرق کاسنی که در وی فلوس خیار شنبر حل کرده باشند با روغن بنفشه بدهند نافع باشد و باید که میانه شانهای وی را ضماد کنند بصندل و عرق کاسنی و آب گشنیز و بعد از ان با آرد جو و خطمی و بنفشه و سپوس آرد سفید و بابونج و اکلیل الملک ضماد کنند و اگر ان ورم جمع شود و چرک کند و علامتش آن باشد که او را لرزه پدید آید پس مناسب آنست که آب انجیر را با سپنج تجرع کند اما باید که شیر گرم بود و باید نیز که بآن ضماد آرد حلبه و روغن بنفشه و آب انجیر اضافت کنند و حسایی که از سپوس و باقلا و شکر ساخته باشند استعمال کنند نافع باشد و هو الشافی بمنه وجوده

باید که میان شانهای وی را روغن شبث بمالند انگاه ببابونج و حلبه و اکلیل الملک و آب انجیر ضماد کنند و باید که آبی که در وحلبه و تخم کتان و شبث جوشیده باشد با سپنج بخورد و بعد از ان با آب نخود که گرم باشد استعمال کند و غذا شوربایی که بکرنب و شبث و باشد آن نخود پخته باشند مناسب باشد

درین حال مناسب آنست که این سفوف استعمال کنند گل سرخ تخم خرفه مغز خیارین از هر یک یک درم طباشیر صندل سفید زرشک گشنیز خشک در سرکه خیسانده باشند و خشک کرده باشند از هر یک نیم درم کافور یک دانگ عود یک دانگ و نیم همه را نرم بکوبند و یک مثقال ازین با شراب سیب ترش و شیرین یا شراب غوره در ناشتایی بخورد و قرص طباشیر ملین نیز بدهند با دوغ یا با شراب حماض یا رب حماض یا با رب غوره یا با رب ریواج هر کدام که باشد مناسب است و فم معده را ضماد کنند با آب کاهو و آب حی العالم و آب کاسنی و گلاب و تراشهٔ کدو و صندل و کافور و اندک سرکه و غذا فروج با آب غوره و آب انار و ساقهای پرپهن دهند و ماهی خرد که از آب شیرین حاصل شده باشد با سرکه مناسب است

اگر بروی قی کردن دشوار بود داروی کار دهند مثل مطبوخ هلیله و شاهترج و گل و مویز و تمر هندی و صبر و اگر داشته باشد این حب را بدهند هلیله اصفر سه درم ایارج فیقرا و افسنتین رومی و گل از هر یک هوده درم همه را بکوبند نرم و بآب شاهتره حب سازند و چهار درم از و بآب سکنجبین و آب تمر هندی بدهند و معده او را ضماد کنند بگل و صندل و مشک و کافور که بگلاب تر کرده باشند

و هو المعین الشافی منه

واحسانه

نام بیماری	مزاج	سن	فصل	بلد	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	تدبیر آسان
	در آنچه بسیار بیشود از					مرضهای معده				
خشکی معده با رطوبت	[illegible]	پیران	زمستان	جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کلکبین [illegible] عود و مصطکی [illegible] باشد	[illegible]
[illegible]	سرد و تر	[illegible]	خزان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] سکی معده	[illegible]	در میان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	بهار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بقصد اکمل است	[illegible]	[illegible]
آماس [illegible] کرد و سس باشد	[illegible]	[illegible]	زمستان و خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] شهوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نقصان غذا و ضعف قوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

مناسب آنست که قرص گل با جلنجبین دهند و اگر باین تدبیر بصلاح نیاید باید که دوا المسک یا تریاق فاروق با آبی که در وی انیسون و زیره و مصطکی و سنبل جوشیده باشد و معده را ضماد کنند بمصطکی و سنبل و عود هندی و قصب الذریره و افسنتین و زعفران که با آب به سرشته باشند و معده را بزر طلا کنند بموم روغنی که مرکب از مرزنجوش و موم و روغن مصطکی بود و غذا بدراج و تیهو باشد که در آب نخود و نخوده باشد یا مطنجن کشنیز باشد و این سفوف مفید است بگیرند عود و مصطکی و سنبل و جوزبوا از هر یک یک درم و تخم کرفس از هر یک سه درم گل پنج درم همه را نرم بسایند و یک الی دو باره درم شراب سیب بدهند نافع باشد بعنایة الله و توفیقه و مرحمته و کرمه

بعد از آنکه معده را پاک کرده باشند از فضلات قرص گل باید داد و جلنجبین عسلی و اگر این تدبیر پسنده نبود مثرودیطوس دهند یا تریاق بزرگ با آب سیب یا آب نعناع و اگر قوت ضعیف باشد اکتفا بقرص گل و جلنجبین و گلابی که در وی قرنفل و عود جوشیده باشند باید کرد و اگر قوت دفا کنند معاجین کبار دهند و اگر در معده غذا ترش گردد این دوا استعمال کنند صفتش زیره کرمانی یک دانگ گل نیم درم فلفل یک طسو عود هندی یک دانگ و نیم همه را نرم بسایند و بسحج با آب گرم بخورند نافع باشد وهو الشافی بمنه وجوده

تدبیر این آنست که ترطیب معده کنند بدوغ یا شیر زنان یا شیر بز و ماتند آن بشرطی که بز جوان باشد و باید که استحمام کنند بآبی شیرین که در وی بنفشه و نیلوفر و کدو و کاهو و جو پوست کنده نیم کوفته جوشیده باشند و غذا چوجهای مرغ بالند و اسفاناخ و کاهو باید و نوادن وار شوربای ایشان بسیار استعمال کنند و معده را ضماد باین قیروطی باید کرد روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو و موم سفید و آب حی العالم و آب کاهو و آب خرفه همه را جمع کنند و موم روغنی سازند و بر معده بمالند و ماهی خورد که از آب شیرین حاصل کرده باشند غذای مرطب است و باید که برین طریق در ترطیب مزاج معده تقصیر نکنند تا بذبول نینجامد وهو المعین الشافی بمنه و رحمته

در اول آنچه گفته شد بیاشامانند آنگاه ضماد کنند معده را بصندل و گل و گل ارمنی و شیاف مامیثا و آب کاسنی و آب کشنیز تر و آب به و آب خرفه و آب مورد و گلاب و آب سیب با آنکه این اجزا را جمع کنند و بروغن گل و موم در هاون نیک بیامیزند و آنگاه کافور و صندل سفید اضافت کنند و بکار برند و غذا مزوره اسفاناخ و خبازی با مغز نان خشکار دهند و چون آماس پخته شدن در آید باید که بار دیگر خطمی و بابونج و صندل و اکلیل الملک و گل که با آب عنب الثعلب سرشته باشند ضماد کنند و باید که آب کاسنی و فلوس خیارشنبر با روغن بادام و شیر برنج بدهند و اگر تب نباشد غذا اسفاناخ دهند که از آب سپوس و قند سفید و روغن بادام ساخته باشند یا از مغز نان خشکار و روغن بادام حریره سازند و بدهند و اگر آن آماس پر منفجر آید باید که تخم مرو و تخم خطمی را بکوبند و با چهار وقیه شیر تازه دو شیده در صبح و شام بدهند و اگر تب نباشد باید که آب انجیر بگیرند چهار وقیه و چهار درم خمیر و کرم کرده در شند زیرا که این دو آنضج آماس بکنند بزودی و هر گاه که منفجر گردد و چرک بیرون آید باید که سی درم شیر بز با شراب خشخاش و شراب عناب و دو درم گل ارمنی و یک درم و نیم صمغ عربی بدهند و غذا حریره سازند از نشاسته و خشخاش کوفته و شیر تازه دو شیده وهو الشافی بمنه وجوده

اگر آماس سست باشد باید که تخم کرفس و رازیانج و مویز و فلوس خیارشنبر را بجوشانند در آب و از آن آب بدهند تا بخورد و اگر مثرودیطوس و تریاق فاروق دهندش مفید بود و این ضماد نیز مفید است بگیرند صبر اسقوطری و موم سپید از هر یک پنج درم افسنتین رومی سه درم مصطکی و سنبل از هر یک دو درم خاکستر چوب رز سه درم روغن یاسمین بیست درم همه را بکوبند و موم را بگدازند و باهم بیامیزند و بر معده ضماد کنند و اگر آماس سخت باشد بگیرند یا خلیون را در روغن قسط حل کنند و زعفران و سنبل و بادام تلخ و اشق را نرم بکوبند و بر معده ضماد کنند نافع باشد بعنایة الله و توفیقه

اگر ابستن نباشد قی کنند و اگر خلط بلغمی باشد با آنچه ذکر رفت قی کنند و اگر خلط تیز یا شور باشد باید که بآب گرم و سکنجبین فقط قی کنند و بعد از آن این دوا را استعمال کنند جفت بلوط دو درم مویز بی دانه شش درم انیسون و هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یک پنج درم همه در یک رطل منلث و نیم رطل آب بپزند تا بنیمه آید پس صاف کنند و هر روز مقدار یک اوقیه استعمال کنند و اگر فساد آبستن را شود باید که قی نکنند و لکن این سفوف استعمال کنند بگیر دار فلفل و دبا ساسه از هر یک یک جزو قند سفید و زیره کرمانی و نانخواه از هر یک دو جزو همه را نرم بکوبد و استعمال کنند و هر گاه که این علت در حرکت آید باید که سرهای استخوان چوجهای مرغ را بخورد بعد از آنکه بریان کرده باشند

اگر از سوء مزاج گرم باشد دوای آنست که ذکر کرده شد و اگر از سوء مزاج سرد باشد دوا بجوارش عنبر یا دو قیه سکنجبین سفرجلی که مرکب است از عسل و سرکه و آب به که اجزا برابر باشد و یک درم از این سفوف با متنجح بدهند صفتش زیره کرمانی تخم کرفس انیسون صعتر نانخواه پودنه مصطکی اجزا برابر همه را بکوبند و بکار دارند و اگر نبودن اشتها از کثرت صفرا باشد علاج او مثل علاج معده باشد که صفرا در وی نیخته باشد و اگر از بلغم باشد علاج از نیز ذکر کرده شده است و جوارش سفرجلی مسهل نیز مناسب است او را و غذای مناسب مطجنه فروج است که بسیر کرد آبکامه و کرویا و خاولنجان و دارچینی تخته شده باشد وهو الشافی بفضله و مرحمته و احسانه

اگر غشی عارض شود صاحب این علت را باید که گلاب خشک کرد و آب سرد بر روی او پاشند و چیزهای خوش بوی بوییانندش آنها باید که مسخنات باشند مثل مسک و عنبر و عود مطرا و سعد آنکش را نیز ضماد کنند بمسک و رامک و آس و میسوس و گل کوفته و باید که دستها و پایهای وی را به بندند و بمالند و موی سرش را بر کشند و در گوشش فریاد کنند و دماغش چیزی بخلانند که موم باشد و چون با هوش آید نانی که در مثلث تر کرده باشند بخورانندش بعد از آن بگوشتهای تیهو و دراج و کبک و وارده‌های گرم و مثلث غذا دهندش وهو الحکیم الشافی بمنه وجوده

مرضهاي معده

اسماء امراض	مزاج	سن	فصل	شهر	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	تدبیر آسان
	در آنچه بسیار میشود از									
شهوت کلبی	سرد و بلغمی	[illegible]	زمستان	جانب شمال	[illegible]	[illegible]	اگر ترش باشد اگر از خلط بود ... از استفراغ بود [illegible]	[illegible]	... و جوداب خورند ...	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	زمستان	طرف غرب	[illegible]	سوء مزاجی گرم باشد ... در معده ...	[illegible]	سکنجبین و آب گرم قی کند ...	[illegible]	... جوداب انار ترش شیرین است
عطش	گرم و خشک	جوانان	تابستان	جنوبیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آب سیب ...	[illegible]
[illegible]	خلط بلغمی	جوانان	تابستان	گرمسیر	سالها ...	سوء مزاجی ... غالب شده ... در معده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	... انار ...
بسیاری گشتن طعام از معده بجهت برودت	سرد و تر	پیران	زمستان	جانب غرب	[illegible]	سوء مزاجی ...	[illegible]	[illegible]	جوارش عود ...	[illegible]
[illegible]	صفراوی	جوانان	تابستان	جنوبیه	[illegible]	خلطی صفراوی باشد	[illegible]	[illegible]	سکنجبین ...	[illegible]
بسیاری گشتن از خلطی بلغمی	سرد و خشک	پیران	زمستان	طرف غرب	[illegible]	خلطی بلغمی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سوداوی	[illegible]	خزان	[illegible]	[illegible]	خلطی سوداوی بود	[illegible]	صبر ...	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

بعد از استفراغ باید که غذاهای چرب دهند مثل ثریدها و جوذابها و شوربا های چرب با داروهای گرم و مسخن استعمال کند و بقراط در علاج این علت شراب فرموده است زیرا که او تسخین معده میکند و اشتهارا کم میکند و اگر چه گناه او از نفع او بیشتر است و اگر غذا زود از معده گذر کند باید که غذاهای غلیظ استعمال کند مانند سریسها و کوسپایهای گاو و سر گوسفند سال خورده و پالوده و غیر آن اما باید که از چیزهای ترش و قابض اجتناب نماید و اگر در طبیعت او نرمی پدید آید باید که سفرجلی ممسک دهندش و اگر این اشتها از سبب استفراغ حادث شده باشد باید که غذا دفعه دفعه اندک اندک دهندش تا نیک منهضم شود و با آب سرد نیز استحمام کند و در جایهای خنک ساکن شود و حرکت کم کند و در بدن روغن گل و روغن مورد مالد نافع باشد و هو الملهم

بقراط میگوید که عورتی بود که از درد فواد بسیار شکایات میکرد و چون پست جو و آب انار میخورد درد ش ساکن می شد و علاج او آنست که لف الکرم را نرم بکوبند و با مغز نان خشکار بر معده ضماد کنند و لف الکرم شاخ نور سده سبز انگور بود چنانچه پیش ازین گفته شد یا الک ضماد با به و آب لسان الحمل و آب حی العالم و روغن گل کنند و هو الشافی

اگر از حرارت باشد استعمال ربهای مبرد کنند مثل رب الورد و رب سیب و آب کدو که تخته باشد و سکنجبین ساذج با آب سرد و این در صبحگاه و شبانگاه بجای آرند بگیرند مغز دانه کدو و مغز خیارین و تخم خرفه از هر یک چهار درم صمغ عربی و کثیرا و طباشیر و صندل سفید و نشاسته از هر یک دو درم کافور دو دانگ همه را بکوبند و بلعاب بزر قطونا سرشته و قرص سازند و یک مثقال از وی بکار برند با شراب زرشک و آب سیب و اگر تشنگی از خشکی تنها باشد دوا با آب سرد و ماء الشعیر و آب کدو و لعاب بزر قطونا و حب السفرجل باید کرد و پست جو که خنک کرده باشند بدین نیز نافع است و اگر از خشکی و گرمی باشد با آب کدو و آب ... کل علاج کنند و از آن قرص که ذکر کرده شد نیز باید که ... سیب ترش و آب تریح و ... مفید است و ادویه ... باشد ... بادیه ... استنشاق هوای خنک کند و سر ... کند ... و جای که ... باشد ... ضماد کند نافع باشد

مناسب آنست که قرص کافور ... طباشیر ساخته باشند بدهندش با شراب سیب و آب سرد و این سفوف نیز مفید است صفتش گل پاک کرده از گلو و برگ سبز و زرشک از هر یک پنج درم تخمکان و مغز خیارین از هر یک چهار درم طباشیر و عود از هر یک ... درم کشنیز خشک چهار درم همه را نرم بکوبند و دو درم از وی در اول روز باد وغ گاو بخورند و در آخر روز نیز دو درم با شراب انار یا سیب بخورد و غذا مطنجه فروج باشد با سرکه و آب غوره ... آب انار و نعنع و مصوص نیز نافع است و اندک کرفس مفید است و کمیدان به و سیب ترش ... مفید است و هو الشافی

واحسانه

آنچه سزاوار است شراب عود است و صفتش اینست گلاب یک من در دیگ ریزند و بعد از آن مشک و عود هندی از هر یک سه درم کوفته ریزند سنبل الطیب و قرنفل و مصطکی و جوز بوا از هر یک دو درم همه را نیم کوفته کنند و در پاره کرباس بندند لکن باید که متخلخل بندند و سر زبان بالا ... بکلاب ... بجوشانند تا ... و بیرون آرند و دو رطل قند سفید در آن گلاب ریزند و بجوشانند تا بقوام آید انگاه یک دانگ مشک در وی حل کنند و هر روز ... ازان بخورند و از برای ... ترش جوارش ... استعمال کنند و غذا نان خشکار و مطنجه دراج با انجدانه و سرکه بدهند و جوارش سکری بسیار خورد و مضغ مصطکی و عود تر کند و خوردن ... نیز مفید است و باید که اول ریاضت کند و بعد از ان بحمام رود اما باید که پیش از غذا رود و الله اعلم بالصواب

اگر این علت در فصل خزان واقع شود مناسب آنست که مسهل دهندش و اگر تابستان باشد مناسب قی کردن بود یا نقوع صبر و چون معده را پاک کرده باشد استعمال قرص گل کنند با طباشیر و سکنجبین سفرجلی ساذج و شراب انار و غذا فروج دهند با آب غوره و آنچه ذکر کرده شد در تدبیر سوء المزاجی که از حرارت حادث شده بود و هو الشافی بمنه و جوده

بعد از استفراغ یک درم قرص گل دهند با مصطکی و عود هندی نرم کوفته از هر یک یک دانگ و گلنگبین پنج درم و بعد از آن انیسون و تخم کرفس را در گلاب بجوشانند و از آن گلاب بدهندش و اگر این خلط در خمل معده قرار گرفته باشد باید که حب صبر و حب الذهب دهندش انگاه نیم درم قرص کرنب دهندش با شراب سیب مطیب و سفرجلی مسهل نیز مفید است و غذا فروج یا دراج مطنجن دهند یا بشوربای خالص و هو الشافی بمنه و جوده و مرحمته

بعد از استفراغ باید که منعش کنند از مولدات سودا مثل بادنجان و عدس و گوشت گاو و بز و غیر آن و باید که معجون مفرح بنوشد یا شراب ... و سزاوار آنست که ماء الجبن با این سفوف بخورد صفتش بسفایج افتیمون از هر یک سه درم هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک پنج درم نمک نفطی و ... از هر یک یک درم همه را بکوبند و دو درم از وی با نیم رطل ماء الجبن هر روز استعمال کند و هر روز زیادتی کند تا بیک رطل رسد ماء الجبن و بسه درم رسد سفوف و باید که سه روز این عمل کند بلکه تا پنج روز تا نفع رساند تمام و هو الشافی بمنه و مرحمته

تدبیر عام

اگر قی کردن بر وی دشخوار باشد باید بعضی از جوارشهای مسهل دهند پس آب گرم و روغن بادام گرم کرده و جوارش کمونی نیز بدهند دیگر سکنگبین نیز مفیدست و در آب سرد غوطه خوردن نیز نافع است بشرطی که با تابستان باشد و تقلیل غذا کردن و خواب کردن هم مفیدست و ریاضت نفس بشرطی که معتدل باشد مفیدست نیز و همچنین بحمام رفتن پیش از غذا و دلک معده کردن و آب گرم بر وی ریختن و کرباس گرم کرده بر وی انداختن و روغن بادام شیرین بر شکم مالیدن مفیدست

مناسب آنست که شکم را ضماد کنند برگ مورد و به و روغن گل و گل ارمنی و باید که بوییهای خوش بویی کنند مثل صندل و کافور و گلاب و به و اگر اسهال و قی بسیار شوند چنانکه از آن غشی حادث شود باید که گلاب سرد کرده و آب خنک سرد کرده بر روی او بپاشند و عضلهای ساقها و ساعدهای وی را ببندند و پاهای وی را بمالند و حرارت باهوش آید سیب و به بدهند ... [illegible] ... و پارهای به در وی انداخته باشند و سیب نیز هر کدام که باشد مفیدست و اگر با وی گرمی باشد ... [illegible] ... و معده را خنک سازند بصندل و گلاب و آب سیب و به و اگر قی بلغمی باشد شراب سیب ... [illegible] ... نافع باشد

اگر بجهة بحران باشد قطع نباید کرد مگر اسراف کند پس قطع آن اسهال در این هنگام بشراب سیب باید کرد و غذا مزورۀ زرشک باید داد و اگر از ماده تیز صفراوی باشد که در معده ریزد قرص طباشیر ... [illegible]

[illegible]

نام مرض	مزاج	سن	فصل	شهر	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	سبب کلی	تدبیر آسان
باطل شدن هضم از تخمه	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	درمیان	زمستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	درمیان	زمستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطش [illegible]	[illegible]	پیران	خزان و زمستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	درمیان	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کودکان و پیران	تابستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

بدان که اگر زحیر انگیز خشک باشد و از وی مثل ریشه ریشه بیرون آید بسا که بعضی گمان برند که آن اسهال است پس چیزهای قابض دهند و طبیعت را ببندند و مریض را هلاک کنند و فرق میان این دو آن باشد که آنچه اسهال باشد براز با وی باشد و ریشه بغیر براز نبود در زحیر اما آن از خلطی سوزنده بود و علاج آن بزرقطونا و روغن بنفشه باشد و اگر با زحیر اسهال مراری بود سفوف طین دهند با شراب مورد و حب ... بریان کرده دهند و اگر از رطوبتی لزج باشد سفوف مقلیاثا ... [illegible]

[illegible]

در آنچه بسیار میشود از مرضهای روده‌ها و جگر

	در آنچه بسیار میشود					از مرضهای روده‌ها و جگر				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامت و ضرر	سبب	علامت	سفوف	[illegible]	تدبیر آسان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در آنچه بسیار میشود از مرضهای جگر

نام بیماری	مزاج	سن	فصل	شهر	سال و روز	سبب	علامت	استفراغ	تبرید	تدبیر آسان
ورم حار جگر	گرم	جوانان	تابستان	گرم	[illegible]	[illegible]	رفتن اشتها بود و تشنگی بسیار و تب و سرخی بول و اسهال خلط تیز	فصد باسلیق راست	قرص کافور با آب هندوانه و جلاب بدهند	[illegible]
[illegible]	گرم	[illegible]	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رطوبت جگر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

باید که جگر را ضماد کنند بصندل سرخ و سفید و آب کاسنی و آب کاهو و آب حی العالم و تراشه کدو و روغن گل و موم سفید و باید که قرص طباشیر و سکنجبین و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشوث دهند و ماء الجبن با این سفوف بدهند هلیله زرد و تخم کشوث و تخم کاسنی [illegible] ریوند چینی [illegible] انیسون [illegible] بدهند و غذا فروج و زیرباج دهند و نار ملسی و سیب نیز مفید است و ماهی خرد [illegible] و اگر با وی حمی باشد غذا مزورات دهند و اگر [illegible] باشد مزورات ماش و اسفاناخ و کدو دهند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر حابس دهند با شراب مورد یا ریواج یا به و غذا مزورات سماق دهند نافع باشد

والله الشافی [illegible]

مناسب آنست که قرص لک دهند با سکنجبین عسلی و زنجبیل پرورده و ضماد کنند جگر را بسعد و اذخر و قسط و افسنتین و بابونه و اکلیل الملک [illegible] و غذا نخود آب [illegible] والله الشافی [illegible]

از غذاهای مرطب واجب است حذر کردن [illegible] والله الشافی

مناسب آنست که [illegible] والله الشافی

[illegible] والله الشافی

آنچه [illegible] والله الشافی

مناسب آنست [illegible] والله الشافی

اگر [illegible] والله الشافی

نام مرضها	مزاج	سن	فصل	شهر	سلامت و خطر	سبب	علامت	استفراغ	پرهیز	تدبیر آسان
	در آنچه بسیار میشود از					استسقا و مرضهای زهره و سپرز				
استسقای زقی	سرد تر	پیران	زمستان	جای تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سکنجبین [illegible]	[illegible]
استسقای طبلی	سرد و خشک	پیران	زمستان	جای تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استسقای لحمی	ضعیف معده	پیران	خزان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یرقان زرد	گرم	جوانان	تابستان	گرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یرقان سیاه	سرد و خشک	درمیان	خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سوء مزاج گرم جگر و سپرز بود	گرم	جوانان	تابستان	گرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جوانان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

واجبست که از غذاهای تر اجتناب کند مثل ماهی و شیر و روغنها بخصوص روغن گوسفند و کنجد و از جیها و حلوای قند و عسل نیز خصوص ... و هر غذای غلیظ که باشد و کم خوردن آب از همه واجب تر خاصه آب برف و یخ و باید که بعد از طعام هیچ حرکت نکند اما پیش از غذا ریاضت بسیار مفیدست ... [illegible] ... بیک ساعت دو سه ساعت گرم ... در سداب و کرفس و نعناع بوده باشد مفیدست و قرص زرشک و قرص ریوند مفیدست و این نیز مفیدست ... [illegible] ... از هر یک یک درم راوند چینی و لک از هر یک سه درم اصل السوس یک درم و نیم همه را نرم بکوبند و دو درم از آن با شکر ... [illegible] ... وارد جو و پشکل بز از هر یک ده درم صبر و تخم کبر و فلفل از هر یک پنج درم مصطکی و سنبل و اسارون و افسنتین از هر یک دو درم همه را بکوبند و بسرکه و آب کرفس و آب رازیانه بسرشند و استعمال کنند نافع باشد

در اول تدبیر وی مثل تدبیر استسقای لحمی باشد بعد از آن باسهال آب مشغول گردند ... [illegible] ... دو درم انیسون و مصطکی از هر یک یک درم و نیم ریوند چینی و عصاره غافت ... [illegible] ... قوت دارو ... [illegible] ... انگاره ... [illegible] ... وصاف کنند پس دارو ... [illegible] ... آهن بود و بعضی چوب بلوط و هو الشافی بمنه و رحمته

باید اجتناب کردن از هر چه بادانگیز بود و زاینده باد بود و استعمال محللات ریح باید کردن و این حب را بکار بردن ایارج فیقرا دو درم غاریقون و نمک هندی از هر یک یک درم تخم کرفس و انیسون و بیخ اذخر و نانخواه و عصاره غافت و مازریون از هر یک نیم درم عصاره افسنتین یک درم همه را بکوبند نرم و حب سازند و شربتی دو درم باشد با آب گرم انگاه این ضماد را استعمال کنند بابونج اکلیل الملک مرزنجوش پودنه زیره نبطی صعتر تخم رازیانه انیسون تخم سداب اسارون سنبل همه را بکوبند نرم و بروغن ... بسرشند و بکار برند نافع باشد و هو الشافی بمنه و لطفه

مناسب آنست که اقتصار کند بر ماء الجبن که از سکنجبین مستخرج شده باشد و اگر تب نباشد ده درم شکر ... [illegible] ... وقت که تب نباشد ... [illegible] ... انگاه روغن بادام ربع رطل ... [illegible] ... صبر سرگین گاو و مغاث شیاف مامیثا اکلیل الملک بابونه خطمی آرد جو بنفشه خشک با اندک زعفرانی همه را بکوبند و بآب لیمو بسرشند و استعمال کنند ... و هو الشافی

اگر از بحران بود بحمام علاج باید کرد و بغذای مرطب مثل ماهی خرد آب شیرین که ... [illegible] ... و کلاب در چشم کشند نافع باشد بعنایت الله و احسانه

سزاوار آنست که ماء الجبن استعمال کند با این سفوف اهلیلج هندی دو درم افتیمون و غاریقون از هر یک یک درم ... [illegible] ... بگیرند عکس ... [illegible] ... و اگر در سپرز سختی باشد ضماد باید کرد با آنچه در صلابه طحال ذکر کرده شود و هو الشافی

آنچه مناسب است آنست که قرص طباشیر ملین با سکنجبین بدهند پس ماء الجبن با این سفوف بدهند هلیله کل زرشک از هر یک پنج درم طباشیر دو درم همه را بکوبند و دو درم استعمال کنند و سپرز را ضماد کنند ببرگ گز نرم کوفته و آرد جو و سرکه یا سپوس را در سرکه بجوشانند و پاره نمد در آن سرکه فرو برند و بر سپرز اندازند و باید که آن سرکه گرم باشد و چون خشک شود باز گرم سازند و هو الشافی بمنه و رحمته و احسانه

وجوده

بعد از فصد این سفوف استعمال باید کرد گل زرشک از هر یک چهار درم اصل السوس و گل پاک کرده شده و طباشیر و ریوند چینی و بیخ کبر و عصاره غافت از هر یک نیم درم زعفران یک دانگ همه را بکوبند و مقدار یک مثقال با سکنجبین بزوری استعمال کنند و آب سرد نیز و باید که سپرز را ضماد کنند بآرد جو و خطمی و مغاث از هر یک یک جزو گل و صندل از هر یک نیم جزو همه را بکوبند و بآب عنب الثعلب و آب برگ گز بسرشند و بکار برند

و هو الشافی بمنه و لطفه

تدبیر عام

مناسب آنست که کادی سازند از سداب و سیسنبر که در سرکه بپزند و غذی در آن سرکه فرو برند و بر سپرز اندازند و باید که در تماشا سپرز این بجای آرند و اگر بمسهل احتیاج شود باید که مطبوخ دهند که در و سکنجبین و شاهتره و شکاعی و بادآورد و حشیش غافت و افتیمون و تخم رازیانه تخمه باشند و باید که همه را با چهار رطل آب بجوشانند تا بدو وقیه آید پس صاف کنند و تربد و ایارج و غاریقون از هر یک نیم درم بوی اضافت کنند و در سحر بخورانند و غذا نیهو و دراج با سرکه و ابکامه و کبر و یا دارچینی با نان خشکاری که خمیر بوده باشد بدهند و مثلث مفید است و جبه الخضرا و بادام تلخ و جلغوزه نقل کنند و باید که از سریسها و برنج بشیر و زلابیه و قطایف و از حبوب مجتنب باشند و هو الشافی

بمنه وجوده و مرحمته

درین علت آنچه لایق است قرص کبریت با سکنجبین و با انجبن که بسکنجبین حاصل شده باشد نیز بدهند و این ضماد را بکار برند حلبه تخم کتان آرد جو و با قلا و اکلیل الملک و اشنه و بیخ کبر و سنبل و سعد و بوره و ده عدد انجیر سیاه که در سرکه خیسیده باشد پس انجیر را در آن سرکه بمالند تا شیره بیرون دهد و صاف کنند و همه را با هم بیامیزند و بر سپرز ضماد کنند و اگر این ورم از ریح باشد این سفوف بکار برند [illegible] و در سرکه بخیسانند یک شبانه روز آنگاه خشک کنند و بار دیگر بسرشند و در تنوری که آتش اگر گرم نباشد بپزند پس یک جزو از وی بگیرند و از پوست بیخ کبر نیز یک جزو بگیرند و از [illegible] نیم جزو بکوبند و سه درم از این سفوف با سکنجبین بدهند نافع باشد

باید که از غذاهای غلیظ اجتناب کنند و غذاهای لطیف [illegible] [illegible]

[illegible] بنفشه دهند و بعد از آن لعاب بزر قطونا و شیره تخم خرفه و تخم خیارین و تخم خربزه بشراب بنفشه بدهند و هر گاه که نضج پیدا شود ضماد آرد جو و خطمی و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و بنفشه خشک و شیره انجیر که در روغن بنفشه جوشیده باشد باید کرد و باب کرنب که در وی برگ خطمی و سیر و حلبه جوشیده و کحه باشد بسویند و حرارت نطول بکار برند و چون ورم گشوده شود بنادق بزوری دهند با شراب خشخاش و اگر بیرون آمدن چرک دراز کشد قرص کافنج دهند با شراب خشخاش و هو الشافی بمنه و مرحمته

باید که ضماد کنند تخم کتان و حلبه از هر یک پنج درم تخم خطمی و خبازی و شبت و بابونج از هر یک چهار درم اشق و علک البطم از هر یک سه درم در سرکه حل کرده نیست حل کنند و آنچه کوفتنیست بکوبند و بسرشند و استعمال کنند و اگر باوی گرمی بود ضمادها را ترک کنند و باید که مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خطمی و خبازی اجزا برابر همه را بکوبند و سه درم با شراب بنفشه و جلاب بدهند و غذا شوربای قنبره با روغن بادام شیرین بدهند نافع باشد و هو الشافی بمنه

واحسانه

سزاوار آنست که تدبیر او مثل تدبیر کسی کنند که خون از ریش آید پس این قرص دهند نشاسته تخم خرفه و سوم خیارین از هر یک پنج درم نشاسته و کثیرا از هر یک چهار درم کهربا یک مثقال اقاقیا و گل قبرسی از هر یک دو درم همه را نرم بکوبند آنگاه پنج درم بزر قطونا نا کوفته بوی اضافت کنند و بلعاب بزر قطونا بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از وی با آب لسان الحمل یا آب عصا الراعی و آب علیق بدهند و آب غوره نیز مثل آن و غذا فروج دهند با سماق یا زرشک یا نارده تخم مرغ نیم برشت که بروی سماق پاشیده باشند و هو الشافی برحمته و احسانه

مناسب آنست که تخم خیارین و تخم کتان از هر یک سه درم نشاسته و گل ارمنی از هر یک دو درم خشخاش چهار درم همه را بکوبند و سه درهم با شراب خشخاش بدهند و اگر حرکت نشود قرص خشخاش با شیر آتن بدهند یا شیر عورتان بوزن سی درم با این سفوف حب کدو و تخم خیارین و تخم خربزه از هر یک چهار درم بعد از آنکه پوست کنده باشند و نشاسته و صمغ عربی از هر یک دو درم حب کاکنج کوبی ده عدد خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم همه را نرم بکوبند و سه درم از وی استعمال کنند و اگر علت ممتد شود قرص کاکنج دهند با شراب خشخاش و شیر آتن و غذا ماش مقشر و روغن بادام و قند و خشخاش

و هو الشافی بمنه وجوده

ما الشعیر و شراب خشخاش و آب انار املیسی و قرص طباشیر جالس باب سیب و شراب ریواج و شراب به و ربهای بهی و لعاب بزر قطونا و جلاب همه مناسب است و اگر حرارت باشد بسیار باید که قرص کافور با آب انار دهند و غذا چیزهای چرب دهند که غذای بسیار نشان بود مثل مغز سر بره و پنیر تازه و خرمای تر و خیار و طلع و خیار دراز و بادرنگ و خربزه و باید که کرده را ضماد کنند بصندل و کافور و گل و بزر قطونا و گل ارمنی و جلنار همه را بکوبند نرم غیر از بزر قطونا آنگاه با آب کاهو تر سازند و بکار برند و این قرص را بخورانند صفت طباشیر و تخم کاهو و تخم خرفه از هر یک پنج درم تخم حماض و کشنیز خشک و گل گل ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید و جلنار و سماق از هر یک دو درم کافور نیم درم همه را بکوبند و آب خرفه بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از وی با شراب غوره یا آب انار ترش یا شیرین بدهند نافع باشد انشاالله تعالی و هو الشافی برحمته

اسماء امراض	مزاجها	سنها	فصلها	بلدانها	شهرها	سلامت و خطر	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر سهل	تدبیر آسان
		در آنچه بسیار میشود					از مرضهای سپرز و گرده				
سوء مزاج گرم سپرز	گرم و خشک	جوانان	تابستان	جانب جنوب	[illegible]	سلامت	[illegible] و بسیاری [illegible]	گردیدن رنگ [illegible]	[illegible]	جلغوزه [illegible]	[illegible]
[illegible] سپرز	سرد و خشک	پیران	خزان	جانب شمال	[illegible]	[illegible]	بلغم یا سودا	[illegible]	استفراغ [illegible]	سکنجبین [illegible]	[illegible]
سنگ ریزه در گرده	گرم و خشک	پیران	خزان	جنوبیت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر	جوانان	بهار	جنوبیت	[illegible]	[illegible]	خون باشد یا صفرا	[illegible]	فصد باسلیق باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible] گرده	سرد و تر	پیران	خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلغم یا سودا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر	جوانان	بهار	معتدل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد باسلیق [illegible]	[illegible]	[illegible]
بول الدم و آنچه [illegible] آید	گرم و تر	جوانان	بهار	معتدل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک	جوانان و کودکان	تابستان	جنوبیت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

از مرضهای مثانه و صفاق و انثیین | در آنچه بسیار میشود

نام مرض	مزاج	سن	فصل	شهر	سلامت بدن	سبب	علامت	استفراغ	پرهیز	تدبیر آسان
سنگ که در گرده و مثانه پدید آید	سرد و تر	صبیان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خلطی غلیظ با تیزی که در مثانه متحجر شده باشد	ریگ که با بول بیرون آید و در مثانه و نواحی او باشد	بطبوخی مسهل یا شیر دوغ	انچه را بسوزند و بسایند و در لوزینه نهند و بدهند	عقرب سوخته بکار برند
[illegible]	[illegible]	جوانان	تابستان	جنوب	[illegible]	خون باشد [illegible]	[illegible]	فصد باسلیق [illegible]	[illegible]	ضماد با آب عنب الثعلب [illegible]
ریشها که در مثانه شود	[illegible]	جوانان	تابستان	گرمسیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	ضعف مثانه [illegible] یا خلطی غلیظ یا خلطی گرم	[illegible]	مدرات بول کنند	[illegible]	[illegible]
بیرون آمدن بول بی خواست	[illegible]	صبیان	زمستان	جنوب	سلامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	انچه [illegible] خورند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کودکان و پیران	زمستان	جنوب	[illegible]	[illegible] یا خلطی غلیظ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آماس گرم که در خصیها شود	[illegible]	جوانان	بهار	گرمسیر	سلامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ضماد کنند [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دو حیوان و پیران	زمستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

تدبیر این نسل تدبیر کرده است از کم خوردن غذا و تلطیف او و احتساب کردن از غذاهای غلیظ و دواهای منفعت همه بکار بردن [illegible] که بر سن بالیده باشند و آبکینه سوخته و صمغ آلو و صمغ عربی و عقرب سوخته از همه یک درم و نیم [illegible] بسکنجبین بخورند و اگر عسر بول از سبب سنگ ریزه بود که در سوراخ [illegible] ده بود باید که تبول کنند [illegible] بر کرسی و با آب گرم بر زانو [illegible] [illegible] [illegible]
در و چکانند بشرطی که افیون بوده و اثر ورت نبود و اگر این تدبیرها منتفع نگردد عنق مثانه را شق باید کرد و سنگ را بیرون آوردن او در وی خطر بسیار است والله المهون المعین بفضله

اگر سبب خارجی باشد باید که فصد کنند و آن موضع را بر روغن بنفشه چرب کنند و بمالند و با آب گرم نرم بشویند و اگر آب بیش گرفته باشد و مثانه را بفشارند تا ناحیه قضیب و اگر از سبب داخلی باشد ضماد کنند [illegible] بعد از آن این ضماد استعمال کنند حلبه تخم کتان آرد [illegible] بابونه بنفشه خشک همه را بکوبند و به پیه مرغ خانگی و آب انجیر که تخم باشند بسرشند و بکار برند و این سفوف را استعمال کنند تخم خرفه و تخم خیار و تخم کدو و تخم خیار بادرنگ و تخم قرفه و تخم خطمی و کنجد [illegible] از هر یک جزو همه را بکوبند و سه درم از آن با شراب بنفشه و جلاب بخورند و اگر احتباس طبیعت بود فلوس خیار شنبر دهند با این مطبوخ بنفشه تخم خطمی سپستان سپوس آرد سفید همه را بجوشانند و صاف کنند و با فلوس خیار شنبر و روغن بنفشه در کشند یا حقنه کنند با آب چغندر و آب کامه و روغن [illegible] والشافی [illegible]

واجمانه

آنچه مناسبت غذا مزوره ماش و اسفاناخ بروغن بادام است یا تخم مرغ نیم برشت و این دوا مناسب است بگیرند مغز حلغوزه مغز تخم خیار نشاسته تخم کرفس از هر یک یک مثقال تخم کرفس را بجوشانند در نیم رطل آب تا بدو وقیه آید و باقی را با این آب بسرشند و سه درهم از این یا معجون استعمال کنند و هرچه ذکر کرده شد در ابول [illegible] استعمال کنند نافع باشد ان شاء الله تعالی

بگیرند مغز تخم خربزه و خیار و کدو و از هر یک یک درم و بکوبند آنگاه بزر قطونا و روغن گل از هر یک یک درم نیز و جلاب و شراب بنفشه دو وقیه با هم اضافت کنند و با آب سرد بخورند و بناذق بزور با جلاب استعمال کنند و باید که در آب گرم نشانندش و بر مثانه وی برگ بنفشه تر یا خشک و عنب الثعلب و خطمی و خبازی کوفته و آرد جو و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و اگر از برودت باشد در آب نشانندش که در وی بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشیده باشد پس بروغن شبت بر زهار مالند یا روغن عقرب و آنگاه تخم کرفس و انیسون و رازیانه و شکر را در آب بجوشانند فاز آن آب بخورانندش و اگر اثر نکند بعد ما ظهر عمل کنند چنانچه ذکر رفت اما این گاهی مناسب بود که ورم نبود چرا که درین هنگام اذیه [illegible] ماند مگر بسیار ضرورت بود و باید که این عمل برفق کنند و روغن بسیار بکار برند و هو المهون النافع الشافی برحمته

آنچه نافع است آنست که این دوا را استعمال کنند صفتش بلوط نیم درم کندر دو درم حب المحلب سه درم همه را بکوبند و دو درم یا سه درم با شراب سیب مطیب بدهند و آنکس که در جای خود تبول کند این دوا دهند صفتش سعد دو درم حب الرشاد یک درم پودنه یک درم همه را بقند بسرشند و استعمال کنند در وقت خواب و بعد از آن تخم مرغ نیم برشت بخورد و کعبه اندکه تخم [illegible] اگر بسوزند و یک دانگ یا دو دانگ از او با آب گرم بخورد نفع دهد و آنکس را که در جای خود شاشد و سزاوار آنست که از چیزهای سرد و از مدرات بول احتراز کند و سورباها که بدارو های گرم و خردل پخته باشند خورد و هو الشافی بمنه و رحمته

آنچه از رطوبت حادث شده باشد ضماد بصلاح آوردش اما آنچه از پاره شدن پرده باشد خوش شدن او مشکل بود اما اطفال را ممکن بود و داروهای ضماد مثل جوز سرو و پوست انار و شب یمانی و جلنار و مورد و غیر آن بکوبند و بصمغ آلو و سریشم ماهی حل کرده بسرشند و سرکه اضافت کنند و ضماد کنند بر آن موضع و از حرکت قوی و غذاهای که باد انگیز بود و از امتلا همه بپرهیزد و باید که جوارش کمونی و فونجی استعمال کند و غذا مروج و دراج مطجنه یا بریان کنند و بدهند نافع باشد و هو الشافی

بمنه و رحمته و کرمه

باید که از همه گوشتها اجتناب کند و از همه شیرینیها نیز و خوردن شیره خرفه و سکنجبین در ناشتایی مفید است و غذا مزوره ماش و اسفاناخ و آب انار دهند و این ضماد مفید است آرد جو و آرد باقلا و طلب و زرده تخم مرغ همه را با آب عنب الثعلب و روغن گل بسرشند و بکار برند و باید که از حرکت کردن و راه رفتن بسیار اجتناب نماید و هو الشافی بمنه و جوده

طلا کنند بمقل و اسفیداب و میبختج یا ضماد کنند بکندر و زیره و آرد باقلا و روغن کنجد که کوفته باشند و فشرده و آرد نخود و مویز خراسانی پاک کرده از دانه همه را بکوبند و بپزند ضماد چنانچه دستور بود کنند و باید که بلحای محکم به بندند یا بگیرند خاکستر کرنب و تخم کتان سرد و را بکوبند و به پیه بط بیامیزند یا بز یا سرد و ضماد کنند نافع باشد و هو الشافی بمنه وجوده و رحمته

نام مرض	مزاجها	سنها	فصلها	بلدها	سلطان عضو	سبب	علامت	استفراغ	پرهیز	تدبیر آسان
	در آنچه بسیار میشود					از مرضهای انثیین وقضیب				
جمع شدن آب در انثیین	مزاج بلغمی	مشایخ وکودکان	زمستان	جانب شمال	سلطان بلغم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مزاج بلغمی	کودکان	زمستان	جانب جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دانها وخارش که در انثیین شوند	مزاج گرم	در جوانان	تابستان	جانب جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مزاج سرد	در مشایخ	زمستان	جانب غرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بسیاری شهوت جماع وسیلان منی	مزاج گرم	در جوانان	بهار	جانب شرق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مزاج گرم	در جوانان	تابستان	جانب جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] سلاح	مزاج گرم	در جوانان	تابستان	جانب جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مزاج گرم	در جوانان	تابستان	جانب جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تدبیر عام

مناسب آنست که این ضماد را استعمال کنند صفتش فلفل حب الغار نطرون اجزا برابر همه را بکوبند و بموم کداخته و زیت بسرشند یا ضماد کنند با سنک که با آب زده باشند و از آب جدا کرده باشند پس بروغن سوسن و موم گداخته بیامیخته باشند و اگر باین تدبیر متحلل نگردد باید شق کردن وصفت او آنست که علیل را بنخوابانند و در زیر سرین او بالشی بنهند نرم و کرباسی زیر خصیه دو تا انداز ند و باید که علاج کننده در طرف چپ علیل بنشیند و انکسی که در جانب راست مریض نشسته باشد بفرماید تا ذکر وی را بجانبی میل دهد یا بطرف زهار بر دارد پس علاج کننده پوست خصیه را از میان شق کند بدرازی چنانکه نزدیک زهار بود بر راستی پس چون آب بیرون آید دارو های رویاننده استعمال کنند نافع باشد و هو المعین الشافی بلطفه

اگر قروی که در روده بود از پاره شدن پرده باشد آنرا علاج نبود مگر باین دوا با خطرست باید اما قروی را اگر بامن علاج کنند صفتش آنست که خصیه را ببالا کشند و پوست او را شق کنند و جدا کنند از همه پرده تا که بر روی گوشت کشیده باشد و همه گوشتها که رسته است برکند بعد از آن دو الست بند بدارو های قطع کننده خون و رویاننده گوشت اما صواب آنست که این گروه را علاج نکنند چرا که از سبب خون رفتن بسیار و درد بیشتر بهلاک میشوند اما دوالی را دو انصدستست انگاه ضماد کردن بحلبه و تخم کتان و خطمی سفید و بیز بر و باید که از مولدات سودا اجتناب باشد و اگر علاج بحدید کنند کیفیت او آنست که ضماره چند روز بندند تا آو تخمه گردد پس پوست او را جدا کنند تا تمام گشاده شود انگاه سوزنی در زیر او بکار برند که با آن سوزن ریسمانی بود دو تا باید کی به بندند و آن ریسمان را بر بندند انگاه شق کنند و آنچه از خون جمع شده باشد بیرون کنند انگاه بعلاج جراحت مشغول شوند و هو الشافی بجوده

اگر با وی حرارت نباشد و آماس گرم نداشته باشد باید که بدارو های خشک کننده دوا کنند مثل کاعد سوخته و حنظل و صبر و اقاقیا همه را بکوبند و باب مورد بسرشند و بآن انثیین را طلا کنند و اگر گل قبرسی و صبر که بروغن گل چرب کرده باشند بر آن جراحت باشند نفع دهد و اگر با دانها خارش باشد این طلا استعمال کنند صفتش مرداسنک زرد چوبه اقلیمیای نقره مازو از هر یک یک درم بوره ارمنی یک دانگ و نیم همه را بکوبند و باب مورد و روغن گل و سرکه بسرشند و بکار برند و اگر پوست انثیین را رش و خراشیدگی پدید آید بروغن گل طلا کنند انگاه مورد کوفته را بر وی پاشند یا بمرهم اسفیداب طلا کنند نافع باشد بعنایة الله و رحمته

و احسانه

اگر از سبب استفراغ حادث شده باشد مرطبات استعمال کنند مثل آب گوشت از بره و مرغ و غیر آن و استحمام بآب شیر گرم و مثلث خوردن و با کباب گوشت بط فربه و جو د انها و شیر تازه دوشیده و پنیر تر تازه و قند و اگر از سوء مزاج سرد و خشک باشد مرطب گنند مثل گوشت بره فربه و شوربا های او با نخود و باقلا و گوشت گنجشک و قنبره و خوردن زنجبیل پرورده و مسطه با جلغوزه و پسته با فرح و شادی بودن و جوارش اسقنقور نیز خوردن و امثال معجون را استعمال کردن تخم جرجیر تخم شلغم تخم ترب تخم بالیون تخم پیاز از هر یک پنج درم زنجبیل و نعناع و باقلا و مغز بلبه دانه از هر یک هفت درم تخم انجره سه درم همه را نرم بکوبند و با عسل و فانید بسرشند و مقدار شربتی یک جزو بود از روی مقدار و هو الشافی بجوده

و مرحمته

آنچه قطع این علت میکند تخم کاهو و تخم خرفه و بزر قطونا و کشنیز خشک است از هر یک یک جزو همه را بکوبند غیر از بزر قطونا و دو درم از وی با آب سرد در ناشتا بخورد و ناحیه کرده را بصندل و کلاب و کافور طلا کنند و برتهی گاه پاره های ارزیز بیاویزند یا کمر بندی از ارزیز بسازد و بر کمر بندد زیرا که این مجربست در قطع شهوت جماع اما سیلان منی و بسیاری احتلام را علاج آنست که آنکس را منع کنند از چیزی که منی زیاده کند از غذا و غیر آن و باید که بر فرشهای خنک خواب کند مانند کتان و طبری و حوالی قضیب را بسرکه بشوید و عدس و سرکه بخورد یا آب انار ترش

در علاج او محللات ریاح استعمال کنند یا دارو های گرم و خشک مانند تخم سداب و زیره و تخم شبت از همه برابر بکوبند و دو درم بخورند یا دارو های سرد و خشک مانند بزر البنج و گل و کشنیز و تخم کاهو و کاسنی و تخم لسان الحمل و باید که طلا کنند ذکر را اگر حرارت بود با آب کاهو و آب ترا کشنیده و صندل و اندک کافور و اگر از این بقوت تر خواهند اندک افیون نیز اضافت کنند اما از بسیاری او بر حذر باشند زیرا که اگر تخدیر کند بسبب بسیاری اصلاح آن مشکل بود و دیگر تقلیل غذا باید کرد و از مولدات ریاح اجتناب باید کرد

و هو الشافی بجوده

و باید که طلا کنند ذکر را بصندل و آب کاهو یا آب کشنیز یا آب خرفه و آب عنب الثعلب با گل ارمنی و طین قیمولیا و باید که صاحب این علت را از خواب کردن بر قفا منع کنند و اگر ماء الشعیر و خرفه خورند مفید بود و اگر باین تدبیر ساکن نشود باید که محجمه نهند بر ذکر و نیشتر نیز بزنند یا آنکه زلو نهند تا خون وی را بمکد پس ساکن شود و هو المعین الشافی بمنه و فضله

مناسب آنست که بنادق بزور با شراب بنفشه دهند و آب خیار نیز مفید است و اگر مغز تخم خربزه و کدو و خیارین را استعمال کنند نافع باشد و قضیب را ضماد کنند ببزر قطونا و روغن گل و اگر ورم منفجر شود باید که شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر دو سه بار در قضیب چکانند و اگر سده از خلطی غلیظ باشد ملطف غذا کنند و آنچه مناسب است بخورد آب بود با دارچینی و زیره و اگر تخم کرفس و رازیانج و انیسون از هر یک یک جزو و تخم خربزه دو جزو بکوبند و باب نخود سیاه دو مثقال از آن استعمال کنند مفید باشد و باید که نطول کنند آن موضع را بآبی که در وی بابونج و مرزنجوش و اکلیل الملک پخته و بودن جوشیده باشد و هو المعین الشافی بمنه و رحمته

تدبیر عام

اگر از تیزی ورم باشد و لطافت او علاج بمغلظات خون بود و مبردات نیز و اگر از سبب ریش باشد بمجففات علاج باید کرد پس مثل این دوا استعمال کنند صبر دم الاخوین گل [illegible]
و زعفران و قاطعات دم نیز بکار برند مثل قرص کهربا و بسد و گل [illegible] آب لسان الحمل و آب سماق و آب خرفه و در آب [illegible] بمغلظات [illegible] نیز مفید است [illegible] انار و جلنار و جوز سرو [illegible]
[illegible]

اگر از خلطی غلیظ باشد یا از سوء مزاج بارد علاج آن بمسخنی ملطف کنند مثل تخم کرفس و رازیانه و پودنه کوهی که همه را بکوبند و در آب بجوشانند و از آن آب با آب نخود سیاه بیاشامند و آب عسل نیز و سکنجبین [illegible]
[illegible]

باید تفحص کرد که سبب این مرض چیست و از کدام جنس است مثلاً اگر از خون باشد و ابدار وهای حابس باید کرد چنانکه در نزف الدم گفته شد و اگر این سیلان از غلبهٔ رطوبت و بلغم بود باید که اندک فلفلی یا دارویی
چند که بتجفیف رطوبت و تذویب بلغم کند بر دارد [illegible] از مولدات این خلط اجتناب کند بعد از آنکه
از بدن آن خلط را پاک کرده باشد و اصلاح غذا کند یا او [illegible] اختیار کند و تعدیل مزاج کند
و هو الشافی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نام مرضها	مزاج	سن	فصل	شهر	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	تدبیر آسان
نزف	گرم و تر	جوانان	بهار	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک	در میان	تابستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیلان رحم	سرد و تر	کودکان و جوانان	بهار	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] رحم	سرد و تر	جوانان	بهار	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] رحم	سرد و تر	در میان	خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] رحم	سرد و خشک	در میان	خزان	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و خشک	جوانان	تابستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در آنچه بسیار میشود — از مرضهای رحم و اقسام او

تدبیر عام

بدان که سرطان رحم علاج پذیر نیست ولکن بجهت منع زیادتی وی سزاوار آنست که ترک علاج او نکنند و تسکین درد وی کنند و بقدر امکان در تحلیل وی نیز کوشند پس در آن حین که درد سخت گیرد ضماد کنند به پرسیاوشان و خطمی تازه که تر در آب عسل پخته باشند و بعد از آن بروغن گل سحق کرده باشند یا آنکه حقنه کنند بآب شیر گرم و شیر زنان و روغن گل و آب خرفه و اگر درد ساکن نشود و خون روان گردد احتقان باید کرد بعصارهٔ لحیة التیس و گل ارمنی و اسفیداب ارزیز و آب لسان الحمل و چون درد اندکی ساکن شود ضماد بزرده تخم مرغ و روغن بنفشه و آرد جو و خطمی و مرکه و لعاب بزرقطونا حلیسانند باشند و صاف کرده باشند باید کرد و اگر حمولی سازد باید زعفران و اندکی افیون با شیر دختران و پیه مرغابی و بیاره نشم بردارد مفید بود و باید که از غذاهای گرم و از آنچه مولد سودا بود اجتناب کنند و غذا نان خشکار با گوشت بزغاله و ماکیان و فراریج و کاهو و از میوه‌های مناسب انجیر و انگور و آلوی شیرین و موز و زردآلو بود و گفته‌اند که اگر از ثقلی که در دیگهای حمام‌ها جمع گردد بسایند و بروغن گل ضماد کنند نفع دهد والله اعلم بالصواب

مناسب آنست که دوای این علت بچیزهای محلل و ملین باید کرد و اگر بادی سیلان دم نیز عارض شده باشد علاج او بچیزی باید کرد که قطع دم کند و اگر در آن موضع گوشتی متحجر شده باشد علاج آن بچیزی چند باید کرد که آنها اخراج چنین کنند و اگرچه که مرده باشد ما تند آبی که در ترس بود نه جوشیده باشد و هو الملهم الشافی برحمته

واحسانه

آنچه مناسب این مرض است چیزهای خشک کننده است و علاج او همان علاج بواسیر است که در کنار مقعد بود و اگر این علاج اثر نکند باید که قطع کنند با آهن و غیر او و بدواهای سوزنده علاج نکنند چرا که از وی درد بسیار حادث میشود و بسیاری درد موجب تحلیل روح است و صفت علاج با آهن چنان بود که مریض را به پشت بخوابانند و بواسیر را بکمیزند باآلتی که بجهت آن ساخته‌اند و از بیخ ببرند بمقراض و بعد از آنکه قطع کرده باشند باید که گل ارمنی و کهربا و شاخ بز کوهی و کاغذ سوخته بر او پاشند و بغیر آهن نیز قطع میکنند و آن از آن جمله گویند چنانکه بیخ ناسور را محکم به بندند بتاری ابریشمی که نیک تافته باشند زیرا که از آن نیز منقطع میگردد اما باید که تمام بواسیر را قطع نکنند و البته یکی را بگذارند چرا که از تمام بریدن مرضهای بد حادث میشود و بعد از بستن باید که گرباسی بر روغن بادام نیک ترسازند و بر آن بندند و بعد از آن بمغز نان و روغن بادام و زعفران ضماد کنند تا بیفتد و چون بیفتد داروهای رویاننده علاج کنند و هو الشافی برحمته

باید که بمرهم باسلیقون علاج کنند و بپیه مرغ خاکی یا مغز ساق گاو و روغن بنفشه یا روغن میبوس یا بزرقطونا که در روغن گل حل کرده باشند هم بوی طلا توان کرد و هم بر توان داشت بطریق حمول و باید که غذای معتدل دهندش مثل گوشت بزغاله و بره و شوربای اینها و الباقی هو الشافی برحمته

واحسانه

بگیرند گل خشک و طین قیمولیا از هر یک دو درم اسفیداب ارزیز و مرداسنگ از هر یک یک درم همه را بکوبند و بروغن گل و موم که داخته باشند بیامیزند و استعمال کنند و بعضی این ترکیب را بی‌سازند بغیر موم و روغن آنکه گل مختوم اضافت میکنند و بمطبوخی مناسب بی‌نشینند و از آن شیافها سازند مانند بلوطها و بر میدارند و هو الشافی

بلطفه

اگر از فسخ باشد و آنچه بیرون آید خونی صاف بود باید که فرزجه سازند از پشمی که آن پشم را در آب بارتنگ فرو برده باشند آنگاه گل ارمنی و اقاقیا و جوز سرو نرم کوفته بر وی پاشیده باشند و بر دارند یا حقنه کنند بآب سکوفهٔ خرما و گلاب و شیر دختر و روغن گل و اگر قرص کهربا با آب سنگ بار یا آب سماق دهند نافع بود و اگر آنچه بیرون آید چرکی سفید باشد احتقان بروغن گل و روغن بنفشه باید کرد بشرطی که شیر گرم باشند تا آن غایت که رحم پاک شود و اگر آنچه بیرون آید چرکی سفید تنها باشد و زرداب نیز تنها باشد احتقان بماء الشعیر و عسل کنند یا بطبیخ حلبه و عدس و خطمی و سپوس گندم و بریان کرباس بنهند و بیک رطل یا ده درم عسل و اگر بادی درد باشد باید که احتقان بشیر دختران و اندکی افیون با زعفران کنند و هو الشافی بمنه و برحمته

بعد از حقنه یا بعد از آنکه در آب تمام نشسته باشند سزاوار آنست که آن زن را بخوابانند بپشت و در زیر سرین او بالشی بنهند و زانوهای وی را بهم آورند آنگاه این فرزجه را بکار برند صفتش بگیرند پاره پشم را و فرو برند در آب قرظ و طراثیث و مازو و خرنوب خار و شرابی که در وی اقاقیا و سنگ و رامک حل کرده باشند و بر دارند بعد از آن رحم بیرون آمده را بر دارند تا بجای خود باز گردد و باید که براسفنج را که در آب مورد که با اقاقیا و رامک آغشته باشند فرو برند و بر بالای وی اندازند و بوهای خوش بویانندش مثل مشک و عنبر و باید که سه روز این عمل بجای آورند آنگاه در آب قیمتی بنشانندش بیک ساعت بعد از آن باز گردند بعلاج پیشینه از عمل حمول و غیر آن و بعد از سه روز حاج شور سابق بجای آورند سه بار این عمل را بجای آورند و اگر این معالجات اثر نکند و رحم بجای خود باز نگردد باید که بحجامت اندکی آتشی گرم نزدیک نافش نهند از دو طرف بوست شکم و بر زیر ناف ضمادی نهند از جلنار و قرظ و طراثیث و اقاقیا با آب مورد و آب لسان الحمل و هو الشافی بمنه و جوده

مناسب آنست که دوا بچیزهای خوش بوی کنند و دست را چرب سازند و باستکی رحم را بطرفی دیگر میل دهند تا بجای خود باز گردد و اگر بر نگردد باید که بوستهٔ بوهای خوش بکار برند زیرا که باین تدبیر بجای خود میل میکند بجهت آنکه میل بوی خوش میکند و از بوی ناخوش نفرت میکند و هو الملهم الشافی

بمنه و احسانه

اسم مرض	مزاج	سن	فصل	بلد	صناعت	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر مخصوص	تدبیر آسان
سرطان که در رحم شود	[illegible]	[illegible]	خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دردی سخت باشد [illegible]	[illegible]	حلبه و خطمی و اکلیل الملک [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خزان	[illegible]	[illegible]	ماده غلیظ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بواسیر که در رحم شود	[illegible]	[illegible]	خزان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] که در رحم حادث شود	[illegible]	صبیان	[illegible]	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بیرون آمدن رحم	[illegible]	صبیان	زمستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زمستان	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در آنچه بسیار میشود از ورمهای رحم و اصناف او

[illegible]	در آنچه بسیار میشود					از مرضهای رحم و پستانها				
	مزاجها	سنها	فصلها	[illegible]	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر پرهیز	تدبیر آسان
آبستن نشدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سوء مزاج یا خلطی یا سده [illegible]	باحوال بدن باید نظر کردن [illegible] باید کرد	[illegible] خلط باشد	روغن بان و مصطکی و زعفران را با هم بیامیزند و حمول سازند	[illegible] بخور سازند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] خارجی باشد یا رطوبتی [illegible]	[illegible]	[illegible] اگر از رطوبت باشد و چنین نباشد دردی	[illegible]	[illegible]
دشواری زادن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	در هم رفتن و باریک شدن پستان بود [illegible]	—	زیر شکم و پشت را بروغن بنفشه چرب سازند	[illegible] عطسه کنند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	—	[illegible]	قطران را احتمال کنند
[illegible] منع آبستنی کند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	—	—	باید که بعد از جماع بجهد و زود برپای [illegible]	پیش از جماع پاره نمک سفید بر [illegible] دارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] شیر باشد در پستان	[illegible]	استفراغ بفصد کنند	[illegible]	ضماد بارد [illegible] زرده تخم مرغ و روغن گل باید کرد
بسته شدن خون در پستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ضعف [illegible]	بر آمدن [illegible] شدن خون [illegible] دویدن	فصد صافن	[illegible] با قلا [illegible] ضماد کنند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	از بسته شدن خون [illegible]	[illegible]	بمطبوخ افتیمون کنند	ضماد [illegible]	بموم و زیت ضماد کنند

تدبیر عام

اگر از سوء مزاج باشد علاج بضد آن کنند و اگر از سبب خلطی بود آن خلط را پاک سازند و اگر از سده باشد تفتیح آن کنند و آنچه اعانت کند آبستنی را آنست که مثل این حمولات استعمال کنند بگیرند شب یمانی دو درم سماق و زعفران و عود هندی و سنبل از هر یک یک درم همه را بکوبند و در عسل حل کنند آنگاه پاره پشم را در آن فرو برند بعد از آنکه در روغن گل فرو برده باشند و استعمال کنند بعد از آنکه از حیض پاک شده باشند و گفته اند که اگر هر روز قدری از [illegible] بخورند نفع یابند و اگر سبب رطوبتی باشد [illegible] کرده منی از وی باید که پوست کندر و سعد نیم کوفته از هر یک ده درم [illegible] در یک رطل آب بپزند تا بچهار [illegible] صاف کنند و حقنه کنند رحم را بآن هر روز سه روز همچنین کنند فایده یابند و هو الحکیم الوهاب

اگر سبب خارجی بود باید که خود را از آن نگاه دارند و اگر از رطوبت باشد بمسهل آن را پاک کنند آنگاه حقنه بقوت کنند رحم را و این علاج در حینی کنند که آبستن نباشد و اگر از سبب ریح باشد جوارشن عنبر استعمال کنند و این سفوف نیز مفید است صفتش زیره و تخم کرفس که در سرکه خیسانده باشند و بعد از آن بریان کرده باشند از هر یک یک جزو زنجبیل [illegible] نیم جزو قند مثل همه پس همه را بکوبند و سه درم با [illegible] بخورند و اگر از سبب دور [illegible] باشد [illegible] همچو [illegible] و طین قبرسی و سعد از همه مقدار یک مثقال [illegible] بدهند با بگیرند موم [illegible] در نیم رطل [illegible] بپزند تا ثلثی بماند آنگاه از روغن [illegible] از هر یک [illegible] درم روغن [illegible] و عسل مصفی آن قدر که [illegible] و بعد از آنکه [illegible] باشد مقدار یک ملعقه از آن بخورند و باید که بعد از آن [illegible] ساعت غذا خورند سه روز چنین کنند نافع باشد و هو الشافی بکرمه

اگر از سبب فربهی زن باشد یا از خردی رحم در هنگام زادن جهد باید کرد و بد حالی نمودن [illegible] باید که زیر شکم را بروغن خیری چرب کنند و در آبی نشانندش که در آن بابونه و اکلیل الملک جوشیده باشد [illegible] تا زانوهای وی [illegible] پشتش را [illegible] چرب کنند [illegible] و روغن [illegible] زاییدن آسان گردد و اگر سبب بکارت بود [illegible] ضعیف باشد و غشی عارض [illegible] بعود و صندل و غذا شوربای گوشت دهند [illegible] و اگر از خشکی هوا باشد [illegible] و روغن یاسمین مالیدن [illegible] و حلبه و اکلیل الملک و تخم کتان جوشیده باشد بر روی [illegible] و اگر از گرمی هوا باشد در جای خنک نشانند [illegible] بصندل و گلاب و کافور و جلاب [illegible] و هو المعین

باید که ترمس و پودنه و اسارون را در آب بجوشانند و بخوراندش و گفته اند که اگر مرد [illegible] بقطران طلا کند و با وی جماع کند [illegible] بچه مرده را بیرون آورد [illegible] غالیه را حل کنند در [illegible] نافع بود و باید که آنچه از حیض [illegible] بیرون نیاید [illegible] رحم [illegible] باشد و [illegible] باید که قابله دست خود را بروغن بنفشه چرب سازد [illegible] رحم [illegible] بیرون آورد و اگر در گردن رحم متصل باشد باید که از بالا [illegible] بیرون آورد [illegible] از راست و چپ [illegible] بیرون آید و اگر رحم گشاده نباشد چرب کنند بروغن بنفشه و آن زن را در آب شیر گرم نشانند و بیرون آوردن بچه مرده [illegible] دشوار و مشکل و صعب باشد [illegible] زن وفا نکند بدردی که لاحق شود از استعمال آهن بجهت بیرون آوردن بچه مرده و هو المعین بحمته

بجهت منع آبستنی احتمال قطران مجرب است و اگر جوز سرو را بسوزند و قمعی بر بالای وی نهند و رحم را بر محاذی آن قمع دارند تا دود وی بوی رسد مفید باشد و از نردبان بسرعت فرود آمدن نیز نافع است و همچنین برداشتن زهره گاو و یا آب سداب موثر است و طلا کردن ذکر بتخم کرنب [illegible] و برداشتن بوره [illegible] یا ثمره او نیز مجرب است و استعمال اینها پسندیده نیست مگر از جهت خوف هلاک شدن زن بسبب علتی که داشته باشد یا از خردی رحم و مانند آن و التوکل علی الله فی کل حال

باید که اسفنج را فرو برند در آب گرم که با سرکه آمیخته شده باشد و بر آن موضع نهند و این ضماد نیز مفید است آرد جو با قلا حلبه خطمی زرده تخم مرغ روغن بنفشه چنانکه دستور باشد استعمال کنند و اگر تیزی بود آماس را ضماد بارد با قلا و آرد جو و [illegible] و زرده تخم مرغ و آب [illegible] و آب حی العالم و آب خرفه باید کرد و چون تیزی ساکن گردد ضماد کنند بموم و روغن بنفشه و زرده تخم مرغ و باید که همه را در هاونی نیک سحق کنند و استعمال کنند

و هو الشافی بلطفه

و من حمته

مناسب آنست که ضماد کنند با انجیری که نیک پخته باشند در آب یا آبی که در و حلبه و تخم کتان جوشیده باشد با اندک [illegible] و ضماد کردن بکنجد سوخته که نرم سابیده باشند و بعسل آغشته باشند نافع است و یا بمغز نان [illegible] و حلبه کوفته که سرو را با آب انجیر پخته سرشته باشند و اگر پستان بحیزی کوفته شده باشد باید که ضماد بماش و گوشت مویز کنند چنانکه سرو را بکوبند و بآب مورد و آب برگ سرو بسرشند و بکار برند و هو الشافی بمنه

و احسانه

سزاوار آنست که ضمادی سازند از انجیری که در آب نیک پخته باشند و آرد حلبه و تخم کتان و خطمی سفید که همه را در هاون نیک بسایند با روغن سوسن و استعمال کنند و باید که از مولدات سودا اجتناب کنند مانند گوشت گاو و عدس و گوشت بز و نمک سود و غیر آن و غذای مناسب گوشت مرغ خانگی و گوشت بره و شیر تازه دوشیده بود و ماهی خرد که در آب شیرین صید کرده باشند و الله اعلم بالصواب

تدبیر عام

مناسب آنست که بعد از فصد بحمام در آرندش و آب شیر گرم بر آن محل ریزند تا یک ... بر روز چنین کنند بعد از آن داروهای مسهل بکار برند و بعد از تنقیه بر نرم کوفته که ... باسکنجبین سرشته باشند ضماد کنند و در وقت انحطاط مرض ضماد بابونج و اکلیل الملک و مرزنجوش کنند انگاه باشیر گرم بشویند و اگر تسکین نشود فصد نسا کنند و از رگیست در زیر کعب از جانب وحشی نزدیک پاشنه و کیفیت او آنست که منفصل بر زانو محکم ببندند و نواری ... بایدکه تا بپشت کعب برسانند چنانکه نزدیک بچهار انگشت بماند تا کعب و پای وی را بر حریری سخت بنهند و نیشتر را بجانب طول برنند و بعد از آنکه خون رفته باشد آن نوار را بگشایند و بدستار چه محکم ببندند و اگر بلغم زیاده باشد این حب بدهند ... غاریقون ... بزر ... صبر و سورنجان از هر یک ... شحم حنظل دو دانگ همه را بکوبند و بسرشند و حب سازند و در دو ... سرین را ضماد کنند بکشیط و پودنه و عاقرقرحا که بشراب عسل آغشته باشند انگاه پای حقنه کنند که در وی سبب و بابونج و سداب پاک کرده شده جوشیده باشد و بایدکه ابکامه و روغن کنجد اضافت کنند و شیر گرم عمل کنند و در ابی نشانندش که در وی بابونه و اکلیل الملک و سداب جوشیده بود و اگر تمام خوش نشود داغ کنند بر آنجا که ... بر آتش نهند بر ... آن ... باشد ماء الشعیر دهندش با ... سفید و آب انار ترش و سیر بن انگاه ضماد کنند ... بوست خیار یا پاره کرباس را تر کنند بگلاب و سرکه و اندک کافور در آن موضع اندازند و سرگاه که گرم شود بازتازه کنند یا بگیرند آب حی العالم را یا آب کاهو را با مغز بادام و آرد جو و روغن گل بسرشند و ضماد کنند یا آرد جو با لعاب بزر قطونا استعمال کنند یا آرد جو و بزر قطونا و خطمی و زرده تخم مرغ و روغن گل ضمادی سازند و بکار برند و اگر از صفرا باشد تدبیر بقی کردن بود و شراب گل با سکنجبین و برف خوردن و غذا کدو و ماش و اسفاناخ بود و اگر بادی تب نیز باشد ماء الشعیر و آب انار و آب هندوانه دهند و هو الشافی بمنه و رحمته

مناسب آنست که جلنجبین دهندش هر روز و غذا اکثر دهند و اکتفا بنخود آب کنند و بعد از چند روز که بگذرد و خلط نضج یافته بود بدن را تنقیه کنند بآنچه مذکور شد و اگر با بیست باشد تی فرمایندش بشبث و تُرب و سکنجبین و آن موضع را ضماد کنند بخضض و اشق و لعاب تخم کتان و آرد ... یا ضماد ... کاو ... بزکند که بعسل سرشته باشند بشرطی که آن عسل کف گرفته باشد و بعد از آن بشویند بآبی که در وی بابونه و اکلیل الملک و شبت ... بود جوشیده باشد و غذا دراج دهند با نخود آب و هو الشافی بمنه و احسانه

آنچه سزاوار است آنست که جلنجبین و نخود آب استعمال کنند تا خلط پخته گردد انگاه بداروی کار بند تا پاک سازند پس ضماد بلعاب تخم مرو و لعاب تخم شاهسپرم و لعاب تخم کتان از هر یک ده درم عدس ... یکدرم زیره و انیسون از هر یک نیم درم همه را بزرده تخم مرغ بسرشند باید کرد و بعد از نضج خلط این حب مناسبت ... هلیله و آمله و زنجبیل و صعتر از هر یک دو دانگ شیطرج و سورنجان از هر یک چهار دانگ نمک هندی یک دانگ نیم صبر نیم درم شحم حنظل یک دانگ همه را بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند و استعمال کنند و بایدکه حرکت کم کنند و مطلقا جماع نکنند و از بر خوردن طعام حذر کنند و الله اعلم بالصواب

بعد از استفراغ مناسب آنست که ضماد کنند بعدس مقشر نرم کوفته با آب کشنیز تر و کافور یا بمغاث و خطمی و بزر قطونا و آرد جو و صندل که همه را بشیرج و زرده تخم مرغ و اندک سرکه سرشته باشند و چون حرارت ساکن شود محللات اضافت کنند با این مبردات اما بایدکه بسیار مسخن نباشند مانند آرد جو و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک پس این همه را با آب کشنیز تا آب ... بسرشند و استعمال کنند و بایدکه مبردات بسیار استعمال نکنند تا خلط غلیظ نشود و تحلیل او دشخوار بود و مسهل نیز دشوار دفع شود و این ضماد بکار برند که ... عدس مقشر و ماش و کعک و اندک کافور پس چون درد زایل گردد اما غلظت باده باقی باشد باید که ضماد کنند باکلیل الملک و بابونه و پست جو و خطمی و بنفشه خشک انگاه بشویند بآبی که در وی بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشیده باشد و غذا فروارات و جوجهای مرغ نیز شاید و هو الشافی بمنه و رحمته

مناسب آنست که ضماد کنند بکنجد و تخم کتان از هر یک جزو حلبه نیم جزو بکوبند و بدبه ... اختر ... بشند و گفته اندکه اگر روباه زنده را با زیت بجوشانند و آن آب را در حوضی ریزند و این علیل را در آنجا نشانند گره بنند ... که وی ... باید و گفته اند ... اگر کفتار را بگیرند زنده و محکم ببندند و در دیگی اندازند و آن غدر آب بریزند که بر بالای وی آید و گوشت کرده ... نیز اضافت کنند و یک کف نخود سیاه و یک کفی دیگر نخود سفید و یک ... بند ... جرجیر پنجاه درم جزو شلغم نیز مثل آن و یک رطل زیت و پنج درم سداب همه را بجوشانند تا نیک بماند انگاه صاف آن شوربا را در ... شانند مریض را مفاصل دیرینه را و نقرس را که از آن بدن لاغر شده باشد نفع دهد و اگر چه که بهیچ علاج خوش نشده باشد و بایدکه در وقت نشستن آن شوربا شیر گرم باشد و الله الشافی بمنه و جوده و رحمته

از امتلا منعش کنند و از هر چه تخمه آرد و از جماع نیز منع کنندش خصوصا بعد از امتلای طعام و شراب و از شیرینیها و میوها نیز بگریزند و کشمش و مویز و پیوسته ریاضت کردن و بحمام رفتن و بآهستگی مالش کردن و روغن مالیدن مفید است و بایدکه حذر کند از آنکه طعام خورد و در معده چیزی از غذای پیشینه باقی مانده باشد و در استفراغ تقصیر نکند تا خلط جمع نشود و غذا گوشتهای لطیف خورد با داروهای گرم مانند صعتر و زیره و کرویا و خولنجان و غیر آن و هو الشافی

و علیه التکلان

مناسب آنست که بدن را پاک کنند پیش از وقتی که این مرض در آن وقت پدید میگردد انگاه غذاهای معتدل تناول کنند مانند تیهو و کبک و گوشت بزغاله با آب انار و آب غوره و سرکه و بایدکه راحت و آسایش کند در اکثر اوقات و آن بعد از غذا بود اما پیش از غذا ریاضت بدن لازم داند و در آخرین نیز بحمام رود و بدن را بروغن بنفشه چرب کند و بمالد و بایدکه از چیزهای شیرین احتراز کند و از میوها نیز خصوصا میوهای تر و از جماع نیز محترز باشد تخصیص بعد از امتلاء تعاهد نماید تنقیه بدن را بقی و ادرار بول و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

نامهای مرضها	مزاجها	سنها	فصلها	شهرها	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	پرهیز	تدبیر آسان
عرق النسا	سرد و تر	در سن پیران	زمستان و خزان	بلدی	سلامت است	[illegible]	دردی که از ... باشد ...	[illegible]	غذا زود ... بود و ضماد کردن ...	[illegible]
[illegible]	گرم و تر	جوانان	بهار	جنوبی	سلامت است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نقرسی که از برودت بود	سرد و تر	در میان سالان	خزان	شمالی	بیم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سرد و خشک	در میان سالان	خزان	شمالی	سلامت است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وجع مفاصل که از ... بود	گرم و خشک	در جوانان	بهار	جنوبی	خوف است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بلغمی و سودا	در پیران	خزان	جنوبی	سلامت است	غلیظی خلط و ... تحلیل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حذر کردن از ... مفاصل	سرد و تر	در میان سالان	بهار و خزان	جنوبی و شمالی	بیم است	ضعف مفاصل ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گرم و تر	جوانان	خزان و بهار	جنوبی و شمالی	سلامت است	ضعف مفاصل و ... کردن فضلهای گرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

چون فارغ شد از ذکر امراض و اسباب و علامات و انواع تدبیرات که در معالجات می باشد از اشربه و اغذیه و اطلیه و کمادات و ضمادات و مانند اینها و آنچه بعمل
ید تعلق دارد شروع کرد در ذکر مقدمه چند که هر یک از آن مثل قانونی و قاعده ایست کلی در مطلق علاج که اگر آن قواعد مرعی باشند در وقت علاج هیچ خطا واقع نشود در م
عمل ید و تدبیر و تصرف که در آن کنند صواب باشد انشاء الله تعالی اما این کمینه میخواهم که پیش از آنکه بترجمه این قواعد شروع کنم بشرح اصطلاحات طبیه که
در آن جداول مذکور بودند اقدام نمایم و آن قدر که ضرورت است بتلخیص آن درآیم تا مبتدی و طالبی که بمطالعه آن مشغول گردد از اصطلاحات طبیه آنچه درین کتاب مذکور بود
بروی مشکل نماند از روی لفظ و معنی لغة و اصطلاحا پس مناسب آنست که اول تحقیق لفظ طب کنیم بران نهج که ذکر رفت آنگاه بسایر اصطلاحات که متعلق بوی باشد
و درین کتاب مذکور باشد علی الترتیب شروع کنیم انه هو الموفق المعین بدان ایدک الله تعالی که مدلولات لفظ طب چنانچه محققان لغة آورده اند بسیار است لکن آنچه
مناسب این محل است چهار معنی است توان گفتن چنانکه آن معانی را تطبیق باصطلاح وی توان کردن تا بین اللغة و الاصطلاح مناسبت مرعی باشد اکنون بدانکه
از جمله مدلولات طب یکی سحر است و آن چنانست که گویند طُبَّ الرجل بصیغه مجهول فهو مطبوب یعنی سحر کرده شد آن مرد پس طبیب اینجا بمعنی ساحر باشد و مطبوب
بمعنی مسحور دوم بمعنی اصلاح است چنانکه گویند طَبَبتُ السقاء یعنی نیکو ساختم و باصلاح آوردم مشک را اعم از آنکه مشک آب باشد یا شیر پس طبیب درین محل بمعنی مصلح بود
سوم بمعنی عادت باشد همچنانکه گویند ما ذاک بطبی یعنی نیست این عادت من و شاعر نیز گوید و ما ان طبنا جبن و لکن منایانا و دولة آخرینا پس طبیب اینجا بمعنی عائد
باشد و چهارم بمعنی حذق بود چنانچه گویند کل صانع حاذق طبیب پس طبیب اینجا بمعنی حاذق باشد اما لفظ طب از روی حرکت آنچه مشهور است متداول بکسر طاست لکن ضم
و فتح نیز جایز است اینست معانی طب که مناسب این مقام است چنانچه گفته اند و یک معنی دیگر که هم مناسبست آنست که بمعنی دانستن علم طب بود چنانکه گویند الطبیب العالم
بالطب و چون گویند که طَبِبتَ یا رجل بکسر با طبّا معنی وی چنانست طبیبا باشد یعنی گشتی تو طبیب بآن معنی که این علم را دانستی اکنون از روی اصطلاح نیز باید دانستن
و تطبیق میان لغة و اصطلاح کردن پس بدان که طب را در اصطلاح گفته اند که الطب هو العلم بالقوانین التی بها یمکن حفظ الصحة الحاصلة و رد الصحة الزائلة معها بقدر الامکان یعنی
طب دانستن قانونی چندست که بآن قوانین حفظ صحتی که حاصل باشد ممکن بود و اگر زایل شده باشد باز توان آوردن بآن قوانین بقدر امکان اکنون مناسبت
میان لغة و اصطلاح آنست که نقل کردن طب باین قوانین بسبب احتیاج طبیب است باین قوانین تا وی را مهارتی تمام حاصل شود یعنی حذاقت و باید که اثرا همچو عادت
و طبیعت خود سازد تا آن حذاقت و مهارت حاصل شود و یا آنکه آن قوانین مصلح بدن اند یا بسبب آنکه بعضی از معالجات که از آن قوانین در وجود می آید و بطریق
خرق عادت اثر آن ظاهر میشود گویا که مانند سحریست که از طبیب ظاهر میشود اینست مناسبتی که محققان این فن گفته اند میان لغة و اصطلاح طب اکنون بدانکه
آنچه مذکور است درین حد طب یکی علم است و او اعتقادی جازم ثابت است یا اعتقادی راجح دیگر قانون است و او لفظیست معرب رومی الاصل و معنی او مسطره است
و نقل کرده اند او را بامری کلی که منطبق باشد بر جزئیات تا شناخته شود احکام جزئیات از وی دیگر قید امکان حفظ صحت است و استرداد صحت زایله بقدر امکان و فایده این قید
آنست که تا طاعنی نگوید که اگر از طب حفظ صحت مطلقا حاصل شدی و استرداد صحت مطلقا ممکن بودی بایستی که طبیب هرگز مریض نگشتی و نمردی و باز بعضی از صحت
هست که ممکن نیست حفظ او و بعضی از مرض هست که ممکن نیست خوش شدن وی پس اگر قید امکان نبودی این اعتراض وارد شدی دیگر اگر کسی گوید که چون دفع موت
ممکن نیست پس چه فایده باشد در طب گوییم که از طب غرض دفع موت نیست بل که نفع وی حفظ صحت است و ازاله مرض تا مدت حیات بقدر امکان و ازین نفع بیشتر متصور
نیست که کسی از زمان فطرت تا انقطاع مدت حیات بصحت بگذراند بی رنجی و المی و قدر این نعمت را آن معلولی می داند که نه قوتی دارد که با مرض مقاومت کند و نه طبیبی که
وی را معاونت کند اکنون اگر کسی گوید که حق سبحانه و تعالی اگر تقدیر صحت کرده است پس هیچ احتیاج بطبیب نیست و اگر تقدیر مرض کرده است پس فایده

در طب نباشد گوییم در معارضه وی که حق جل و علا اگر سیری تقدیر کرده باشد پس هیچ حاجت بخوردن نباشد و اگر گرسنگی تقدیر کرده باشد پس در خوردن چه
فایده بود و همچنین اگر تقدیر سعادت کرده باشد پس حاجت بطاعت نبود و اگر تقدیر شقاوت کرده باشد پس فایده در طاعت نباشد و ازین نوع معارضها بسیار
می توان کرد که همه باطل و فاسد باشد دیگر درین حد صحت و مرض مذکور شده است هر یکی را فی الجمله تعریفی باید کرد تا مجهول نماند بدانکه احوال بدن انسان سه است صحة و مرض
و حالة ثالثه چنانچه مذهب جالینوس است اما نزد شیخ ابو علی دو است صحة و مرض و در تعریف صحة گفته است که هی ملکة او حالة تصدر عنها الافعال من الموضوع لها سلیمة
بدانکه ملکة کیفیتی نفسانی است که راسخ باشد یعنی ثابت و حال کیفیتی نفسانی است که راسخ نباشد پس چون مرض و غیر آن از کیفیات نفسانیه اند تمیز کرد صحت را از غیر بقول
یَصدُرُ عنها الافعال و آن افعال مثل جذب و هضم و ادراک و حرکت و مراد از موضوع لها بدن است و مراد از سلیمة که گفته است آنست که همه افعال شخص چنانچه سزاوار است
در وجود آید زیرا که صحت سبب آنست که هر فعلی که صادر میشود از عضوی که آن موضوع وی است بسلامت باشد و همچنان که قوتی که روح حامل اوست در آن عضو سبب نفس
فعل است صحت نیز سبب سلامتی فعل است پس مرض سبب ضرر فعل باشد نزد آنکس که مرض را ضد صحت میدارد و تعریف چنین میکند که المرض هیئة غیر طبیعیة فی البدن بها
یَصدُرُ جمیع الافعال بالذات مأوفة اما آنکس که مرض را عدم صحت میدارد و تعریف چنین میکند که المرض عدم ملکة او عدم حالة تصدر عنها الافعال من الموضوع لها غیر سلیمة و معنی این
آنست که افعال با آن مرض بسلامت نباشد بی آنکه افعال را ضرر رسیده باشد همچنانکه بعضی این توهم میکنند اکنون تعریف صحة و مرض چون فی الجمله معلوم شد بدانکه حالتی دیگر نزد
جالینوس هست که آن نه صحت است و نه مرض که آنرا حالة ثالثه می نامد و آن را بسه قسم کرده است یکی آنست که صحت و مرض هر دو در یک بدن باشند اما هیچ یک بغایه قوت
نباشد همچنانکه در ابدان اطفال و مشایخ و ناقهین است اما اطفال از برای آنکه قوی ایشان ضعیف است و حرارت غریزی ایشان مغمور برطوبات گشته است و بسیاری رطوبة
آن حرارت را فرو گرفته است و اما مشایخ از برای آنکه قوای ایشان در انحطاط و تنزل است و رطوبات غریبه بر بدن ایشان مستولی گشته است و اما ناقهین
و ایشان آن کسانند که از مرض برخاسته باشند و قوت تمام بحال خود نیامده باشد ایشان را زیرا که مقاومت با مرض کرده است پس ضعف لازم باشد ایشان را نیز دوم آنست که
صحت و مرض هر دو در یک بدن باشند در یک وقت و هر یک بغایت رسیده باشد لکن در دو عضو مختلف باشند مثل اعمی و اعرج یا در یک عضو باشند لکن در جنسین
متباعدین باشند مثل آنکه صحیح المزاج مریض الترکیب باشد یا بر عکس یا صحیح باشد در شکل مریض باشد در مقدار یا بر عکس یا در جنسین متقاربین باشند بآن معنی که در فاعلتین
که آن حرارت و برودت است صحیح باشند و در منفعلتین که رطوبت و یبوست است مریض باشند یا بر عکس یا صحیح باشد در شکل مریض باشد در مقدار یا بر عکس سوم آنست که
صحت و مرض هر دو در یک بدن باشند و در یک عضو لکن در دو وقت مختلف باشند و این منقسم بسه قسم است یا آنست که دایم باشد و آن چنان بود که بآن مزاج متولد شده باشد
یا اکثری باشد بآن معنی که آن مزاج وی را در اکثر اوقات باشد یا آنکه در وقتی معین بود مانند آنکسی که در تابستان مریض باشد و در زمستان صحیح بود اینست حالة ثالثه بر آنچه جالینوس ذکر
کرده است و اکثر اطبا اما شیخ الرئیس ابو علی به پنج قسم قسمت کرده است در کلیات قانون و ما درین مختصر اختصار کردیم برین از مباحث احوال بدن انسان تا طالب
مبتدی از مطالعه وی ملول نگردد و اگر کسی خواهد که استیفای این مباحث کند رجوع باید کرد بشروح کلیات و دیگر کتب از مطولات والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
اکنون دانستن سبب نیز ضروریست از برای آنکه هیچ مرض بی سبب نمی باشد و باز بتعریف سبب و عرض زیادتی اطلاع بر حقیقت مرض میشود پس بدانکه هر چیزی که موجب
ضرر فعل است یا بواسطه است یا بغیر واسطه آنچه بواسطه باشد آنرا سبب گویند و آنچه بغیر واسطه بود مرض باشد و آنچه تابع مرض باشد عرض گویندش اکنون تعریف سبب
که بحسب طب است آنست که گویند السبب هو ما یکون اولاً فیجب عنه حالة من حالات بدن الانسان او ثباتها یعنی که سبب چیزیست که در اول پدید آید یعنی بالذات
مقدم باشد یا بالزمان چنانچه قرشی و امام رحمهما الله تعالی ذکر کرده اند پس واجب گردد از آن چیز حالی از حالهای بدن انسان که آن صحت است و مرض و حالت ثالثه یا ثبات

حالتی ازان حالات و غرض از قید ثبات آنست که تا عام باشد سبب حافظ را و سبب موجد را و بدانکه اطبا سبب چیزی را میگویند که فاعل باشد در بدن انسان و باز سر
فاعلی را که در بدن انسان است سبب نمی گویند مثلا مرض فاعل عرض است در بدن انسان وی را سبب نمی نامند بلکه سبب چیزی را میگویند که در بدن انسان فاعل وجود
احوال ثلثه باشد و حفظ او و اعم از آنست که بدنی باشد یا غیر بدنی خواه جوهر باشد مثل غذا و دوا و خواه عرض باشد مثل حرارت و برودت اما عرض را گفته اند که هو شیء یتبع المرض یعنی عرض
چیزیست که تابع مرض باشد و او غیر طبیعیست زیرا که تابع امریست غیر طبیعی که آن مرض است لکن بدانکه آن غیر طبیعی یا مضاد طبیعی است بآن معنی که مثل او یافته نشود در
حال صحت یا آنست که مضاد طبیعی نیست یعنی مثل او در حال صحت یافت میشود مثال اول مثل دردیست که در قولنج بود زیرا که مثل او در حال صحت یافت نمی شود و مثال دوم مثل
سرخی رویی که در ذات الریه عارض میشود و آن سرخی بافراط بود اکنون مثال هر یک از سبب و مرض و عرض بنماییم تا معلوم گردد مثال سبب عفونت مثال مرض حمی مثال عرض
تشنگی و درد سر و تحقیق سبب و عرض این مقدار کافیست درین کتاب و اگر زیاده ازین خواهند در مطولات شروع کنند والله اعلم بالصواب اکنون شروع کنیم بشرح
آنچه مذکور شده است در جداول این کتاب بدان که از برای هر مرضی دوازده خانه وضع کرده است درین کتاب در خانه اول نام مرض است که نوشته است در دوم تعیین
مزاج صاحب آن مرض کرده است از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست سوم تعیین سن وی کرده است که کودک باشد یا جوان یا کهل یا شیخ چهارم
تعیین زمان کرده بآن معنی که این مرض در بهار میشود یا تابستان یا خزان یا زمستان پنجم تعیین جهات بلد کرده بآن معنی که این مرض بیشتر در جانب جنوب حادث میشود
یا شمال یا شرق یا غرب ششم تعیین سلامت و خوف کرده است بآن معنی که این مرض بسلامتست یا خوف دارد هفتم سبب آن مرض را گفته است هشتم علامت
وی را ذکر کرده است نهم تعیین استفراغی کرده است که مناسب آن مرض است دهم علاجی خاص ذکر کرده است که بسلامت ترین علاجهاست و آنرا اندر سر ملکی نام نهاده است
یازدهم علاجی آسان ذکر کرده است که همه کس را بآسانی میسر گردد و او را تدبیر سهل الوجود نام کرده است دوازدهم ذکر علاجهای عام کرده است از اشربه و معاجین
و انواع تراکیب و اغذیه و ضمادها و اطلیه و شیافات و غیر آن اکنون آنچه در خانه اول مذکور است نام مرض است پس واجبست تحقیق آن کردن از لفظ و معنی اما اگر بحدود
رسم هر یک تعرض میکنیم بتطویل می انجامد بسا که مبتدی و طالب را از کثرت کلام کلال واقع شود و از مطالعه آن متنفر گردد و باز در اکثر کتب طبیه این امراض محدود و مرسوم گشته اند
اگر اینجا نیز باز مذکور شوند مثل تکراری باشد و غرض آنست که بعضی از اصطلاحات خفیه معلوم شود و از الفاظ مشکله مبین و مفهوم گردد اکنون آنچه در خانه اول مذکور است
از صفحه اولی **حمی یوم** است و او لفظیست عربی بر وزن فعلی مضاعف ماخوذ از حم چنانکه گویند حم الرجل بصیغه مجهول فهو محموم یعنی تب گرفته شد آن مرد و محموم تب گرفته
شده باشد و مثل این لغت را بنای فاعل نیامده است مانند مزکوم و مجنوب و مسلول و مجذوم و مشغول و ازین قبیل بسیار است همه مبنی للمفعول اما ترکیب یوم با حمی بجهة آنست
که این تب بیشتر در یک روز منقضی میشود و مریض از آن خلاص میگردد و ازین جهة است که این تب را بزبان یونانی افیمارس میگویند زیرا که او مشتق است
از اسم حیوانی که آن حیوان در یک روز هم زاییده میشود و هم می زاید و زندگانی و معیشت خود را در یک روز همه تمام میکند و می میرد سبحان الخالق المحیی الممیت آباد انکه این حمی
بیشتر آنست که در یک روز زائل میشود و گاه باشد که از آن بگذرد و بسه روز نیز برسد و جالینوس میگوید که حمی یوم بسا که تا پنج روز و هفت روز نیز درنگ کند و شیخ ابو علی
در کتاب چهارم قانون میگوید که حمی یومی که از تخمه و امتلا باشد گاه باشد که چهار دور یا هفت دور بگذراند و از حمی یومی بیرون نرفته باشد و لکن نبض او صحیح باشد پس معلوم شد که
حمی یوم تا پانزده روز درنگ می کرده است و فیه نظر دیگر **حمی غب** است و غب که در حمی اطلاق میکنند بآن معنیست که روزی باشد و روزی نباشد دیگر
شطر الغب است و این تبیست مرکب از بلغم و صفرا و معنی شطر نصف است و مراد از غب تب صفراویست و این تب هر روز می آید روزی که نوبت صفراست
سخت تر میگیرد و روزی که نوبت بلغم باشد سبکتر میگیرد و پس شطر بجهة این گویند که نصفی بلغم است و نصفی صفرا لکن بایستی که غب مقدم بودی بر شطر بعضی گفته اند که این غلط از ناقل است

یعنی آنکس که از زبان یونانی بزبان تازی نقل کرده است از برای آنکه زبان یونانیان نیز مثل زبان ترکان بوده است از حیثیت تقدم مضاف الیه بر مضاف
و آن مترجم تفرقه آن نکرده است و بعضی دیگر تاویل کرده اند و تصحیح این تسمیه کرده اند دیگر **حمی ربع** است و او عبارت از آنست که ابتدای نوبت دوم در روز چهارم
بود از نوبت اولی و آن چنان بود که یک روز گیرد و دو روز دیگر نگیرد تا آنکه در روز چهارم بگیرد دیگر **مواظبه** است و این تبیست بلغمی که نوبت او هر روز بود و معنی مواظبه
مداومت بود بر کاری و ازین جهة مواظبه گفتند این تب را دیگر **مطبقه** است و این تبیست که از خون زاینده شود و پیوسته لازم باشد و معنی اطباق نیز مثل مواظبه است
در دوام چنانچه گفته اند دیگر **حمی دق** است و این تبیست که پیوسته در گداختن و باریک شدن است و دقه باریکیست ازین جهة دق نام کردند دیگر **ذبول** است
و معنی او پژمرده شدنست و خشک و لاغر شدن دیگر **فلغمونی** است آنچه مشهور است بغا است اما محمد زکریا در باب قاف آورده است در جداول حاوی
و او را در لغه یونانیان اطلاق میکرده اند بر هر حرارتی و سوزشی که واقع می شده است در بدن لکن اطبا تخصیص کرده اند او را بورمی دموی از برای آنکه حرارت
لازم این ورم است پس اطلاق اسم لازم باشد بر ملزوم دیگر **نمله** است و او دانه خرد یا دانهای خرد بود که بیرون آید از بدن با سوزش تمام و باندک دردی
نرم نرم از جایی بجایی میکند مانند گذشتن مورچه و ازین جهة است که ویرا نمله می نامند و نمله مورچه بود در لغه عرب دیگر **حمره** است بحای مهمله و او ورمیست
صفراوی محض و رنگش سرخی روشن بود و این سرخی لازم اوست و ازین جهة است که حمره می گویندش و این اطلاق اسم لازم است بر ملزوم دیگر **سرطان** است
و او ورمیست سوداوی که آن سودا از صفرای سوخته حاصل شود و بارش بود و در هر عضو که ریزد رگها که در حوالی آن عضو بود پر گردد و در تسمیه وی دو وجه گفته اند
اول که مانند سرطان است در شکل از برای آنکه میان او شبیه است بجوف سرطان و آن رگها که از خون پر شده است بپایهای وی تشبیه کرده اند دوم آنست که این ورم
در هر عضو که بدید آید چنگ در وی زند و بپیچد مانند سرطان دیگر **سلع است و خنازیر** بدانکه سلع جمع سلعه است و او لفظیست عربی معنی او زیادتی است
که در بدن حادث شود مانند غده و چون او را حرکت دهند بحرکت در آید و او مقدار یک نخودی باشد و تا مقدار یک خربزه نیز میشود و در صحاح سرخسین مذکور است
اما خنازیر مثل سلع است در بیرون آمدن و در بالیدن نیز شبیه ویست لکن سلعه از گوشت جدا بود و معلق باشد چنانکه توان گرفتن وی را و از عضو جدا توان کرد و
خنازیر چنین نباشد اکنون بدانکه خنازیر جمع خنزیر است و خنزیر خوک است و وجه تسمیه خنازیر باین ورم چند نوع گفته اند یکی آنست که این علت خنازیر را بسیار میشود بجهة
حرص و شرهی که در خوردن دارد و آنچه خورد نیک هضم نشود پس این علت در وجود آید دوم آنست که خنازیر را بچه بسیار میشود و این علت را نیز غده بسیار بود
سوم آنست که گردن آن کسانی که این علت دارند مانند گردن خنازیر است از آن حیثیت که میل براست و چپ نمی توانند کردن دیگر **جدری** و
حصبه است و هر دو عربیست و جدری آبله باشد که اطفال را شود از بقیه فضلات طمث و حصبه دانهای خرد بود و سرخ مانند حب جاورس و متفرق باشد دیگر
جذام است و او عربی است و مشهور است **برص** نیز معلوم است **بهق** نیز ظاهر است **قوبا** عربی است بفتح واو و ممدود است و او علتی معروفست
و مونث است و غیر منصرف است اما بعضی واو را ساکن می کنند از جهة ثقل حرکت بر واو و چون واو را ساکن گردانند مذکر و منصرف میدارندش دیگر **جرب و حکه** است
و هر دو عربی است و مشهور **قمل** شپش است **شری** هم عربیست و او را از روی لغه بر دانهای خرد اطلاق کنند که با سوزشی سخت باشند چنانکه گویند شری جلده شرًی
حصف هم عربیست و معنی او جرب خشک است **ثآلیل و مسامیر** هر دو عربی اند و ثآلیل جمع ثولول است و ثولول را در لغه فرس آژخ گویند و او دانه خرد بود که از اندام
مردم بر آید و در انگشت بسیار شود و مانند عدسی بود اما مسامیر جمع مسمار است و مسمار میخ آهنین است و وجه تسمیه آنست که این علت عبارت از دانهای خرد بود بسیار
سخت و محکم باشد و سرش بزرگ بود و بیخش باریک و در اندرون عضو بود مانند میخ آهنین دیگر **نار فارسی** است و او دانهای خرد بود که از بدن بیرون آید و سرخ باشد

وچون برآید مثل زبانه آتش بود در تیزی وسوزش وطاؤوسی رنگ باشد اما وجه تسمیه بفارسی دو نوع گفته اند یکی آنست که این علت بیشتر در بلاد فارس میشود دوم آنست که علاج این علت را اول از کسی فرا گرفتند که او از فارس بوده است دیگر انورسما وام الدم است بدان که انورسما لغتی یونانی است ومعنی او سیلان دم است ودر عرف اهل طب ام الدم میگویند ویرا وسبب حدوث او آنست که شریان چون منخرق شود دیر ملتحم گردد اما جلد زود بهم می آید وملتحم میشود پس خونی که از شریان بیرون می آید میریزد در فضایی که میان شریان وجلد است از برای آنکه راهی نمی یابد که بیرون رود زیرا که جلد باهم آمده است وشریان باهم نیامده است پس آن ورمی که از و حاصل میشود آنرا ام الدم میگویند داء الثعلب وداء الحیة داء الثعلب آنست که موی ریخته شود از بدن اما اگر از جمیع بدن بریزد وپوست نیز برکنده شود آن مخصوص بداء الحیة باشد وآنچه در سر وریش وابرو حادث شود بغیر انسلاخ جلد آنرا داء الثعلب گویند ووجه تسمیه آنست که این هر دو علت هم روباه را میشود وهم مار را دیگر سعفه است واو عربیست وکودکان را میشود این ریشی چنانچه گویند سعف الغلام فهو مسعوف دیگر حزاز است وابریه وهبریه نیز گویند عربیست واو آنست که در موی سر وغیر سر مثل سپوس چیزی بود چنانکه گویند فی راسه هبریة کلف ونمش هر دو عربی اند وکلف از روی لغة چیزی را گویند که بر روی افتد مانند کنجد ونیز رنگی را گویند که میان سیاهی وسرخی باشد ونمش نقطهای سفید وسیاه را گویند از روی لغة واصطلاحی آنرا در کتب باید دید دیگر عرق مدینی است ووجه تسمیه این علت بمدینه بجهة آنست که این علت در مدینه رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار میشود دیگر داء الفیل است ووجه تسمیه مشابهة پایهای وی است بپایهای فیل در بزرگی دیگر داحس است واو ورمیست که در بیخ ناخن شود دیگر تعقف اظفار است ومعنی تعقف کج شدن است دیگر صداع است ومعنی او در لغة تیز درد سر است وشقیقه درد نیم سر باشد وشق شی نصف آن شی باشد پس تسمیه وی باسم محل باشد دیگر سرسام است طبری گفته است که این اسم فارسی است وتفسیر مرض راس است زیرا که سر معلوم است وسام بزبان فرس مرض را میگویند پس سرسام مرض سر باشد اما شیخ الرئیس میگوید که تفسیر او ورم سر است از برای آنکه سام ورم است شاید که این در فارسی قدیم بوده باشد اما اکنون مستعمل نیست باین معنی دیگر ماشرا است واو لفظی سریانیست وتفسیر او همان تفسیر فلغمونی است چنانچه معلوم شد پیشتر دیگر سبات است واو عربی است معنی وی خواب است واصل او راحتست کقوله تعالی وجعلنا نومکم سباتا وسهر معنی او بیداریست دیگر جمود است ومعنی وی بسته شدن است واین علت هرگاه که عارض میشود انسانرا بهر کیفیت که باشد همچنان محبوس میماند خواه ایستاده باشد وخواه نشسته پس تسمیه او باسم لازم بود دیگر سدر است ومعنی او از روی لغة تحیر بصر است پس تسمیه او باسم لازم بود دیگر دوار است ووی نیز مسمی باسم لازم است ومعنی وی گردیدن چیزی باشد چنانچه گویند دیر الرجل وادیر به دیگر صرع است واو در لغة افتادن است پس تسمیه بوی تسمیه ملزوم باسم لازم واو را ام الصبیان نیز میگویند از برای آنکه ایشانرا بسیار واقع میشود دیگر کابوس است وکبس از روی لغة انباشتن وپر کردن باشد وچون بخارهای غلیظ در جرم وبطون دماغ پر میشوند پس مناسب آنست که او را کابوس گویند دیگر مالیخولیا است ومعنی او بزبان یونانیان خلط سیاه است وبعضی گفته اند که معنی وی فزع است پس باعتبار معنی اول تسمیه باسم سبب باشد وباعتبار معنی ثانی تسمیه باسم عرض باشد دیگر قطرب است شیخ میگوید که قطرب جانوریست که بر روی آب می باشد وپیوسته حرکتهای مختلف میکند بسرعت وبی نظام وهر ساعت در آب فرو میرود وباز ظاهر میگردد وبعضی دیگر گفته اند که او جانوری دیگر است که هیچ از حرکت نمی ایستد اکنون این علت را بقطرب از برای آن میخوانند که صاحب این علت مانند اوست در اختلاف حرکات وسرعت وگاه پنهان شدن وگاه ظاهر شدن وشریف ادریسی گفته است که قطرب جانوریست که در شب روشنی میکند چنانکه بمشعله آتش ماند وشاید که این مرض مسمی بوی باشد بسبب ظاهر شدن مثل آن حیوان وبعضی گفته اند که او سعلاة است وسعلاة قبیح ترین غولان است وبعضی دیگر گفته اند که او گرگیست بی موی واز این جهة است که ذئب نیز می نامندش وعلة الذئب نیز میگویند از برای آنکه صاحب این علت مثل گرگ بانگ میکند وبر مردمان می جهد دیگر فالج است وخدر اما تسمیه بفالج از برای آنست که این علت

٥١

بدن را بدو بخش میکند نیمی صحیح ونیمی علیل ومعنی فلجت الشیء آنست که شق کردم آن چیز را بدو نیم وتسمیه خدر تسمیه ملزوم است باسم لازم زیرا که خدر در لغة فتور است واو لازم اوست دیگر لقوه است واو از روی لغة اسم عقاب است وتسمیه این علت بوی بجهة تشبیه صاحب این علت است بعقاب در فراخی کنار دهان وبعضی گفته اند که در بیکی کج در منقار وی است وبعضی دیگر گفته اند که او پیوسته می نگرد بسر او در جانبی دیگر است از نگریستن دیگر تشنج است وتسمیه وی باین علت تسمیه باسم لازم است دیگر رعشه است واو در لغة جنبیدن است پس تسمیه وی نیز باسم لازم بود دیگر حدب است وصاحب ویرا کوژپشت گویند وحدب در لغة بمعنی ارتفاع است از ارض وحدبه بفتح دال آنست که در پشت بود آن ارتفاع دیگر برده است ومعنی برده در لغة تگرگ است که آنرا حب الغمام میگویند ونیز واین علت نیز مانند اوست در شکل وصلابة از جهة این مشابهة مسمی بوی شده است دیگر کزاز است واو در لغة عدو بطی است وچون این درد سخت بود ودیر دفع شود باین مناسبت مسمی گشت بآن دیگر تحجر است وجسا ومعنی این هر دو ظاهرست از روی لغة دیگر کمنه است واو در لغة جربیست وسرخی چشم که از رمد مانده باشد دیگر شتره است واین علت مسمی بنفس حقیقت خود گشته است زیرا که شتر در لغة انقلاب جفن اسفل است دیگر شعیره است واین علت در شکل مانند جوی بود وبعضی گفته اند که این علت در شکل مانند شعیره کارد گران است وتوته پاره گوشت سرخ باشد که در اندرون پلک چشم آویخته باشد مانند توت از این جهة توته می نامندش دیگر قمل وقمقام است بدان که قمل بفتح وتخفیف شپش است وبضم وتشدید جانوریست خرد از جنس قردان بل که خردتر واو در لغة فرس سکو گویند وقمقام بفتح قاف خردترین قردان را گویند واو نوعی از شپش است که در بیخ موی محکم می چسپد ومفرد او قمقامه باشد دیگر رمد است ومعنی رمد الرجل آنست که برانگیخته شد وبهم برآمد پس تسمیه برمد تسمیه ملزوم باشد باسم لازم دیگر سبل است واو مسمی باسم لازم است وجوهری گفته است که سبل علتیست که در چشم شود مانند پرده که بتار عنکبوت ماند بارگهای سرخ دیگر ظفره است بفتح ظا وفا وضم وسکون نیز جائز است واین نزد اطبا مشهور است گویا که ایشان تشبیه بناخن میکنند در سفیدی ومحکمی واز این جهت است که در فارسی ناخنه گویندش دیگر طرفه ودقه است بدانکه اسم طرفه مشتق است از طرفه که بمعنی لطمه است یعنی طپانچه واین چنانست که چون طپانچه زنند بر چشم سرخ شود چشم از آن طپانچه پس سرخی که در ملتحمه حادث شود مطلقا آنرا باین نسبه کردند واین تسمیه باسم سبب باشد اما ودقه از روی لغة خاصه در مجمل مذکور است نقطه سرخ است وجمع او ودق است پس او نیز مثل طرفه بود وفرق میان هر دو از روی اصطلاح ظاهر است وحفر معنی حفر کندن است وچون چشم را از سبب ریش یا ضربه یا بثره گوی عارض میشود پس تسمیه باعتبار آن عروض بود دیگر غرب است وتسمیه وی باسم لازم است چنانچه گویند بعینه غرب در وقتی که اشک یا خون سیلان کند ومنقطع نشود دیگر شبکره است وجهر مراد از شبکره شب کوریست وجهر را روز کوری نیز گویند ووجه تسمیه ظاهر است وهر لفظی که عربیست ومشهور است محتاج بشرح نیست مثل زکام ونزله وسعال ورعاف وغیر آن اما آنچه فی الجمله خفایی دارد واجبست اظهار آن کردن مانند انتصاب وربو بدان که انتصاب از روی لغة راست بپای خاستن وبرداشتن بود وصاحب این علت نیز تا راست نه ایستد وگردن را برنه دارد نفس نتواند زدن وربو در لغة نفس عالی را گویند وصاحب این علت نیز احتیاج دارد بنفس کشیدن متواتر وچون نفس را تنگ برکشد از آن برنج میشود دیگر ذات الریه است وتسمیه این علت وذات الجنب وذات الصدر مجموع باعتبار محل است از برای آنکه علت در ریه وجنب وصدر است وهزل در لغة لاغریست بدن را وتسمیه این علت بوی بجهة آنست که لاغری لازم ویست پس تسمیه ملزوم بود باسم لازم دیگر بولیموس است واو جوع بقریست وتسمیه بوی بجهة تشبیه کردن جوع است بچیزی عظیم که آن گاو است از برای آنکه موس بزبان یونانی گرسنگی است وبولی چیزی بزرگ را گویند ومقصود از آن چیز بزرگ گاو است چرا که اهل فرس تشبیه جسم بزرگ بگاو میکنند اما آنکه بعضی میگویند که گاو را این علت میشود نیز چیزی نیست وآن سخن معتبر نیست دیگر وحام است بحای مهمله ودر لغة وحام ووحام بفتح واو وکسر واو اشتهای آبستن را گویند وآن چیزهای تیز وشور بود وچیزهای فاسد واین علت نیز مثل آنست پس تسمیه بجهة مشابهة

بود دیگر بَیْضَه است و تسمیه وی بنفس حقیقه اوست زیرا که بیضه در لغة مثل معنی اصطلاحی ویست چنانکه گویند بالرجل بیضة ای قیاً او قیام دیگر ذَرَب است واو در لغة فساد معده است پس تسمیه لازم بملزوم باشد دیگر زَلَق الامعا است وزلق در لغة لغزیدن بود پس تسمیه باسم لازم بود دیگر فُواق است و وجه تسمیه آنست که قعر معده درین علت ببالا میل میکند پس بجهة فوقیه قعر معده فواق میگویند ویرا دیگر زَحیر است واو نفس زدن باشد بسختی و چون در حین تبرز زور واقع میشود و نفس گرفته میشود پس تسمیه باسم لازم بود دیگر قُولَنج است در وجه تسمیه وی بعضی گفته اند که این علت عارض روده میشود که آنرا قولون میگویند پس قولنج از قولون مشتق بود دیگر ایلاوُس است و معنی وی المستعاذ منه است چنانچه قول بقراط است اما جالینوس در اغلوقن میگوید که معنی او یا رب ارحم است و این از غایة شدت مرض است که استعاذه میکند و احتیاج بترحم دارد و مُغص در روده است از روی لغة و معنی هم دیگر بواسیر جِثار است بواسیر جمع باسور است و باسور در لغة علتیست که در مقعد حادث میشود و جثار در لغة گرد اگرد دبر را گویند دیگر یَرَقان است و در صحاح می آورد الیرقان مثل الارقان و هو آفة تصیب الزرع و داء یصیب الناس دیگر فَتْق است و معنی وی شق شدن است پس تسمیه بنفس حقیقه وی بود دیگر قُرو است و معنی قرو آنست که پوست خصیتین بزرگ شود از جهة بادی که در وی بود یا آبی که در وی نزول کند در روده ها چنانچه در صحاح می گوید پس تسمیه وی بنفس حقیقت وی بود دیگر عِرق النَّسا بود بدان که نسا مقصور است و او رگیست که منشعب شده است از اجوفی که نازل است و کشیده است از جانب طول از مفصل ورک وی آید بخنصر قدم پس برین تقدیر تقدیر مضاف باید کرد چنانچه گوییم که وجع العرق الذی هو النسا و مناسب آنست که وجع النسا گویند لکن بعرق النسا مشهور شده است دیگر نِقرِس است واو عربیست جوهری گوید که النقرس بالکسر داء معروف اکنون آنچه مذکور بود درین کتاب از اسامی امراض از مشکلات ادبستن شد شروع کردیم در خانهٔ دوم بدانکه آنچه مذکور است درین خانه خروج مزاجست از اعتدال اعم ازانکه خروج در کیفیتی واحده باشد یا بیشتر پس تحقیق مزاج معتدل باید کرد اول تا مزاج غیر معتدل کما ینبغی محقق گردد و تحقیق ماهیة مزاج در جای دیگر باید کرد اکنون بدانکه مزاج بر دو نوع است معتدل و غیر معتدل و معتدل بر دو قسم است معتدل حقیقی و معتدل طبی اما معتدل حقیقی خارج مبحث است از برای آنکه آن موجود نیست چنانکه در محلش مبرهن شده است و غرض اعتدال طبی است پس بدانکه اگر بر ممتزجی که آن عبارت از بدن انسانست اعم ازانکه تمام بدن باشد یا عضوی از اعضای وی قسطی تمام از برسد از کمیات و کیفیات آن قسطی که سزاوار مزاج انسانی باشد آنرا اعتدال طبی گویند و مثال این باید نمودن مثلا واجبست که مزاج انسان نزدیک باعتدال حقیقی باشد تا حکم بر گرم و سرد و تر و خشک تواند کرد زیرا که حاکم باید که متساوی المیل باشد بطرفین و تا نفس ناطقه نیز متعلق شود بوی زیرا که او جوهری شریفست و متعلق نمیشود بهیچ چیز مگر آنکه آنچیز نزدیک باشد باعتدال و آنچه باعتدال حقیقی نزدیک نباشد نیز استعداد آن ندارد که نفس ناطقه را قبول کند و واجبست نیز که مزاج اسد گرم باشد تا دلیر و پیش رو باشد و مزاج ارنب واجبست که سرد باشد تا ترسنده و بددل باشد پس هر مزاجی بر آنچه سزاوار است اگر باشد معتدل باشد اکنون اول را اعتدال انسانی گوییم و ثانی را اعتدال اسدی و ثالث را اعتدال ارنبی چون این معلوم شد بدانکه غیر معتدل باین اعتبار آنست که کمیات و کیفیات تمام رسیده باشد بر ممتزج لکن نه بر قسطی که سزاوار باشد در مزاج انسانی و این هنگام چنان باشد که آن مزاج گرمتر ازان باشد که سزاوار است یا سردتر یا تر تر یا خشکتر و این چهار مفرد باشد و چهار دیگر مرکب است و آن چنان بود که در حرارت و رطوبت زیاده از آن باشد که سزاوار است یا در حرارت و یبوست یا در برودت و رطوبت یا در برودت و یبوست پس غیر معتدل باین معنی هشت قسم باشد اکنون بدان که درین خانه بحوث عنه خروج مزاج آن مریض است از اعتدال بیک کیفیة یا بیشتر والله اعلم بالصواب خانهٔ سوم آنچه در وی مذکور است سن است و سن عبارت از عمر است اینجا چنانچه جوهری میگوید و قد یعبر بالسن عن العمر پس سن شباب عبارت از عمر شباب باشد و او چهار است بحسب غالب افراد انسان یا بحسب اقلیم رابع و خامس نه بحسب مطلق انسان زیرا که اهل حبشه در سی سالگی پیر میشوند چنانچه شیخ در بحث مساکن ذکر میکند و وجه انحصار در چهار آنست

که بدن خالی از آن نیست که در تزاید است یا در تناقص یا نه در تزاید است و نه در تناقص پس اول را سن نمو میگویند و ثانی را سن انحطاط که آنرا کهوله گویند اگر تناقص وی محسوس نباشد و اگر محسوس باشد سن شیخوخت گویند و آن رابع باشد و ثالث را سن وقوف گویند اکنون بدان که سن نمو عبارت از زمانیست که رطوبة غریزیه وفا کند بحفظ حرارت غریزیه با زیادتی نیز در نمو و او را سن حداثت می نامند نیز از جهة قرب عهد بحدوث و سن صبا و فتیان نیز میگویند و او تا سی سالگی بود تقریبا از برای آنکه اثر نمو تا به بیست ظاهر است اما بعد از بیست تا نزدیک سی در حُسن و کمال و قوت و جلادت نیز می افزاید پس آن نیز نمو باشد بجهة افزودن اما سن وقوف عبارت از زمانیست که رطوبة غریزیه وفا کند بحفظ حرارت غریزیه تنها بغیر زیادتی و ازین جهة است که وقوف می نامندش زیرا که نه زیاد میگردد و نه کم و او را سن شباب میگویند از برای آنکه حرارت در وی قویست و مشتعل چنانکه گویند شبّت النار ای قویت و او تا سی و پنج باشد و سن انحطاط عبارت از زمانیست که رطوبت غریزیه در وی ناقص باشد از حفظ حرارت غریزیه اما آن نقصان محسوس نباشد و وجه تسمیه بانحطاط بجهة انحطاط بدن است و او تا شصت سالگی باشد اما سن شیخوخة عبارت از زمانیست که رطوبت غریزیه ناقص باشد از حفظ حرارت غریزیه نقصانی محسوس و او را سن ذبول نیز گویند و او تا آخر عمر است و آنچه مقصود ما است درین خانه ازین مقدمات حاصل است و استیفای باقی این مباحث در مطولات باید کرد و در خانهٔ چهارم ذکر ازمنه و فصول است بدانکه فصل از روی لغة و عرف چیزی را گویند که چیزی را از غیر جدا کند یعنی تمیز شی کند از غیر اعم ازانکه ذاتی باشد مثل فصل منطقی یا عرضی چون خاصه که نزد ایشان است اکنون چون ازمنه فصول اربعه متمیز بودند بعضی از بعضی با مور عرضیه مثل بودن آفتاب در موضعی مخصوص از فلک البروج یا مثل بودن هوا در آن فصول بکیفیة خاص این زمانها را فصول میگویند از برای آنکه بسبب آن فصول زمانی از زمانی متمیز میگردد زیرا که زمان ازان حیثیت که زمانست واحدیست که در طبع خود متحد است که با جزا ذاتی بعضی از بعضی منفصل نمیگردد پس تمیز بعرضی است چنانکه معلوم شد اکنون چون لفظ فصل محقق شد بدانکه فصولی که در اصطلاح اطبا است غیر آن فصول است که در اصطلاح منجمان است زیرا که نزد اطبا ربیع عبارت از زمانیست که احتیاج بپوشش تمام نباشد در ترویح نیز احتیاج نبود و در او ابتدای نشو اشجار بود چنانکه از اول حمل تا نصف ثور می باشد و خریف عبارت از زمانی باشد که مقابل او بود در ریختن برگهای درخت و غیر آن چنانکه از اول میزان تا نصف عقرب بود پس آنچه نزدیک بهار بود تابستان باشد و آنچه نزدیک خزان بود زمستان باشد پس تابستان و زمستان نزد اطبا بیشتر از بهار و خزان باشد پس تابستان مجموع زمان حار باشد و زمستان مجموع زمان بارد باشد والله اعلم بالصواب و در خانهٔ پنجم ذکر بلاد است که در طول و عرض واقع اند در آنکه هر سکنی از مساکن حاره و بارده رطبه و یابسه شرقیه و غربیه شمالیه و جنوبیه مقتضی کدام نوع از مرض است و اگر کسی خواهد که احکام مساکن علی التفصیل بداند باید که رجوع کند بمطولات و در خانهٔ ششم ذکر سلامة و خوف است و آنرا احتیاج بشرحی نیست و در خانهٔ هفتم ذکر سبب کرده است و تحقیق سبب پیش ازین کرده شد بعد از تعریف صحة و مرض و در خانهٔ هشتم علامة مذکور است بدانکه علامت را اطلاق بر حالتی میکنند که بآن استدلال بر حالت بدنیه کنند و علامت و دلیل در اصطلاح اطبا هر دو یکیست و علامت هم صحت را می باشد و هم مرض را بخلاف عرض که آن نمی باشد الا مرض را پس علامت دلالت میکند بر صحت و مرض و حالة ثالثه نیز بیکی از سه وجه یا بر امر حاضر یا بر امر گذشته که ماضی بود یا بر امر آینده که آن مستقبل بود اما آنچه بر امر حاضر دلالت کند و آنرا دال نیز می گویند مثل نبض است و قاروره و غیر آن آنچه ظاهرا دلالت کند که ازان استدلال بر مزاج حاضر کنند اما آنچه دلالت بر امر ماضی کند و آنرا مذکّر نیز گویند از برای آنکه ذکر چیزی میکند که گذشته است مثلا اگر نبض موجی باشد و بدن را تری باشد مثل نم دلالت کند که پیش ازین عرق کرده است و شاید که بر عرق آینده دلالت کند و میان این دو دلالت فرق آنست که اگر نبض موجی باشد و منخفض و ضعیف دلالت بر عرق سابق کند و اگر موجی و مشرف بود و عالی و قوت قوی باشد چنانکه با مرض برابری تواند کردن و دفع مرض کند از بدن دلالت بر عرق آینده کند و آنچه دلالت بر مستقبل کند

وانرا تقدمة المعرفة گويند و سابق العلم نيز نامند مثل آنست كه اگر لب زيرين بجهد ازان استدلال قي بايد كرد كه بعد ازين واقع شود بسبب اتصال سطح فم بسطح معده
چنانكه در تشريح مذكور است پس مراد از علامة استدلال حال بدن است بهر وجهي كه باشد و باقي اين مباحث در مطولات مذكور است و در **خانهٔ نهم**
بحث استفراغ است و او عبارتست از خروج فضول است بظاهر بدن اعم از آنكه بطريق دفع باشد يا بطريق اندفاع و آن فضله اعم از آنست كه فضلهٔ هضم اول باشد
يا دوم يا سوم يا چهارم **و خانهٔ دهم و يازدهم** تدبيراست بدان كه تدبير در لغة تصرف است و در اصطلاح اطبا مخصوص است بتصرف در اسباب ستهٔ ضروريه
و گاهي باشد كه تخصيص ميكنند بتصرف در غذا از جهة لطافت و غلظ و قلت و كثرت چنانچه ميگويند تدبير لطيف و تدبير غليظ پس علي اي حال سزاوار آن بودي كه بگفتي
علاج ملكي و علاج سهل الوجود تا شامل بدوا و اعمال يد شدي از براي آنكه تمامي امر علاج باين سه چيز است اول تدبير و آن تصرف است در اسباب ستهٔ ضروريه دوم استعمال
ادويه سوم اعمال يد پس هر چيزي كه اثر ميكند در بدن اعم از آنكه بكيفيه باشد يا ببقاي صورت يا بعدم بقاي صورت اعم از آنكه جسم بود يا غير جسم و اعم از آنكه آن اثر بالفعل باشد يا بالقوه
علاج بود مثلا دوا جسميست كه موثر كيفيه است در بدن با بقاي صورت نوعيه بخلاف غذا كه او موثر است بي بقاي صورة و نوم و يقظه و حركت و استفراغ مؤثراند
و جسم نيستند و استعمال نيز اعم از آنست كه داخل بدن باشد يا خارج تا شامل اضمده و اطليه و نطولات باشد و قي و اسهال و ادرار و رعاف و عرق و مانند اينها ازان
حيثيت كه استفراغ اند داخل اند در اسباب ستهٔ ضروريه و تصرف در آنها از جملهٔ تدبير بود اما بيرون آوردن خار و پيكان و استخوان و مانند آن از قبيل استفراغ
بود پس از جملهٔ تدبير باشد نيز و آب و هوا نيز از آن حيثيت كه فاعل كيفيه اند داخل در دوا باشند نيز والله اعلم بالصواب **و در خانهٔ دوازدهم** تدبير عام ذكر كرده است
و مراد علاج عام است چنانكه معلوم شد پيش ازين اكنون آنچه مذكور بود درين خانه همه را تلخيص بايد كرد تا احتياج بكتب متفرقه نباشد و آنچه مناسب اين محل باشد و مذكور نباشد نيز
درين كتاب ازين اصطلاحات همه را بياوريم تا اكثر اصطلاحات طبيه معلوم گردد درين كتاب **اشربه** بدانكه اسم شراب مطلق بر چيزي اطلاق ميكنند كه مست كننده باشد
اما **شراب ريحاني** دو نوع است يكي مفرد است و آن عبارت از شرابي خوش بوي باشد كه قوامش معتدل بود و شفاف باشد و اشقري رنگ بود و طعمش شيرين باشد
اندكي نه كهنه باشد و نه نو بود و مزاجش معتدل باشد و اين شرابست كه در حفظ صحت فرموده اند و بعضي گفته اند كه از براي آن ريحاني ميگويند كه در بغداد انگوريست كه نام او
ريحانيست و شرابي كه ازوي گرفته بوده اند متصف باين صفات بوده است نوع دوم مركب است و او آنست كه در عصير او قرنفل و جوزبوا و دارچيني و بسباسه و
عود هندي و لسان الحمل و بادرنجبويه و مانند اينها اندازند و بدانكه شراب از جهة زمان منقسم بچهار قسم است اول حديث است و او آنست كه بروي شش ماه نگذشته
باشد و او را مصطار گويند دوم متوسط است و او آنست كه شش ماه گذرانده باشد اما بسال نرسيده باشد سوم عتيق است و او آنست كه سال تمام كرده باشد اما بچهار
سال نرسيده باشد چهارم قديم است و او آنست كه چهار سال تمام گذرانده باشد **جمهوري** آنست كه آب در شراب ريزند و نيك بجوشانند و بعد ازان بگذارند تا برسد **شراب
مروق** شراب انگوريست كه بغايت صاف كرده باشند انگاه گذاشته باشند تا تمام برسد ديگر بدانكه جميع اشربه در منهاج البيان كه آن نيز از مصنفات
صاحب اين كتابست و در غير آن مذكور است احتياج بذكر آنها نيست اما بعضي از اسامي اغذيه كه در اكثر كتب مذكور اند محتاج اند بشرح بياوريم تا مجهول نمانند بدانكه
سميذ عبارت از نانيست كه گندم او را اول پاك كرده باشند و بعد از آنكه تر كرده باشند آرد سازند **حواري** بضم حا و تشديد واو آنست كه گندم را اول تر سازند
انگاه بكوبند تا پوستش برود آرد كنند **شوي** گوشتي را گويند كه در تنور معلق بياويزند **كردناك** گوشتي را گويند كه در سيخي از آهن يا چوب كنند و بر آتش
مي گردانند تا بريان شود **طباهجه** آنست كه گوشت را پاره كنند و در سر روغني كه خواهند بريان سازند **قليه** آنست كه گوشت را بريان كنند اول
در ديگ انگاه آب در وي ريزند و بجوشانند تا آب نماند و گوشت تر بماند انگاه سر تره كه خواهند در وي ريزند يا داروي گرم **ثريد** بانواع مي سازند و او چنانست كه

ترها و تخمها را بجوشانند با سركه انگاه ماهي يا چوجه مرغ و كبك و گوشت بره و بز و مانند اينها هر كدام كه خواهند در وي پخته سازند انگاه بردارند و بگذارند تا به بندد و منعقد شود **مصوص**
را نيز بانواع مي سازند و او عبارت از آنست كه اندرون مرغ را پر سازند از ترهاي گرم يا سرد و مانند آنها سداب است و كرفس و گندنا و كاهو انگاه بجوشانند در سركه و
بردارند **ملام** آنست كه ازين گوشتها كه ذكر رفت بجوشانند در آب تا پخته شود انگاه بيرون آرند و بر جاي پاك بگذارند تا آب وي برود انگاه از ان ترها كه ذكر
رفت بجوشانند در سركه انگاه آن گوشتها را در وي اندازند و بهم بياميزند و بردارند **آكال** آب چوجهاي مرغ باشد كه از گوشت صاف كرده باشند اما بايد كه در گوشتي
پخته باشند آن آب را كه با وي ترهاي تيز بوده باشد مثل برپهن و برگ چغندر و نعنع و اسفاناخ **مزورات** طعامي چند را گويند كه بي گوشت پخته شده باشند
اسفيدباجه عبارت از نخوداب است چنانكه در ديگ آب ريزند و گوشت و نخود و پياز و بعضي گفته اند كه اندك برنج نيز در وي كنند و شوربا را اسفيدباجه
گويند **رواصير** ترها باشند كه بپزند انگاه در چيزهاي ترش اندازند مانند سركه و آب غوره و آب سماق و آب انار **بوارد** بيخهاي ترها بود كه بپزند انگاه در سركه اندازند
مثل بيخ چغندر و جزر و شلغم و كدو **مري** مشهور است بجهه آنكه از مراره است لكن عامه تخفيف ميكنند شين را و او چيزيست كه از نان و آب و نمك و پودنه و شونيز
سازند چنانكه نان را بسوزانند و در خم اندازند با اين حوايج مذكوره و در آفتاب تابستاني چهل روز بگذارند تا برسد پس صاف كنند و آن آب را مري گويند **كوامخ**
بانواع بود و اصل همه آنست كه آرد فطير برشته كنند و از ان گردها سازند و در كاه پنهان كنند چهل روز تا سبز شوند انگاه شير تازه دوشيده بر وي ريزند و در
آفتاب بپرورند و هر روز بجنبانند و ازان شير باز تازه بر وي ريزند هر روز مكرر اين عمل كنند و چون در رسد بردارند از آفتاب و از شونيز و انجدان در وي ريزند
و همچنين بادروج و فلنجمشك و نعنع و مانند اينها از ترها و تخمهاي تيز اندازند **صحناة** آنست كه ماهيهاي خرد كه آنرا ربيثا گويند در آفتاب تابستاني نهند تا گنديده شوند
و انگاه تخمها در وي ريزند و بردارند و آنرا ماهيابه گويند در عجم **خل زيت** آنست كه نان را پاره پاره كنند و ترها را نيز پاره كنند و در وي اندازند مانند كاهو
و گشنيز و خيار و برپهن و قند را بگذارند در سركه يا آب انار و مانند او بحسب حاجت و در آن نان ريزند انگاه زيت يا روغن بادام يا روغن كنجد در
وي ريزند و هر روغني كه مناسب بود **مطجنه** آنست كه گوشت را بپزند بي آب و بعد از طبخ اندك آبي بر وي ريزند و بسيار بپزندش انگاه سركه
اضافت كنند يا مثل وي و اگر خواهند تخمها نيز اضافت كنند **ماء النخاله** آنست كه آب در سبوس ريزند و بسيار بپزندش انگاه صاف كنند و بجوشانند
تا غليظ شود **توابل** آنست كه طعام را خوش بوي سازد و در ديگ را نيز مثل نمك و سركه و خردل و زعفران **ابازير** بعضي ترا است مثل گشنيز و نعنع كه تر
تر باشند و بعضي خشك است مثل گشنيز خشك و زيره و كرويا **افاويه** داروهاي خوش بوي باشد مثل قرنفل و دارچيني و خولنجان والله اعلم بالصواب
شرح اسامي ادويهٔ مركبه بدان كه الفاظ اين دواها عربي اند **انبجات** در اصطلاح اطبا چيزي را ميگويند كه در شكر و عسل پرورده باشند
مانند كلنگبين و بنفشه پرورده در شكر و عسل **مربيات** نيز مثل انبجات اند و استاد ابو الفرج هندو در مفتاح الطب آورده است كه انبجات
همان مربيات اند و مفرد وي انبجه است و او فارسي بوده است معرب گشته است و اصل وي انبه است يعني آميختن با هم **جوارشن** يعني هاضوم
و او معرب گوارش است **معجون** بدان كه هر چيزي را كه بسرشند معجون گويند و فرق ميان معجون و جوارشن آنست كه معجون تلخ مي باشد و شيرين مي باشد و خوش
بوي و ناخوش بوي نيز مي باشد و جوارشن نمي باشد الا خوش بوي و خوش طعم **اقشرجات** همان ربوب است و اقشرج فارسيست معرب و معني وي افشرده است
كه عبارت از عصاره بود بعربي اما رب نباشد كه انرا به پزند تا غليظ شود **اضمده** جمع ضماد است و او داروي چند بود كه با هم بياميزند و بروغن و غير آن تر سازند و
بر عضو اندازند **اطليه** جمع طلا است و او نيز مانند ضماد است و فرق ميان اين دو آنست كه ضماد غليظ تر است از طلا و بدست مي توان عمل كردن بوي بخلاف

ضماد که وی در دست مساعدت میکند و روان نباشد اکحال نامهای داروهای چشم است بشرطی که خشک باشند آن داروها ذرور داروهای خشک را گویند که در
چشم پاشند یا در ریشها و جراحتها و سرمه برین وزن باشد ازین اصطلاحات مفتوح الفا بود بروزن فعول که از برای مبالغه آید برود دارویی باشد که از برای خنک ساختن
چشم ساخته باشند لعوق آن چیز باشد که آنرا بلیسند وجور آن باشد که در دهن ریزند لدود آن بود که در یک طرف دهن ریزند غرور آنست که بآن غرغره کنند
سفوف آنست که در دهن اندازند مانند قاووت که ترکان گویند تمیچه نیز مانند سفوف است لکن مقدار وی چون لقمه باشد مضوغ آن باشد که بخایند مانند مصطکی که در
گیرند و خایند که ترکان آنرا چینمق گویند مضموض آن بود که بآن مضمضه کنند قطور آن باشد که در بینی چکانند یا در گوش یا در احلیل از روغن و آب و هر چیزی که سیال باشد
سعوط آن بود که در بینی چکانند نشوق آن بود که به بینی بر کشند تا بخار آن چیز یا بوی وی به بینی بر رود نشوع بعین غیر معجمه و بغین معجمه نیز آن چیزی باشد که در بینی ریزند
نفوخ آن بود که در بینی و حلق دمند از داروهای خشک شموم آن بود که او را بوی کنند از گلها و ریحانها و روغنها عطوس آن چیزی را گویند که عطسه آورد غسول
آن بود که بدن یا عضوی از بدن بآن بشویند صبوب آنست که بر عضو ریزند نطول آبی را گویند که در و داروها بجوشانند و آن آب را بر عضو ریزند و اطلاق
میکنند بر آبی گرم نیز که در و دارو نجوشیده باشد و نیز اطلاق میکنند بر پشمی که آن پشم را در آبی که در وی دارو جوشیده فرو برند و بر عضو اندازند سکوب آن بود که بر عضو
ریزند از آب یا روغن و مانند اینها اندک اندک کبوب آن بود که دارویی چند بپزند و سر بخار آن دارند نثور آن بود که بر ریشها و جراحتها پاشند از داروی
خشک لکاد آنست که چیزی را گرم کنند و بر عضو نهند خواه آن چیز پاره گرباس باشد و یا سبوس و نمک بود و مانند آن همه را لکاد گویند اقراص عبارت از داروی
چند است که بکوبند و قرصهای خرد سازند یا بزرگ و قرصه نیز گویند اعم از آنکه مسهل باشد یا قابض و مطبوخ آب داروی چند بود که بجوشانند و غرض از
وی تلیین طبیعت بود و اسهال وی حب آنست که وی را بر صورت دانه سازند اعم از آنکه گرد باشد یا دراز یا پهن یا خرد یا بزرگ و او را بجهة سعال
می سازند و بجهة تطییب دهن می سازند و بجهة اسهال نیز می سازند و بنادق جمع بندقه است و او از حب بزرگتر بود چنانکه مانند فندقی باشد شیاف
اسم چیزیست که در مقعد بردارند و از برای داروی چشم نیز می سازند و بلوط و بندقه و فتیله همه مثل شیاف از جهة برداشتن بمقعد لکن اگر بسیار دراز باشد
آنرا اسبار گویند و معنی سبار میل بود اما فرزجه مخصوص است بزنان که آنرا از پیش استعمال کنند و جمع شیاف شیافات بود و جمع فرزجه فرازج والله اعلم بالصواب
اکنون آنچه در خانه دوازدهم مذکور بود از اصطلاحات طبیه تمام مشروح شد و آنچه مناسب بود از اصطلاحات طبیه و درین کتاب مذکور نبود نیز گفته شد پس
شروع کردیم بترجمه آن قواعد که در آخر کتاب آورده است صاحب این کتاب رحمه الله میگوید که سزاوار آنست که ختم این کتاب کنیم بر ذکر مقدمه چند که برعایت آن مقدمات
علاج و عمل باحسن وجوه کرده شود و هر تدبیری که از آن مستنبط گردد صواب باشد و از جمله آن قواعد یکی آنست که معالج در وقت علاج باید که رعایت نوع آن
مرض کند مثلا اگر صداع باشد تحقیق کند که آن صداع از سوء مزاج حار است یا بارد یا رطب یا یابس دموی است یا صفراوی یا بلغمی است یا سوداوی و مانند اینها
از آنچه مذکور باشد در کتب معتبره و بعد از آن تحقیق سبب آن صداع نیز کند و تحقیق قوت مریض کند از روی حدس و همچنین تحقیق مزاج طبیعی وی کند و مزاجی که خارج از
طبع باشد یعنی تحقیق مزاجی که در حال صحت داشته باشد کند و تحقیق مزاجی که از صحت بیرون رفته باشد کند و چون معلوم شد که مزاجی که غیر طبیعی است مرض است لکن باید دانستن که
آن غیر طبیعی گاه بود که مضاد طبیعی بود بآن معنی که مثل او در حال صحت یافت نشود مثل قولنج که در حال صحت یافت نمی شود و گاه بود که مضاد نباشد مانند سرخی روی که در ذات
الریه باشد زیرا که مثل وی در حال صحت یافت میشود دیگر باید که سن مریض را معلوم کند و تحقیق سن مذکور شد پیش ازین و همچنین تحقیق عادت مریض کند در حال صحت بسا که آن
مرض بسبب ترک عادت شده باشد دیگر تحقیق وقت که حاضر باشد بکند از اوقات سال و تحقیق حال هوای بلد مریض نیز بکند و این مقدمات نیز مذکور شده است پیش ازین

اکنون چون تحقیق نوع مرض کرده باشد یا سبب باید که علاج بضد کند یا بچیزی که قائم مقام آن بود زیرا که غرض ازاله مرض است بهر وجهی که متصور است و بدانک
ضد شی منافی آن شی است و خلف اوست نیز بآن معنی که بدل آن چیز بود مانند حرارتی که نتوان یافت الا از فقدان برودت دیگر باید که درجه مرض را با درجه دوا موازنه کند
و نیک بسنجد بهر یک مثقال که مزاج از صحت بمرض در آمده باشد باید هر که دوا نیز بیش و کم نباشد از آن و این قیاس عقلی و حدس صناعی ممکن بود دیگر در باقی امور مذکوره نظر
کند اگر بعضی معاون مرض باشد در مقدار دوا بیفزاید بحسب آنچه در مرض زیاده شده باشد و اگر مجموع یا بعضی معاون دوا باشند چنانکه برابری کنند بمرض آن مقدار کم کند
از دوا و نتایج این امور بعد از رعایت این شرایط بود و در رعایت مقدار و کیفیات آن نیز و از آن جمله یکی قوتست که آنرا رعایت کردن واجبست و باید دانستن که حفظ قوت از علاج
مرض بهتر است زیرا که زوال مرض بسبب قوتیست که از مبدا فیاض فائض شده است در بدن و بدان که قوت را با مرض سه حال است یکی آنست که قوت از مرض اقوی
بود پس این هنگام آن قوت قهر میکند مرض را و هیچ حاجت بمعاونت طبیب نیست و ازین جهه است که بسیاری خلاص میشوند از مرض بی علاجی و طبیبی دوم آنست که
قوت ضعیف تر باشد از مرض پس مرض غالب میشود و قهر میکند قوت را و این موجب تلف شدن است پس این هنگام احتیاج بطبیب ضروری باشد سیوم آنست که
قوت برابر مرض باشد اکنون هرچند که قوت مساوی مرض است لکن از شر مرض غافل نباید بودن که ناگاه بر قوت زیادتی نکند پس احتیاج بطبیب درین وقت
بجهه آنست که قوت را بر حال خود نگاه دارد اگرچه که احتیاج بآن مرتبه نیست که قوت ضعیف تر بود از مرض دیگر باید دانستن که قوت را برأس المال تشبیه کرده اند
و مرض را بربح چنانکه قوت سرمایه بود و مرض سود و طبیب را بتاجر پس تاجر ماهر آنست که جهة سود را به بیند که درین جا عبارت از علاج مرض است اگر در آن زیان کار است
باید که در آن مباشرت ننماید و اکتفا بحفظ قوت کند که عبارت از راس المال است دیگر قوت را تشبیه بتوشه مسافر کرده اند و مرض را بقدر مسافت که در سفر است
و آخر مرض را بمقصد یعنی آن موضعی که قصد سفر بجهة آن بود و صاحب عقل باید که در ساز سفر مسامحه ننماید و توشه آن سفر را بقدر دوری راه بردارد تا بمقصد و مقصود برسد
و در میانه برنج در نیفتد و سلامت بماند و ازین جهه است که اگر قوت قوی است صاحبش باقی می ماند تا آخر مرض بسبب مقاومت قوت بمرض و از مرض خلاص میشود و اگر
قوت ضعیف شود پیش از تمام شدن مرض خوف هلاک شدن باشد پس در حفظ قوت کوشیدن تقصیر نباید کردن و در زیادتی آن باید کوشیدن و ازین جهه است که گفته اند
جمهور اطبا که اگر تدبیر مرض بغذا ممکن بود ملتفت بدوا نشوند و اگر بدوای خفیف ممکن بود بدوای قوی ملتفت نشوند و اگر بدوای مفرد مقصود حاصل شود دوای مرکب
نه بندند از برای آنکه غرض ازاله مرض است پس تا باسهل ممکن باشد و میسر شود باصعب علاج نکنند دیگر باید که استعمال دوای غریب نکنند مادام که تصحیح تجربه او نکرده باشند
و تا منفعت او نیز غالب نباشد بر ظن استعمال آن نکنند و باید که اعتماد بر کسی نکنند که او از اصول و فروع این فن کما ینبغی نداند و پیش استاده این فن تطبب نکرده باشد و زنهار که بر
تجربه او اعتماد نکنند که آن خطا است زیرا که تجربه این علم بدون نفس این علم ممکن نیست در مدت عمر قلیل که انسان راست و نیز خطایی که آن جاهل کند نداند که منشا آن خطا
از کجاست و ضلالت او هر روز در تزاید بود و گاه باشد که از روی اتفاق صواب نیز واقع شود لکن هیچ عاقل آنرا اعتبار نکند زیرا که مع الخواطی سهم صائب بخلاف
آنکه عالم است که اگر از وی خطایی در وجود آید زود متنبه گردد و داند که منشا آن خطا از کجا بوده است و بهمان یک خطا صاحب تجربه باشد همه عمر پس بهر حال
واجب باشد منع جهال کردن از روی شرع و عقل همچنانکه در تمام عراق و خراسان و ماوراء النهر منع میکنند و در غیر این بلاد مذکوره رعایت این امر کلی نمی کنند و بر این هیچ
مطلع نگشتم که علمای اسلام و ائمه دین رضوان الله علیهم اجمعین چرا متعرض این امر شنیع نمیشوند اگرچه که در آن بلاد مذکور نیز این امر مفوض است بطبیبی عالمی که رئیس باشد
لکن بی اذن شرع نیز نیست والله اعلم بالصواب و همچنین باید که اعتماد بر تجربه زنان نکنند از برای آنکه تجربه ایشان نیز مثل تجربه آن جهال است بجهه آنکه گاه باشد که
علاج ایشان نیز موافق افتد بر سبیل ندرت و هر کسی را که فی الجمله درکی و عقلی باشد اخذ نادر نکند و ترک دائم اما محمد ذکریا میگوید که ان من شان الناس حب تعجب الناس من

احادیثهم لمن اجل ذلک یتحفظون النوادر و یشنون الدوائم فیقولون تخلص فلان من علة کذا بکذا و استهان فلان بمن فلان فلم یحدث به شیء و عولج فلان فکیت
فلم ینجع فیه و نحو ذلک فیما یزید فی استعمال قوانین الطب علی حقیتها و صدقها و لیس ینبغی ان یترک القوم للشیء و لا الدائم للنادر و انگاه میگوید که بسیار حکایتها و حالها
از زنان شنیده و دیدم و از آن بسیار برنج اندر شدم و از آن جمله یکی آنست که روزی حاضر بودم نزد محمومی که ویرا تبی تیز بود و عورتی درآمد و گفت که ازین نوع تب بسیار
دیده ام و هرچند که بعلاج اطبا کار کردند هیچ سود نداشت تا من ویرا سیاه دانه و عسل بخورانیدم خلاص نشد و این علاجیست مجرب انگاه آن مریض فرمود تا آنچه
وی گفته بود حاضر کردند و من چندانک منع کردم هیچ سودی نداشت و از آن ممتنع نشد و چون لختی از آن بلیسید و ساعتی از آن بگذشت تأثیر و تأثر میان جواد (?) طبیعة
واقع شد همان روز در آن ساعت هلاک شد و بسخترین جان کندنی بمرد و دیگری صاحب شوصة را روغن و عسل بخورانید و او نیز مانند وی هلاک شد و ازین نوع حکایات
بسیار می آورد و انگاه شکایت بسیار ازین فن میکند و میگوید که این فن متعسر است از آنچه انسان محتاج است بوی زیرا که بسیار علتهاست که آنرا علاج نیست
و بسیاریست که علاج آن صعب است بسبب آنکه کهنه شده است نه دوا اثر میکند و نه طبیعت بدفع وی مشغول میگردد و بیشتر مردم از آنند که خلط و خبط بسیار
میکنند در غذا و حرکات بدنیه و نفسانیه و غیر آن از سته ضروریه و می خواهند که همیشه تن درست باشند و قوت باشد و مریض نگردند و چون مرضی طاری گردد زود
خوش گردند از آن و اگر برخلاف مدعی ایشان بود تشنیع کنند و شکایت از طبیب و ازین جهت است که هیچ طبیبی نیست که او ممدوح بود نزد جمیع اعلا از برای آنکه هرکس که
نفع یافته باشد شاکر است و آنکس که منتفع نباشد شاکیست پس چگونه باشد حال ما که دائم معاشریم با اینها و ازین حکایتها بسیار آورده است و بیشتر شکایت از عورات کرده است
که بزبان آوری می فریبند و اغوا میکنند مرضی را و سعی که طبیب میکند همه را ضایع میکنند و هر خطا که واقع میشود همه از طبیب می دانند دیگر بدان که صاحب این کتاب میگوید که
در داروی کار دادن تعجیل نباید کردن تا آنچه قی آورند باشد مثل آن مگر بسیار ضرورت شود و پس رعایت شرائط آن بقدر امکان واجب بود اکنون اگر قوت قوی باشد
و سن شباب باشد و اعتدال هوا بود و ضرورت باشد مبادرت توان کردن بمسهل و مقیئ لکن باید که استفراغ بقدر حاجت باشد و اگر قوت میانه حال باشد
مسهل نیز متوسط باید و اگر ضعیف باشد مسهل مناسب نبود مگر بعد از آنکه تقویه و انعاش قوت کرده باشند بغذاهای موافق و بویهای خوش و هر مرضی که
ذکر استفراغ وی شده است درین کتاب مشروط بشرطی چند است که اگر آن شروط رعایت نکنند استفراغ صواب نباشد و آن شروط اینها اند ظهور امتلا
و قوت قوت و اعتدال فصل و اعتدال بلد و سن شباب زیرا که استفراغ کودکان و پیران خطر است و باید نیز که بسیار لاغر و نحیف نباشد دیگر باید که آن کس را
هیچ در شکم درد نبوده باشد که ناگاه بسبب مسهل باز عود نکند و باید که مسهلی دهند که خاص باشد بآن خلط موذی چنانک از میان اخلاط همان خلط را از بدن بیرون آورد
پس مناسب نباشد که بوی چیزی اضافت کنند که آن استفراغ خلطی کند که مخالف خلط مستفرغ باشد و هیچ ضرر نباشد از وی و اگر این امر رعایت نکنند مضرت عظیم
بوی رسد پس گاه که قوت نباشد استفراغ نشاید کردن و اگر تابستان باشد هوایی که محیط مریض باشد خنک سازند بصنعت انگاه مسهل دهند و بدانکه خطر مسهل در زمستان
کمتر است از تابستان و اگر در آن حین احتیاج بمسهل شود باید که در جایی گرم دهند و در سردسیل و گرمسیل نیز همین حکم است اما کسی که نحیف و ضعیف باشد استفراغ او کرده
بود و اگر از روی ضرورت مسهل دهندش باید که اندک دهند و بعد از آن غذاهای خوب دهند که سریع الهضم بود و اما کودک و پیر را در حین ضرورت بچیزهای لطیف سبک استفراغ جائز
یا بحجامت اگر استفراغ خون ضرورت شود اینست قول صاحب این کتاب اما بدانک همچنانک پیش از دو سالگی حجامت جائز نیست بعد از شصت سالگی نیز
رخصت حجامت نیست بخلاف فصد که بعد از شصت جائز است پس این محل جای تأمل باشد از برای آنک سن شیخوخه بعد از شصت می باشد همچنانک پیش ازین
مذکور شد دیگر بدانک اگر در بدنی دو مرض واقع شود که هر یک ضد دیگری بود و تدبیر این ضد تدبیر آن باشد پس سزاوار آن بود که اول قصد علاج مرضی کنند که ضرر او بیشتر بود و بر قوت

گران تر باشد لکن اهمال آن مرض دیگر نکنند و اگر کسی را عرضی واقع شود از مرضی و تدبیر آن عرض ضد تدبیر آن مرض بود و حال آنکه آن عرض مضعف قوت بود پس بعلاج عرض مشغول
باید شد اول نه مرض و چون زائل شود عرض یا فی الجمله ساکن شود بعد از آن بعلاج مرض مشغول باید شد مثلا اگر کسی را قولنج باشد و دردی سخت عارض می شود از آن قولنج باید که اول
تسکین آن درد کنند بمخدرات و اگرچه که آن مخدر موجب زیادتی قولنج است لکن دفع آن درد میکند که مضعف قوت است و چون درد زائل گردد بعلاج قولنج
مشغول شوند دیگر اگر مریض را قوت آن نباشد که عرض حال خود کند در تعبیر عاجز بود باید که تحقیق حال وی کند طبیب از کسان وی سوال کند و درین باب تقصیر نکنند تا در علاج خطا نکنند
دیگر اگر در عضوی مرضی باشد و محقق نباشد که از حرارتست یا برودت یا رطوبت یا یبوست مناسب آنست که امتحان کنند بآن که آن عضو را گرم سازند بچیزی که گرم باشد بالفعل
یا سرد یا تر یا خشک تا معلوم شود که از کدام نوع است و این طریق تجربه را خطر نبود و تلافی آنچه دریافته باشد از کیفیه مضاده سهل باشد دیگر اگر بر علت طبیب را توقف نباشد و هیچ طریق در
نیابد نه بحدس و نه بطریقی از طرق معرفت پس سزاوار آن بود این هنگام که هیچ تعرض بعلاج نکند و تبدیل مزاج نکند و هیچ استفراغ خلطی نکند پس تدبیر آن باشد که حفظ قوت کند
بغذای معتدل و اگر مریض را اشتهای طعام نباشد باید که غذا اندهد بشرطی که قوتش قوی باشد و اگر ضعیف باشد باید که غذا دهد ویرا اگرچه اشتها نداشته باشد و برین تدبیر
اکتفا کند و صبر کند تا مرض محقق شود زیرا که عمل اندک که بادی استواری باشد بهتر از آنست که عمل بسیار بود و با شبهه بود و پس سزاوار آنست که طبیب را سعی و جهد بران باشد که
بدوایی مجرب که نافع باشد علاج کند که اگر نفع نیابد از آن نباید که بدوایی غیر مجرب علاج کند و از مضرت وی با امن نباشد دیگر باید که مریض را منع کند از آرزوهای زیان کار از غذا و غیر آن
و بترساند ویرا از مرضهای امتلا که از خلطهای فاسد پدید آید مانند مفاصل و استسقا لکن منع غذا از روی که داشته باشد در مرض استفراغ مانند دق و سل نکند و پیوسته
تقویة دل کند و بشارت دهد ویرا بر عافیت و رستگاری از مرض و غذاهای موافق دهد دیگر اگر مریض اشتهای چیزی داشته باشد بسیار منع کردن مناسب نباشد
بل که اندکی از آن مشتهای وی باید دادن و وعده بسیار آن نیز کردن لکن تعدیل آن اندک باید کرد اگر احتیاج بتعدیل داشته باشد و این از برای آنست که آنچه اندک است خلط را
زیاد نمی کند و مزاج را نیز دگرگون نمی سازد و پرهیز هرچند نیکوست لکن نه سرپرهیزی از برای آنک اگر مطلقا منع مریض کنند و از آنچه طلبد اندکی ندهند بسا که حرص و شره غلبه کند
و بسیاری از آن بخورد و از آن مضرت بسیار بوی رسد دیگر اگر دو نوع دوا باشد که نفع ایشان یکی بود و میل و رغبت بیکی باشد و بدیگری نباشد باید که بآنچه رغبت کند آن دهند بوی
و اگرچه که نفع وی کمتر بود از آن دوای دیگر از برای آنکه نفع آن که طبیعت بآن دوا میل میکند بیشتر است زیرا که اگر نوعی مناسبت و ملائمة نبودی طبیعت را بوی رغبت بوی نکردی و اگر
نوعی منافرت نبودی طبیعت را بآن دوای دیگر از وی تنفر نکردی دیگر اگر کسی را احتیاج بمسهل شود و داروی بدطعم کریه بوی نتوان دادن مثل ملوک باید که آنچه خوش خوار و خوش طعم باشد
بدهند مثلا اگر خواهند که مسهل صفرا بدهند شراب گل بکرر دهند با برف یا محموده را در لوزینج نهند یا در جلاب حل کنند و مانند آن و بدهند یا در میان آلو نهند و بدهند و اگر خواهند که
مسهل خلط غلیظ بدهند باید که تربد تازه سفید مجوف محکوک را در میان آنچه ذکر رفت بنهند و بدهند و غاریقون نیز مثل تربد باشد درین امر و اگر خون زیاده شده باشد فصد باید کرد بشرطی که
نیشتر تنک باشد و باریک و نرم بود و بروغن چرب کرده باشند و نیز موضعی اختیار کنند که گوشت کمتر داشته باشد و در زمستان آب گرم تکمید کنند تا درد کمتر باشد و چون
این قواعد دانسته شد بدانکه در حال صحت بسیار علامتها واقع میشود که هر یک از آن خبر دهد بمرضی مخصوص پس ذکر آن علامتها میکنند که پیش از وقوع بعلاج آن مشغول گردند
مثلا اگر کسی را کاهلی طاری شود و سستی اعضا بود و تمطی شود یعنی دستها را بکشد چنانکه بعضی که از خواب برمیخیزند و هر دو دست میکشند و از یکدیگر میکند را تند و تثاوب نیز باشد که انرا خامیازه
در عجم و ترکان اسننک (?) گویند و گرانی سر و کدورت حواس و کندی فکر و کمی اشتهای طعام و شیرینی دهن و تلخی آمیخته باشد یا ترشی یا بشوری و در خواب چیزهای سرخ بیند و خشان نماید
و یا که چیزی گران بر وی افتاده است این علامات دلالت بر آن کنند که خون غالب شده است در بدن پس خبر دهد بر مرضها که از خون شود مانند حمی مطبقه و جدری و
حصبه و طاعون و ماشرا و خناق و نفث الدم و رعاف و اگر تلخی دهن باشد و سوزش فم معده و دلشوره و تشنگی و اضطراب و خشکی زبان و سرخی آب پیش چنانک

سرخی روشن بود و رقیق باشد و در خواب صاعقها بیند و چیزهای زرد دلالت بر غلبکی صفرا کند پس خبر دهد بمرضهای صفراوی مثل سرسام و برسام و حمی غب
و ذات الجنب که از صفرا شود و یرقان و نمله ٭ و اگر گونه رنگ بگردد بسیاهی و ترشی دهن باشد و خواب کم باشد و فکر بسیار کند و در نفس وی بدی باشد
و دردی در شکم شود و در فم معده وی قبض باشد و رقت بول باشد و تشنگی و خوابهای شوریده بیند با غول و چیزهای سیاه و تاریک بیند و شکلهای قبیح و اینها همه
دلالت کند بر غلبکی خلط سودا پس خبر دهد بحادث شدن مرضهای سوداوی مثل حمی ربع و بهق سیاه و جذام و وسواس و ذهاب عقل و ورم سخت و سرطان و دوالی
و درد سپرز ٭ و اگر کسی را کاهلی و بطلان ذهن و کودنی و آب و لعاب از دهن و خواب بسیار بود و گرانی سر و برآمدن روی مثل آماس و کمی شهوت طعام و کمی هضم و سفیدی
بشره بود و در خواب جویهای آب بیند و برف بسیار و باران یا کابوس عارض شود این علامات همه دلالت بر غلبکی بلغم کند پس خبر دهد بمرضهای بلغمی مثل حمی مواظبه
و ورمهای سست و فالج و لقوه و صرع و سکته ٭ و اگر کسی را عرقی بوی ناک و بولی بد بوی یا در خواب چنان بیند که وی در جایی بوی ناک افتاده است دلالت کند بر عفونت
خلط در بدن ٭ و اگر کسی را ماندگی عارض شود بغیر تعبی و ریاضتی خبر دهد بر حدوث حمی ٭ بسیاری بهق سیاه و سفید خبر دهد بر حدوث برص ٭ بسیاری دمل خبر دهد بخراج ٭ بسیاری سلعه
خبر دهد بدبیلها ٭ گرانی حلق و سرخی روی با اندک سیاهی خبر دهد بجذام ٭ صداع دایم خبر دهد بکوری خاصه در سن کهولت ٭ نمودن موی و پشه و مگس در چشم اگر از سبب امتلای
معده نباشد خبر دهد بنزول آب در چشم ٭ اختلاج تمام بدن خبر دهد بفالج ٭ اختلاج روی خبر دهد بلقوه ٭ کابوس خبر دهد بصرع ٭ بسیاری دوار نیز خبر دهد بصرع ٭ آماس و خیره کردن روی و
سرخی رگهای چشم با صداع خبر دهد بسرسام ٭ غم و فکر و بدی نفس بی سببی خبر دهد بوسواس سوداوی ٭ بسیاری نزلها با لاغری و نحیفی بدن و تنگی سینه خبر دهد بسل ٭ گرانی در جانب
راست و سفیدی براز خبر دهد بیرقان که از سده شود ٭ برآمدن روی مثل آماس و پری پلک زیرین چشم خبر دهد بر استسقا ٭ درد پیچش روده ها در نواحی ناف خبر دهد بر
استسقای طبلی ٭ غثیان و باد در طرف چپ و راست شود در زیر استخوانهای پهلو و نبودن اشتهای طعام خبر دهد بقولنج گرانی تهی گاه و کشاکش وی
خبر دهد بورم گرده ٭ اگر ریگ در بول نشیند در قاروره و مانند آن خبر دهد بسنگ ریزه که در گرده متولد شود ٭ و اگر مانند مرداسنگ یا شبیه باجر کوفته در بول دیده شود خبر
دهد بسنگ ریزه که در مثانه شود ٭ سوزش دایم که در بول باشد خبر دهد بریش مثانه و قضیب ٭ پیچش روده و درد او با سوزش گرداگرد مقعد و اسهال خبر دهد بسحج ٭ خارش دایم
که در گرداگرد مقعد بود خبر دهد بر بواسیر ٭ اگر کسی را کلف شود در عضوی بعد از آنکه از مرضی خلاص شده باشد خبر دهد بخراج ٭ تب تیز و قبض طبیعة و بی خوابی و گریه
و گردیدن رنگ بشره این علامتها اگر کودکان را شود خبر دهد بتشنج ٭ حرکت کردن دماغ بعد از افتادن از جایی یا بعد از ضربه خبر دهد بسکته که حادث شود بعد از این
٭ درد سر و درد دل در اول مرض خبر دهد برفتن و زایل شدن عقل در اثنای مرض ٭ گرانی سر در اول مرض خبر دهد بسبات ٭ اختلاج پیاپی در زیر استخوان پهلو خبر دهد بورم حجاب
صاحب ذات الجنب را اگر چرک و ریم در شش از چهل روز بگذرد و پاک نشود خبر دهد بسل ٭ نفث مدور در ذات الجنب چون مدتش دراز کشد خبر دهد بسل ٭ اسهال
دایم که آبستن را شود خبر دهد بر انداختن بچه از شکم و مردن آن بچه نیز ٭ لاغری پستانها خبر دهد بانداختن ٭ اگر دو بچه در یک شکم باشد و پستان راست لاغر شود خبر دهد بر
انداختن نرینه و اگر پستان چپ لاغر شود خبر دهد بر انداختن مادینه ٭ اگر خون در پستانها بسته گردد خبر دهد بجنون آن زن ٭ سختی پستان زن آبستن خبر دهد بدردی که
حادث شود در یکی از دو موضع یا در سرینها یا در سر و چشم ٭ روان شدن حیض از زن آبستن دلالت کند بر خستگی بچه در شکم ٭ روان شدن شیر بسیار از آبستن و بسیاری
آمدن شیر نیز در وقت دوشیدن خبر دهد بضعیفی بچه ٭ زنی که بچه زاییده باشد و از آن خون پاک نگردد خبر دهد بورم رحم یا ورم جگر ٭ آماسی که عارض شود بجهت جراحت و ناگاه غایب شود
نظر کنند اگر جراحت از پیش باشد خبر دهد بجنون یا خون رفتن از شکم یا خبر دهد بذات الجنب یا ذات الریه و اگر از پس باشد خبر دهد بتشنج ٭ گرمی و سردی و عرق که در عضوی عارض شود
و خارج از طبع بود خبر دهد بمرض آن عضو ٭ و هر حالی که باشد از احوال بدن اگر خارج گردد از عادت حال طبیعی خود خبر دهد بمرض والله اعلم ٭ اکنون قایلی را میرسد که بگوید که سزاوار آنست که

اقتصار کرده شود بر آنکه اقتصار کرده اند اطبای زمان ما و آن ماء الشعیر است و بعضی از تخمهای مشهور و سکنجبین و تمر هندی و اگر طبیعت نرم باشد تمر هندی نمیدهند و آن
زمان و در تبها هیچ غذا نمی دهند و هر گاه که تب زایل میشود غذا از مزورة آب غوره و آنچه نزدیک این تدبیر باشد میدهند از آن چیزها که عوام این زمان میدانند
و حفظ صحت نیز همین تدبیرات میخواهند که کنند و دیگر استفراغ بدن میکنند بسیار بی احتیاجی و ضرورتی و آنچه در شان هر مرض گفته شده است از دواها همه را ترک کرده اند
و آنچه حفظ صحت بآن میکنند نیز ترک کرده اند و همه تدبیرها را بآنچه ذکر رفت میکنند و می ترسند که استعمال داروی گرم کنند در مرض بارد و هیچ ضمادی نیز بکار نمی برند در آن محل که می باید
و رعایت حفظ قوت نمی کنند که سرمایه طبیب است چنانکه معلوم شد و اعراض میکنند از آنکه رجوع کنند بسخنان اطبای متقدمین و پیشین از آنچه تجربه ها کرده اند و انواع تحقیقات
کرده اند در هر مرضی و این عذر نامعقول میگویند که مزاجها اکنون متغیر شده است و دواها که در کتب اطبای پیشینه نوشته همه منسوخ گشته است و از میان برداشته اند
و مانند این سخنان ناموجه میگویند جواب آن قایل گوییم که آنکس که اقتصار کرده است بر آنچه ذکر رفت بجهة آنست که قوت آن ندارد که باین علم شروع کند و آنچه
باز داشته است وی را از این علم میل اوست باسایش و راحت و عجز در تحصیل این علم روی بهوای نفس کردن و هر کس که هوا مالک وی باشد و عجز راحت او
بود از راه سلامت دور افتد و بتهلکه نزدیک شود و گفته اند که عجز موجب پشیمانی است و حزم مطیه رستکاری است و حال آنکه بقراط میگوید که عمر کوتاه است
و صناعت دراز و وقت تنگ پس عمر انسان بقیاس باین علم کمتر بود و بر مذهب آنکس که اقتصار طب میکند بآنچه ذکر رفت لازم می آید که این علم را در یک ساعت
روز کسب توان کردن و بعضی از اطبا گفته اند که تعلم این علم طب ممکن است در شش ماه و این سخن نیز دور است از تحقیق والله اعلم بالصواب دیگر بدانکه خوف کردن
ایشان از استعمال ادویه حاره در امراض بارده از جهة آنست که ایشان تحقیق نکرده اند منفعت آن داروها را در آن مرضها و گمان برده اند که اقتصار کردن بر داروی خنک خطر و ضرر کمتر
دارد از داروی گرم و آن ظنیست باطل از برای آنکه استعمال دوای بارد در غیر موضع خود ضرر بسیار دارد و او مثل دوای حار است در غیر موضع خود دیگر مسهل دادن در غیر
محل خود بی ضرورتی و بی رعایت حفظ قوت خطری عظیم است و شروط وی مذکور شده است پیش از این دیگر ترک کردن غذا در جمیع حمیات از جمیع مردم با وجود
اختلاف مزاجها و قوتهای ایشان بسیار دور از صواب است از برای آنکه خلاف قاعده محققان پیشینه است و قاعده متقدمان آنست که بعضی حمیات غذا دهند
بعد از نوبت و در بعضی دیگر در وقت نوبت دهند اگر بسیار ضعیف باشد و خوف آن بود که قوت تمام ساقط شود بجهة قوت تب و در بعضی تنها غذا اندمند و در بعضی اوقات بماء الشعیر
اکتفا کنند و بر آنچه لطیف تر است اقتصار کنند و در ماء الشعیر که رقیق است و آنچه غلیظ است از وی تفرقه میکنند و هر یکی را در محل خود استعمال میکنند و اطبای محققین هر مرضی را تدبیری
خاص وضع کرده اند مثلا اگر مرضی بود که زود دفع شود و ماده اش لطیف بود و قوت قوی باشد علاج آن بلطیف ترین تدبیرها می کنند و آنچه ضد آن باشد تدبیر بضد آن میکنند و
لطیفترین تدبیرها آنست که از ماکولات و مشروبات منع کنند و بعد از آن در لطافت آنست که جلاب دهند و مانند آن در لطافت و غلظ آنست که ماء الشعیر
رقیق دهند و بعد از و ماء الشعیر غلیظ و بعد از آن ماء الشعیر با کشک وی دهند و بعد از آن مزورات و بعد از آن چوجهای مرغ و تیهو و دراجها و غلیظ تر از اینها مرغ خانگی و کبک بود
و بعد از آن گوشت میش و بز که نو رسیده باشند و بعد از آن آنست که یک ساله باشند و آنرا حولی گویند و بعد از آن بزرگتر از آن آنست طریق تدبیر امراض که
ایشان میکنند اما آنکس که میگوید که مزاجها متغیر شده است خالی از آن نیست که مراد او آنست که تمام مزاجها متغیر شده است یا بعضی اگر گوید که تمام متغیر شده است
آن فاسد است از برای آنکه قسمت عقل رد آن قول میکند بآن معنی که مزاجها خالی از آن نیستند که معتدل اند یا غیر معتدل و غیر معتدل یا مفرد اند یا مرکب و آنچه مفرد است یا حار است یا
بارد یا رطب است یا یابس و آنچه مرکب است یا حار رطب است یا بارد رطب یا حار یابس است یا بارد یابس پس یک قسم معتدل باشد و هشت قسم دیگر غیر معتدل و قسمت
عقلیه اقتضای زیاده از این نه نمی کند و اگر آنکس قسم عاشری اعتبار میکند بر وی است که آنرا بنماید و چون غیر ممکن باشد آن سخن باطل بود و اگر گوید که بعضی متغیر شده است

ازین قول هم قباحت در عبارت لازم می آید و هم خطا در معنی اما قباحت در عبارت چنانست که گویند ما استعمال این دوا بجهة آن نمی کنیم که مزاجها متغیر شده است این سخن موهم
آنست که مزاجها تمام متغیر شده باشد پس از قسم اول باشد اما خطا در معنی بجهة آنست که از آن سخن این مفهوم میگردد که مزاجی دیگر که خارج باشد از امزجهٔ تسعهٔ مذکوره حادث
شده باشد و شود و نیز این هم فاسد است از برای آنکه مزاجی که خارج باشد از امزجهٔ تسعه نه حادث شده است و نه حادث میشود و نیز بجهة قسمت عقل پس جزوی دیگر
باقی نماند مگر آنکه بگویند که مزاج حار غلبه کرده است درین زمان برین شهرها و مانند این سخنان بی وجه اکنون اگر مراد این باشد اگرچه که از آن عبارت این مستفاد نمی شود
گوییم که این سخن موجب آن نمیگردد که ترک استعمال آنچه اطبا ذکر کرده اند باید کرد و همچنین ترک علاج بدوای حار در مرض بارد نتوان کرد و در بلد و وقت و هوایی که موجب آن
مرض بود نیز بر آن دستور پس سزاوار آنست که چون مرض محقق گردد و سبب معلوم شود و شرایط مذکوره مرعی بود در کیفیات و مقادیر آن مرض استعمال دوا نیز بحسب آن
باید کرد مثلا اگر مرض حار باشد دوا بیارد باید کرد و اگر بارد باشد علاج بحار باید کرد اما آنکه منع ضماد میکند و این علت میگوید که ضماد خالی از آن نیست که حار است یا بارد اگر حار است
جذب فضلهٔ زایده میکند بآن موضع و اگر بارد است منع تحلیل میکند جواب گوییم که اولا حصر ممنوع است که ضماد حار است یا بارد شاید که نه حار باشد و نه بارد دیگر لانسلم که هر حار که
باشد جذب فضلهٔ زایده میکند زیرا که بعضی از ادویهٔ حاره هست که محلل است بلا جذب مانند بابونج که وی بخاصیت محلل است بلا جذب و شاید نیز که بدن پاک باشد از فضله و آن ضماد هیچ
نیابد که جذب کند و نیز لانسلم که هر باردی مانع تحلیل است بل که بارد بود که منع تحلیل کند و محلل نیز باشد مثل آرد جو و اگر کسی گوید که اگر ضمادی مرکب باشد از جزوی حار و جزوی بارد هیچ فایده در آن
ضماد نیست و هر یک از آن دو جزو فعل دیگری باطل کند گوییم که فایده موجود است و فعل هیچ یک باطل نیست از برای آنکه چون آن دو جزو بهم جمع شدند معتدل گشتند پس از مجموع فعلی معتدل حاصل میشود
از برای آنکه بسبب حرارت تحلیل میکند و بسبب برودت تبرید و منع میکند پس در هر یک فایده باشد اکنون چون معلوم شد جواب آنکه منع ضماد میکند بدان که وقت ضماد بحسب اوقات آن علت
متفاوت است از برای آنکه هر مرضی که هست ویرا چهار مرتبه هست ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط پس در هر وقت ازین اوقات احتیاج بدوایی هست که مخالف وقتی دیگر است پس در ابتدا
احتیاج بچیزی مقوی رادع است و آن چیزی خنک بود و در وقت تزاید احتیاج باضافت چیزی محلل بود بآن دوای خنک و در وقت انتها که ماده تمام منصب شده باشد احتیاج بچیزی بود که تحلیل بیشتر داشته
باشد و بچیزی خنک احتیاج کمتر بود و در وقت انحطاط احتیاج بمحلل تنها باشد بغیر مبرد و اطبا چنین ذکر کرده اند در آنچه اصلح ضماد است و آنکس که میگوید که ضماد صلاحیت آن نیست که در علاج آید
خالی از آن نیست که میگوید که اطبا خطا کرده اند در وضع ضماد یا آنکه خطا نکرده اند لکن درین زمان آن صلاحیت باطل شده است گوییم که قول وی باطل است و خطا و اطبا مصیب اند درین از برای آنکه
ضماد نزدیکتر است بعضو از ماکولات و مشروبات و فعل ضماد در آن عضو اخص است از برای آنکه ماکول و مشروب مستحیل میگردد باستحالات کثیره تا واصل میشوند بآن عضو و آن هنگام صفات او
متغیر میشود و قوت نیز ضعیف میگردد بخلاف ضماد که قوت وی باقی است و فعل وی هیچ ناقص نشده است و در قانون علاج آنست که دوا
باید که بعضو معلول واصل شود بطریقی که نزدیکتر باشد و زودتر برسد و قول دوم نیز باطل است چنانکه معلوم شد از تغییر مزاج
و زمان و فساد آن مقولات والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب و قد نجز ترجمة
هذا الکتاب بعون الملک الوهاب مع تعلیقه علی یدی مترجمه اقل عباد الله تعالی
معین بن محمود المتطبب الکرمانی غفر الله ذنوبه بمدینة تادرنه صینت
عن الآفات و البلیات یوم الاثنین فی خامس
الصفر ختم بالخیر والظفر سنه ثلث و ستین
و ثمانمایه من الهجرة النبویه

كتاب فيه تقويم الأبدان لابن جزلة

للشيخ العالم الرباني أفضل المتكلمين ...

قد وقف هذه النسخة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا لمن طالع وتبصر من العلماء ... حرره الفقير أحمد شيخ زاده المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين غفر لهما

كتاب تقويم الابدان في الطب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق فسوى وقدر فهدى وامرض وشفا وصلى الله على سيد المرسلين محمد خاتم النبيين وعلى آله وصحابته الانقيا من عرف
ان الله سبحانه لما اراد [illegible] صلاح ما [illegible] ان يعيش في ايامه ومدته ان يعامل على اعوامه فلا يسعه [illegible] اهم اموره اليه والا انقطع عنه
الا على اعودها عليه من مصالح دنياه واخرته وعمارة عاجلته واجلته اما الاولى فلبقائه بها واما الثانية فلثوابها فان صلاح الانسان
بهما وفساده بفسادهما لما جاء في الاثر احرث لدنياك كانك تعيش ابدا واحرث لاخرتك كانك تموت غدا وعمارتهما موقوفة
على طلب صلاحهما كما جاء في الخبر ليس خيركم من ترك الدنيا للاخرة ولا الاخرة للدنيا ولكن خيركم من اخذ من هذه وهذه وصلاحهما العلم
والعمل ولا بد للعلم والعمل من زمان فراغ ولا يتم ذلك الا بالصحة واذا كان تدبير الصحة ليس بمطلوب في نفسه وانما الطلب لما يمكن من العلم والعمل فهو
كالخادم لهما واذا كان خادما لهما امكن ان يحقق من العمر عليه الا قدر ما يضطر اليه وهو علم الامراض واسبابها وعلاماتها ومداواتها وتوفير
الزمان على المقصود وقد امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالتداوي وقال تداووا فان الله لم ينزل داء الا انزل له دواء الا السام [illegible] ومولانا الامام
العادل المهدي بامر الله امير المومنين [illegible] رسول الله صلى الله عليه في المسلمين [illegible] الاسلام الشامل [illegible] انعام
السابغ الفضل على الانام اطال الله بقاه [illegible] وادام في النصر والظفر ايامه وسهل له كل صعب وملكه اقطار الشرق والغرب
[illegible] ما دامت السماوات والارض [illegible] مجدود
هذه الجملة احب العبد ان يخدم خزانته [illegible] علا الله شانها بالقدر الضروري من علم الطب ليستغني عن اطالة
الاطباء وعن كتبهم المدونة فيه وهو العلم بتدبير الامراض ومعرفة الاسباب والاعراض كفاه الله شرها ودفع عنه ضرها الا الاطلاع
عليه لا الاضطرار اليه فان [illegible] وبعضه [illegible] جهد المقل [illegible] ذلك ترتيبا يسهل على الناظر
فيه ويكثر المنفعة به ويكون [illegible] العلم وصنعته [illegible] للتقويم وجعلت مواضع [illegible] الاستقبال [illegible] الامراض
التي يذكرها [illegible] مواضع التفصيل ثم [illegible] بعد ذلك لكل مرض سطرا [illegible] اولها اسم المرض وفي
الاخر [illegible] بعده ما يكون ذلك المرض فيه من الامزجة والاسنان والازمنة والبلدان وفي البيت السادس هل هو سالم او مخوف
[illegible] المرض [illegible] المخوف هو المفضي [illegible] الضعف عن الحركة [illegible]
[illegible] وان يطاول ويقول اخرون ان المخوف هو [illegible] اذا كان [illegible]
[illegible] ذلك في العطايا المنجزة وان المرض اذا كان مخوفا كانت في ثلث مال المعطي واذا كان غير مخوف [illegible] راس المال كالصحيح وفي ذلك
[illegible] اصل العلم [illegible] غير هذه وجعلت [illegible] وفي البيت [illegible]
[illegible] ضرب لا يسهل عليهم استعمال الادوية الكريهة كالملوك والمترفين والصبيان

الحمد لله وحده [illegible]

وضرب لا يجدون ما يوصف لهم من الادوية اما لتعذرها في ذلك المكان او على ذلك الانسان وضرب يسهل عليهم استعمال الادوية
الموصوفة لكل مرض من الامراض ويقدرون عليها [illegible] جعل البيت العاشر في مداواة ذلك المرض [illegible] ما يمكن من الادوية والاغذية وسميته
التدبير الملكي وجعل البيت الحادي عشر في تدبير ذلك المرض بما يسهل من الادوية وجودا وجعل البيت الثاني عشر في التدبير العام لذلك المرض بالادوية
والاغذية وبالبدن [illegible] ما يعالج بالبدن وذكرت طرفا من الادوية المعروفة بالقتالة وعلامات من يسعى منها ومداواته وما يومن ضررها اذا
خيف منها ولم يمكن التحرز من تناول ما يجوز ان يجعل فيه وهذه الادوية القتالة مذكورة في كتب الاطبا مسطورة عند الحكما ولو لم
تكن مشهورة معروفة لما ذكرت منها ولا دللت عليه ولكنه ذكر ذلك ليتخلص من [illegible] هذه الاشياء [illegible] ولدفع الضرر عن [illegible] شيئا منها
ولعل [illegible] ان في ذكر الاطباء لذلك دلالة على الادوية القتالة والعذر في ذلك [illegible] ان يظن ان المقصود [illegible] بل العلم كله نافع وانما
[illegible] والعلوم على ضربين علم نافع وعلم ضار والعلم بالنافع يعلم للاستعمال والعلم بالضار يعلم للاجتناب ولو لم يعلم الضار لم يمكن اجتنابه كما
انه لو لم يعلم النافع لم يوثق باستعماله وليس من علم الكفر كافرا ولا من عرف السحر ساحرا ولا من علم المعصية عاصيا كما انه ليس من علم الايمان مومنا ولا من علم
الطاعات طائعا وقد قيل لعمر رضي الله عنه فلان لا يعرف الشر فقال اجدر ان يقع فيه وفرق بين العلم والعمل فعلم الادوية القتالة
للتجنب ووصفها للاستعمال او استعمال العالم بها اما للقتل فمحرم وانما الاعمال بالنيات واذا علم الله جهة القصد وموقع النية كان
على السلامة من كل محذور ولو كان [illegible] القائل [illegible] الحيل والشبه [illegible] كتب الحيل ولم يضعوا ذلك
[illegible] على ما لا يجوز وانما هي حيلة للتخلص من المآثم ولكان الموحدون [illegible] الشبه المخالفين التي طعنوا بها على الدين [illegible] الملحدة
الطعن ولم يوردوا ذلك الا ليكون الموحد على ثقة من دينه وبينة من امره ولكان واضع كتاب الحرب الذي وصف اسبابها ومكايدها قد نبه
العدو على محاسن المسلمين ولم يضعه لهذا الغرض وانما هو للاحتراز من مكايد اعداء الدين ولكان واضع كتاب اللصوص قد دل اللصوص على
السرقة وليس كذلك وضعه بل حتى يعرف الانسان كيف يذب عن نفسه ويذب عن حرمته ويدافع عن محنته ولكان الذي الف كتب التورية في الكلام
ولا ايمان [illegible] علم المعاريض في الكلام واقتطاع اموال الناس ولم يوضع لذلك بل ليتخلص بها المضطر والخايف الكذب ولم يوضع لاقتطاع الاموال
والذي [illegible] غش الصنائع [illegible] علم الصناع الغش ولم يوضع لذلك بل ليعرف المغشوش فيجتنب ولكل [illegible]
وانما [illegible] هذه الاشيا ونظايرها الطلب للصلاح وارادة الحزم ومجانبة الغباوة واولى الاشيا بالعاقل [illegible] حسن النظر [illegible]
وجعلت [illegible] قبل ذلك [illegible] الامراض ليسهل القصد الى تدبير المرض الملتمس واتبعت ذلك [illegible] فصول
[illegible] هذا الكتاب واتبعت ذلك [illegible] ما ذكره علماء الاطباء [illegible] قياسه الصحيح راغبا الى الله تعالى في المعونة على المقصد
[illegible] ترتيب ذلك [illegible] والانسان [illegible] الخطا والنسيان والله الموفق وعليه التكلان

الكلام

ذكر ما ضمنت كل ورقة من الامراض والحمد لله على نعمه

ا	حمى الروح المعروفة بحمى يوم
ب	حمى العفن وحمى الدق
ج	للاورام وايضا اصنافها
د	للامراض العارضة لظاهر البدن
ه	الامراض العارضة لبدن الانسان [illegible]
و	الامراض العارضة لظاهر الراس والوجه
ز	الامراض العارضة لظاهر البدن
ح	للجراحات والقروح
ط	القروح [illegible] للارجحة وسقطة وضرب
ي	لنهش الحيوانات ذي السم ولدغه
يا	للادوية القتالة
يب	للادوية القتالة
يج	للادوية القتالة
يد	الصداع واقسامه
يه	امراض الدماغ واصنافه
يو	امراض الدماغ واقسامه
يز	امراض الدماغ ومن ذلك
يح	امراض العين ومن ذلك
يط	امراض العين ومن ذلك
ك	امراض الملتحم ومن ذلك
كا	امراض القرنية ومن ذلك
كب	امراض المآق والعنبية

ذكر ما ضمنت كل ورقة من الامراض والحمد لله وحده

كج	امراض عصب البصر واوجاع الاذن
كد	امراض الاذن والانف
كه	امراض آلة الشم واللسان
كو	امراض السقف والاسنان
كز	امراض الاسنان واللثة واللهاة
كح	امراض الحلق والحنجرة والرئة
كط	نفث الدم والمدة وامراض القلب
ل	امراض القلب ومن ذلك
لا	امراض المريء والمعدة ومن ذلك
لب	امراض المعدة ومن ذلك
لج	امراض المعدة ومن ذلك
لد	امراض المعدة ومن ذلك
له	امراض الامعاء والخلف ومن ذلك
لو	امراض الكبد ومن ذلك
لز	الاستسقاء وامراض المرارة والطحال
لح	امراض الطحال والكلى ومن ذلك
لط	امراض المثانة [illegible] ومن ذلك
م	امراض الانثيين والقضيب
ما	امراض الرحم واقسامه
مب	امراض الرحم واصنافه
مج	امراض الرحم والثديين
مد	امراض الوركين والرجلين

ما كانت فيه من حمى الروح المعروفة بحمى يوم

الحميات	الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	السبب	العلامات	الاستفراغ	التدبير الكلي	التدبير الجزئي
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

التدبير العام

المداواة العامة لأصناف حمى يوم معاً ومعاً للسبب المحدث لها اذا كانت من حر الشمس والسمائم فلتصبّ على مقدم الرأس ماء الورد وسكنجبين ودهن الورد مرات كثيرة وليفعل ذلك على هذا الموضع بالخرق الكتان مبرداً بالثلج ويبدل كلما سخنت فاذا سكنت الحمى ادخل العليل الحمام واغتسل بماء قد طبخ فيه بنفسج ولينوفر وبابونج واذا خرج من الحمام سكن ساعة ثم يتناول ماء الشعير مبرداً بالسكر ...

ينبغي ان يجعل المحموم هذه الحمى في موضع دفئ ويدثر بالثياب الناعمة ويدلك بدنه دلكاً ناعماً واذا سكنت الحمى ادخل الحمام ثم اخرج وغطي بالثياب ...

ينبغي لصاحب هذه الحمى ان كان صبياً ان يضطجع في المواضع الباردة ويشرب ماء بزر بقلة حمقاء وماء الرمان مبرداً بالثلج ...

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

بعد استفراغ الخلط ينبغي ان يسقى يوم النوبة ماء الهندبا مصفى مع سكنجبين وجلاب وماء الرمان ويوم الراحة ايضا يسقى ... ماء الشعير مع اوقية سكر طبرزد ويغذى ... ساعات اوقية ونصف سكنجبين ساذج ومز الرمان المز وماء الاجاص والحصرم ان كان صيفا ... [illegible] ... شراب الحماض وشراب الرمان

[illegible]

مايكثر فيه من حمى العفن وحمى الدق

الاسم	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	العلامات	التشبيه	من علامة	الاستفراغ	التدبير الخاص	التدبير العام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

غير ان يكون القوة الدافعة اليه وضعف القابل وكثرة المادة وسعة المجاري وضعف القوة المحيلة للاغذية التي في العضو وكون القابل اسفل البدن والورم حسنا ان
بالعلامات الدالة على الخلطين الذين منهما تركب الورم منها وان زاد بعض الاخلاط على بعض فعلها يكون بعلامات الخلط الغالب من الاورام المتولدة عن التركيب

التدبير العام

ان كان البدن غير ممتلي فيداوى بالاشيا الموجبه كالدهن المفتر والما الحار وبضمد بدقيق خطمي وشيء وان كان البدن ممتليا فيستفرغ ويبرد الورم بطين قرابهي وصندل وما الخس
واذا كان بعد اليوم الرابع مخلط بذلك دقيق شعير وحنطه وان كان في اول الامر وجع ولا يستعمل المبرده القويه المقبضه والمرخيه كالشبح ودهن ورد يمتزج فيه موفقه ويلزم الموضع
ويغذى بمزورة الماش والاسفاناخ ولب القثا والخيار وان كانت الحراره قويه فليشرب ما الشعير وما الرمان ويكمخ وما بزر بقله وفي اخر الامر يضمد بالبابونج واكليل الملك
بخبزا بلعاب بزر كتان فان اجتمع فيه ما لا يتحلل فليسطن الموضع الفصيح الى الوضع الصحيح ويحرض حماقته وعسى يحرق وكان حسوا احمرا ويشد فو قائل

ارمنيا ينبغي ان يستعمل في ذلك الادويه المجففه من غير لذع لان المادة لما كانت قويا احتاجت الى ما يجففها بمنزلة الطين القبرسي وتمر الماش كالاجرا
جزاقاقيا فان تفجر بما الورد فان تحللت واحتاجت الى تحليل تخفيف فيطلى بالعفص الاخضر والاس اليابس وورق السوسن المرزوقه باعمه
مدالق عليها دهن ورد وحبة ويب فيه شمع وشرب بزر بقله مع شراب الحصرم ويغذى بمزورة ما الرمان الحز والدال الشامي

ان كان تولده من ريح بخاريه كما تعرض لاصحاب فساد المزاج والسل فزواله يكون بشربها بالملح ودهن الورد على ما تقدم ذكره وان
كان من مادة بلغميه فيستفرغ بدنه ثم يحمي من الاغذيه المولده للبلغم كالسموك والالبان ويضمد بالملح والصبر بالبابونج وما عاد سل بالراس
ويسير خل وان تأتي في موضع الورم الشد فليريط بان تبتدي من اسفل رحول ويرتقي الى فوق في الشد ويكون الصلب والحد لمن قائل

ينبغي لصاحب هذه العله بعد استفراغ بدنه وتنقيته ان يضمد الورم بخ سباق البقر مع الشمع او يضمد بضماد هذه صفته
يوخذ من امض حلو يطبخ بالما جيدا ثم بعد ذلك يلقي عليه دقيق الحلبه وبزر كتان وخطمي ابيض يجمع من هذه الجوامع ويجعل الكابل
ثم يسحق سحقا ناعما او يباذهن السوسن ثم يعاد عليه الدهن الى ان يصير كالمرهم ويحمى من الاغذيه المولده للسودا كلحوم البقر والعدس والمخ والنمكسود

ان احتاج صاحب هذه العله بعد الفصد الى اسهال فليكن بمطبوخ الفاكهه او بالاهليلج والكم هندي
والاجاص ويسقى بعد ذلك ما بزر بقله بالسكنجبين الساذج فان طلب الغذا فليغتذ بمزورة ما الحصرم
ويطلى بالاقاقيا والصندل وما الورد ويضاف هذه الجوامع ما يحي العالم والله الشافي بمنه وجوده

قبل ان يتفرح ينبغي ان يضمد بضماد للمخرج ان يفرح يطلى باسفيداج الرصاص وتوتيا مغسول في دهن الورد وما الكسفره الرطبه والقطونوب
المسحوق باصل الشبث ولسان الحمل ومن يحوي بما ان عظم ولم يصلح وكان في الرجل الاسيل الى قطعه وكثيرا ما يعرض فيه ولكن في المدى والحيز ما يعرض فيه او في موضع
من البدن كالجلد شراكثيرا معالجها ان يغور ويسحج ادمه بقصر العروق بعد ذلك ليبرز منها الدم ثم يعالج بالسمن والمراهم الدابله للقروح

الذي يحتاج على ضماد دقيق شعير قد عجن بالزيت بعد ضماد يضمد به الورم وان لم ينضج بذلك فيستعمل دهن الشبث
فان اقتضت الحال علاجها بالحديد فليسط وان ذرت في الورم الذرور ثم يحشى بالحرق الكتان ويشد بالرفايد ثم
يداوى بما يداوى به الجروح الطري الى ان يندمل ويتكامل الصلاح والخير يكون ان شا الله تعالى

الحار بورم الدماعرض في اللحم الرخو الذي في اصل العنق والاذنين ويسعى لصاحبه ان يستعمل الاغذيه اللطيفه بعد استفراغ بدنه ويستعمل المحللة اللطيفه
ويضمد بموضع الحار البابلي والشعير والمر والسوسن وخطمي ويشها اسمس وشج لا ان يرو ذلك ويحل ان يستفرغ ويداوى به الشيح واذا استحكم العلقون فبعد الغمز واذا استطب
الوحار الاسبوعات ان يعالج بالحديد ويسرح الجلد طولا والاصلاح ما اشرف اليه الورم ثم يدير بضماده وعجن قليلا علما وكر ان علاج السلع بالحديد ويجذر ان تخرج كيسها وان انحرق
يعرج الموضع ويلطح الكهيل ويشقوا عملا كذا ثم يحيط ويلقى عليه الورم بالصفو ٥ والسلع قد يعالج الضيه ويوضع عليها بعد ذلك قطعه رصاص ويشد حيدا ما بعاز ان شا الله

السوداوي ان كان داخل العروق بعضه الذي في العضو الوارم وبعضه خارج عنه عروقه وقد حدث عنه الورم المسمى سرطانا ما ذا اللحم
وحاجته ان خالطه شي من دم عكر حدث عنه الدبيلات وقد لونه اداه كان في اصل وهذه سر امراض الحر الله

غلبغام

الورم غلظ ونفخه تعرض للعضو من اعضا البدن من قبل مادة تمده وتملاه وهذه المادة اما ان يتولد في العضو الوارم او تنصب اليه من غيره وانصباب المادة البدن
حار ونادر والحار نوعان دموي وصفراوي والبارد صنفان بلغمي وسوداوي وقد يتركب هذه الاخلاط فيحدث اورام على حسب تركيبها فان تساوت في مقاديرها عرف

الاورام واصنافها

الجنس	مايكثر فيه من	الاسباب	العلامات	الاستفراغ	التدبير الكلي	التدبير الشهير العام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خلط والجرم له اسم معروف ومنها ما لم يوضع له اسم خاص بل اقتصر فيه على اسم مفرداته فما وضع له اسم الورم المركب من الدم والمرة الصفرا وهو الحمرة والخلط
الحار ... الوفه والغلظ واللزوجه احدث ورما دخوكا وان كان غليظا حدث عنه السلع والخنازير وان كان مع غلظه

الامراض الحادثة في سطح البدن اما يختص باحد اعضائه كالسعفة المختصة بالراس والكلف بالوجه والذي لا يختص باحد اعضائه على ضربين اما ان يكون عن اسباب من خارج البدن كالتفرق لاتصال بسيف او حجر او عن اسباب من داخل البدن والى اسباب من داخل وهي على اقسام منها الحصبة والجدري وتسميه اليونانيون

رابعة

[illegible]	الاجناس	الاسباب	العلامات	الخلاف	العلاج
ما يكثر فيه من الامراض العارضة لظاهر البدن لا لاسباب في باطنه ولا يختص باحد اعضائه					[illegible]

الاسباب ترتيب ... الاسهل ... التدبير الكلي ... التدبير السهل الوجوه

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

بعد الاستفراغ ان ... ما يولد البلغم والسوداء ويصلح اغذيته ثم يطلى ان كان ابيض اللون بعشور اصل الكبر المعجون بالخل او بنحاس محرق ... وبوشا ذر ... ذلك بالخل ... في الشمس ... والكبريت مع الخل فانه يبرا بعون الله

بعد الفصد وشرب الدواء ... من الاغذية المولدة مثل الخلط الذي يولد ... من بطون الحنطة المحمصة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الجمرة وتسميه العرب بنات الليل والحصبة تعرض عن الجدري منها الجذام وهو المرض المعروف بداء الاسد وقيل سمي بذلك الاسم لان صاحبه يرى عينه كانها مستديرة ... وتسميه السرطان وقيل تشبه عين صاحبه بعين الاسد ومنها البرص والبهق الابيض والاسود والقوبا والجرب والحكة وتقشر الجلد والقمل وغير ذلك مما نذكره فيما بعد

وتسميها اليونان ...

[illegible]

التدبير العام

ان حدث عن الحرارة فيسقى ما الهندبا وسكنجبين وطباشير وكافور ويطلى بالكسفرة الرطبة ودهن شعير ويغسل البدن بما ورد والزيتون قد المغلي ثم تبرد بعد غليانه فان كان العمل انه يشرب او يتبين سكنجبين وسما الاثر للوضع الذي ويطلى بسويق شعير وان كان الاولى فيسقى ما الجبن اما ما يستعمل مسعد من اهليلج كابلي واسود من كل واحد درهم ثم يزيد اثنين بزر الرازيانج نصف درهم يدق الجميع ناعما ويستف ويشرب بعده ما الجبن

هذا البثور يعني عند بروز خلط غليظ ردي يتحصن من الجلد واللحم ومداواته يكون بعد شرب الادوية المسهلة بما يخرج الاخلاط الغليظة ويحك الجلد بالخرق المبلولة بما حار ليخرج البثور الى ظاهر الجلد ثم يطلى بعد ذلك ... من ... السذاب المبلول بالخل ... ان شا الله تعالى

[illegible]

الاسم	الامزجة	الاسنان	الازمان	البلدان	[illegible]	الامراض العارضة لظاهر البدن لاسباب من باطنه لا تختص بعضو من اعضائه — السبب والعلامة والتدبير
الشرى	الحارة	الشبان	الصيف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشبان والصبيان	الربيع	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحصف	الحارة	الشبان	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشبان والكهول	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]
النار الفارسي	الحارة	الصبيان والشبان والكهول	الصيف والربيع	الحارة	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشبان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

والنوم الزحوم [illegible] ماء الثعلب والحية [illegible] الاخلاط

التدبير العام

الصواب ان يحلب الا العويه المولين الخلط الذي يولد عنه ثم بالحرير تخشنه حتى يحمر الموضع ثم يشرط شرطات كثيرة ويطلى بثوم مسحوق ان كان من البلغم او بورق وخردل وموموح معجونا بالزيت فان عرض عن ذلك سقط يطلى بدهن ورد واسفيداج مع مح البيض وان كان من تحلل الصفرا فيطلى بالشحم المحرق والحمص مع دهن للراس ثم يغسل بالخطمي والنخاله وان كان سقوط الشعر عقيب مرض حاد فيرطب بدنه بلحوم الجدا والحملان ودخول الحمام من غير ابطا ويدهن براس ويدهن للاسلحة

اذا دهن الراس بدهن الشيرج ويذر عليه ورق السوسن المدقوق نفع او يوخذ عفص واس ويدقان ويضاف اليه عشرة دراهم سرجا ودهن ثم يطلى به او يطلى بحب الصنوبر ودق الحمام ومع الحرس بدق ويعجن بشيرج فان نفع ذلك والا فيقصد العرق الذي خلف الاذنين ويطلى الراس بالدم الخارج منه

بعد فصد البدن يغسل الراس ثلثه ايام ثم يدهن بحمص عشرة دراهم ودقيق الحلبه وبورق وزجاج ابيض مسحوق وانا وخطمي من كل واحد درهم بدون الحواج ويعجن بخل خمر وما ويدهن حلق الراس ودهنه بدهن ورد وطين مصولا وبشر بخل خمر نافع ان شا الله تعالى والحمد لله رب العالمين

بعد استفراغ بدنه يسعط السعوط المتخذ من عود دهني وصبر وزبد البحر وقسط وسك وعنبر من كل واحد جز زعفران نصف جز يدق ويعجن ويجعل ماء المرزنجوش ويسعط منه بوزن حبه في الشهر ثلثه ايام اوله واوسطه واخره والله الشافي

ينبغي لصاحب الورم الرخو ان يبادر اولا بالاستفراغ بما يراه بقلتا ويعتمد اصلاح اغذيته ويطلى بماذكرته وبالحل بالخفت ويغسل المرطوبه فانه اذا اصيب بذلك نفع وصلب الموضع ويرى باذن الله تعالى الى ان يجد المرض يعالج ان هو اعتمد ما قد ذكرته والله الشافي

ينبغي ان يطلى بقشور القصب خمسه دراهم بزر النخل والجوجر والكندر من كل واحد درهم يدق ويعجن بالخل ويطلى به من الليل ويغسل بالغداه بالنخاله وان كان غليظا فبالخردل المدقوق وخرو العصافير مبلولا بالبن المطبوخ فان عرض منه حرقة فليغتسل ويطلى بكثيرا ولبن حليب

وان لم ينجب بالادويه فليحك بالسكر او بالاله المعروفة بالقادين حكا جيدا لو يستاصل اصلها ويطلى بعدها مرهم الزنجار فاذا لم يبق منها شي يطلى الموضع بالمرهم لمرهم وهي من الحنيه الحم دم راوا السور العربيه بالتليين بالشمع والدهن ثم يطلى بالصمغ والبورق والكندر فان عرضت عنه حكه يطلى بالادهان

بعد فصد البدن يعمل على الموضع العلق ما يمتص ما في الموضع من الدم المحترق الفاسد ثم يطلى بعدس مطبوخ مسحوق مع شحم الدجاج واما مداواة الشقوق في الوجه فيطلى بالشمع ودهن بنفسج ويكثر الوالعاب حب السفرجل ويغسل منه بنخالة الحوارى او بالنخاله ايضا واما شقوق الشفه فيطلى بدهن ايل ... مسح الدمامل [illegible]

فلبس كاد يعرض له الدوالي [illegible] الحليه واسعه وكذا كثير وحدث بدا الدا وكان بدا الثعلب نبت شعر راسه العطاط الحديث له

الاعراض العارضه لظاهر البدن منها ما يختص بعضو بعينه دون بعض كما تقدم ذكره والى جمر الراس داء الثعلب وداء الحية وعظم الراس واعوجاجه الحادث عن نمو وشؤونه

سادسه

الأمراض	ما يكثر فيه من الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	[illegible]	الأمراض العارضة لظاهر الرأس والوجه: التثبيت وتربيع	الاستفراغ	التدبير الخاص	التدبير الأسهل الوجود
داء الثعلب وداء الحية	الرطبة والغليظة	الصبيان والكهول	الربيع	الرطبة	غير خوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشبان والصبيان	الشتاء	الرطبة	غير خوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	غير خوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشبان	الشتاء	الرطبة	غير خوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الصبيان	الشتاء	الرطبة	غير خوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	سالمه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	غير خوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	غير خوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الاربعة وبعرق بلسه يلون موضعه بالكلى الى الصفره فهو من الصفرا او الى الحمره فهو من الدم او الى السواد فهو من السودا او الى البياض فهو من البلغم واذا عرض بالانسان

للامراض العارضة وخاصة بظاهر اليدين والرجلين منها ما غص الرجلين كدا الفيل والدوالي وعقر الخف ونحو

ما اكثر فيه من الامراض العارضة لظاهر اليدين والرجلين

الاسم	الامزجة	الاسنان	الازمان	البلدان	[illegible]	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الخاص	التدبير السهل الوجود
العرق المديني	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الدوالي	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب والصبيان	[illegible]	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشباب والشيوخ	الشتاء	البارده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	البارده	الشيوخ	الشتاء	البارده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للكف واسفل القدم ايضا وا العقب ومن الاطفاد ونعهما وورقتها ومنها ما يكثر

الاذوب ومنها ما اشتركان في جوارحه دوثه في كل واحد منهما كالعرق المديني والسقوق العارضة

التدبير العام

ينبغي ان يجتنب الاشيا الحريفة والكوامخ والسموك والمكسود والمقور وما اشبه ذلك وتطلى الموضع بالصبر فانه يمنعه من الخروج فان ظهر جزا شد [illegible]

بعد الاستفراغ والاطلية ينبغي ان يشد الساق من اسفله بالعصابة القوية ولتكن العريضة من موضع الكعب الى حد الركبة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في اليد خاصة وان كان يعرض نادرا في الرجل كالداحس وبرص الاظفار والحمد لله رب العالمين

[illegible]

التدبير العام

[illegible] ... اذا انفتقت الجراحة ... ان تحفظ الجراحة ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الجراحات والقروح

الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	[illegible]
أعدلها	جميعها	أربعتها	كلها	[illegible]
الباردة	الشيوخ	[illegible]	الباردة	[illegible]
الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الجنوبية	[illegible]
الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]
الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة	[illegible]
الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]
اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]
الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]

ما يكثر فيه من

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

ان كان خروج الدم من البدن او الرجلين فينبغي ان يربط المواضع التي فوق العضو العليل فانه ينفع به ويكون الشد متوسطا بين الرخاوة والشدة ويكبس الموضع بغبار الدقيق او دقاق الكندر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان وقع سهم في موضع وعزم على اخراجه من الموضع فليحذر ان يكون هناك شريان او عصب او يكون مجاورا لعضو شريف فان خيف من ذلك فالمصلحة تقتضي بان تركه اوفق من اخراجه

الاسم	مايكثر فيه من	القروح وحرق النار واخراج الازجة ومداواة من ضرب بالسياط
[illegible]	[illegible]	[illegible]

نهش الحيوان في السم ولدغه

الاسم	ما يكثر فيه من	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الخاص	التدبير السهل الوجود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لسع العقارب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لسع الرتيلا والعناكب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

التدبير العام

[illegible]

الأدوية القتالة

	ما يكثر فيه من					الأدوية القتالة				
الأجناس	الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	العلامات	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الملكي	التدبير الأعظم
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها	بأسرها	جميعها	كلها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها	بأسرها	بأسرها	بأسرها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها	جميعها	بأسرها	بأسرها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها	جميعها	بأسرها	بأسرها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

التدبير العام

[illegible]

السم تضاد للدم ولذلك يجد من سقي سما الدوار وسقوط الشهوة والغشي وانحلال القوة ومتى احس الانسان انه سقي سما او دوا قتالا فليشرب ماء حارا مع سمن
ويعاوده الماء والدهن بالقيء ويستقصي في القيء حتى يعلم ان معدته قد نقيت نقاء تاما ثم يشرب اللبن الحليب وسمنا ويسقى من بعد ذلك

تاسع عشر

الاسم	مايكثر فيه من					الادوية القتالة				
	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	الصناعات والحرف	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الساكن	الترياق والسم الموجود
[illegible]	كلها وهو الاكثر	صبيان والشبان والشيوخ	بأسرها	كلها وهو ما الابدان	مجهوله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها	جميعها	بأسرها	بأسرها	مجهوله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها	جميعها	بأسرها	بأسرها	مجهوله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها	جميعها	بأسرها	بأسرها	مجهوله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	مجهوله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	مجهوله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الكثيرة ونادرين اقليطي وعصارة العراسيون يوخذ من ذلك اما مجموعة او مفردة مثقال ... وماء الخل والسمن والشراب
معتدله حتى يحمى ... بلحم الدجاج ... العود الهندي ان طالت به الغشي وسقط النبض ... العثيان وعرق ... فلا تطمع في حياته ... من سقي دواء قتالا

القيء او بماء وشبث ويدخل اصبعه في فمه او يدخل فيه ريشة مبلولة بشيرج ويتقيا ويحتقن بتنصيف معدته وسقيهما من جميع ما فيها
المحموم ويعطى الذي يعطي ... اقراص الكافور ... وشبه ذلك ... واصل الفرفحين والجبلي وبزر

التدبير العام

يعطى مسحوق ... ماء ... مرق الدجاج ... الاسفيذباج ... الذي ينبغي ان يدبر به من سقي شيئا من السموم بعد القيء وتنصيف المعدة

بعد تنصيف المعدة بالقيء ينبغي ان يعرق عرقا ... وسقي الخل ... الصعتر ... الوجه والعين ... مرق الدجاج اسفيذباج

ينبغي ان يعطى بعد القيء دواء المسك ويسقى مرق الاسفيذباج ... بزر قطونا فانه اذا دق ... وكذلك ان اكثر منه ... وماء الكزبرة الرطبة
فانه ان شرب منها نصف رطل عرض عنه سدر ودوار واختلاط الذهن ... ونوم طويل ... الكشنيز ... بزر قطونا

يسقى ... ماء حار ... وتكمد المعدة ... وسكر ... ودهن البنفسج ... وبعض الادهان الحارة ومن
الكماة نوع قتال ... الكرفس ... اللبن ... وهي ... احدثت الخناق والقولنج

بعد القيء بالماء الحار يشرب الماء المغلي فيه الخبازي وورق الخطمي فان بقي شيء من الم الصدر فيفصد الباسليق الابطي ويسقى شراب الخشخاش وشراب العناب

بعد تنصيف المعدة بالقيء ... كلها ... البطن وطبيخ ... في الحمام ... السكنجبين ... بالاسفيذباجات بلحم الدجاج والحملان

بعد تنقية المعدة بالقيء ان لم يكن هناك حمى فليشرب اللبن الحليب وان كان هناك حمى فليسقى لعاب السفرجل ولعاب بزر قطونا مع دهني الورد واللوز وشراب الخشخاش

وما عرض لمن استعمله الوسواس السوداوي ... التي يشرب ما الشعير بدهن اللوز ... ولعاب حب السفرجل ... وما اشبه ذلك

ويشرب ماء الحسك المدقوق ... وماء الورد والكافور ومعه شيء من المسك ويبخر بالعود والعنبر ويدلك صدره وفمه
فقد اضر بكبده وان حدث به غشي فقد اضر بقلبه وان عرض له تشنج فقد اضر بدماغه فليقصد بالمداواة تقوية العضو الذي قد نالته الآفة والله الشافي

من خاف ان يسقى دواء قتالا او دواء فتالا ولم يمكن من الاحتراز ما يخوان يحصل في ذلك فليحترز من الحطور الاماكن المتهمة وهو على جوع شديد او عطش شديد فانما اعظمان عن الانسان ولتحمل من عادته ان ياخذ في كل يوم بمعجون الطين المختوم فان له خاصية عجيبة في استخراج الطعام بالقى حتى كان مسموما ولتكن من اكل البر والجوز والشراب

ثالثة عشر

الأسماء	ما يكثر منه					الأدوية القتالة				
	الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	الأجود	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الكلي	التدبير للسهل الوجود
[illegible]	بأسرها	بأسرها	بأسرها	بأسرها	خريف م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	جميعها	جميعها	كلها م	جميعها م	خريف م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	جميعها	جميعها	كلها م	جميعها	خريف م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بأسرها	بأسرها	بأسرها	بأسرها	خريف وخاصة الصيف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بأسرها	بأسرها	بأسرها	بأسرها	خريف م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها م	كلها م	جميعها م	كلها م	خريف م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كلها م	كلها م	جميعها	كلها م	خريف م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة م	الشبان والصبيان	[illegible]	الرطبة م	خريف م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قبل اخذها وبعد اخذها وهو الغرض بتركيبه واتخاذه انه ينفع من كل مرض بارد بلغمي او سوداوي اما منفعته من الادوية القتالة فلتقويته بدر للبول والحيض وينفع سدد الكبد والطحال ويحلل اورام الاحشاء وينقي الفضلات عن آلات النفس وعن الدماغ وللاعصاب

طبخ بالله وما شربه ويسعا انه من القيء تخلفهما وليحذر الاغذية الغالبة الطعوم كالحموضة والملوحة والعالية للروائح فاكثر ما تدس السموم في ذلك وان كان من يحتمل ترياق الفاروق فليأخذ منه فان من شربه لم يستضر من الادوية القتالة ولا سم ذوات السموم ولا لدغها ولا نهشها وهو دواء جليل ينفع من السموم

التدبير العام

الرفق بعد الحيوة والدواب وكثرا من البهائم وقد يقتل الناس عنوانه لموازنة لاعلى شاربه الا ان يسقاه مع ادوية مرة كالصبر لطخ جناح البه ومداواته بالقيء بالامراق الدسمة والحصبة والعالوذج سمن ودهن لوز وزبد ثم ان بزر الفجلشت اذا طبخ وسقي الدابة التي تناولت الدفلى تخلصت به والحمد لله وحده

ان حدث بصاحبه سحج فيعطا سفوف الطين وربّ التفاح وان لم يعرض له سحج فلعاب حب السفرجل يدخل فيه صمغ عربي ويحقن مع دهن ورد او شيرج والمرق الدسمة الشيرباج

يعرض لشاربه ابلاوس وهو القولنج المستعاد منه الذي تخرج فيه الزبل ويعرض عن شربه الاختناق وورم البدن وانتفاخ وسمع لعداله منه حوادس السعرجل المشهرا وما قد اعلى له ينتفسون بزر الانس

ما كان من اليبروح ينافهو اقل خطرا لانه يخرج مع البراز بسرعه اعدانه واما الرومي المصلعدا والمعمول يمونا فان خروج بالقي لا المحمق في التبلق وشبع دمي وحطمي بان حدث سحج فسقي سفوف الطين ودهن ورد ولبن قد القي فيه الحجارة وقطع الحديد المحماة ثم وان صبت في الاذن دبق فانحلط العقل وتحذر الشدة الانى جانبه المصبوب فيه فيسقى لبن تبسك رأسه الى ذلك الجانب ويحك عامود حديد كثيرا او يعطس بالعدس ويشد الاذن ويصب في الاذن دهن مسخن ويخرج اذا بردو يسقي بعد عليها ويحركها تحريكا شديدا وان لم يخرج فليأخذ ميل بصاص ويدخل في الاذن ويخرج فان الدبق يلحق به

قد قيل ان صاحبه بعد القيء اذا سقي نصف مثقال حب الثسل نفعه ويسقى الاشياء المدرة للبول كالمطبوخ الذي قد اغلي فيه بزر الكرفس وبزر الرازيانج والانيسون والاسقيل لمروكه

بعد القيء يسقى لعاب بزر قطونا بدهن حب القرع وتحقن ماء الشعير ودهن بنفسج ويطلى فيه عناب وسبستان ولعاب بزر قطونا ولعاب بزر كتان وبياض البيض فان حدث به سعال فليسقى شراب الخشخاش والعناب وتعالج من حصل حلقه غبار الزرنيخ ومن شرب الزواج والشب بشرب اللبن الحليب وايضا بالزبد

بعد القيء يدخل الحمام ويوالي صب الماء الحار على البطن فان عرضت عنه هيضة فيعالج الهيضة ويصلح لاكل السمك المقلو بعد القيء بيسير فليقل مع التفاح المطيب

كثيرا ما يتخن الالبان الغليظة في المعدة كالبان البقر والنعاج فينبغي ان يلطف المعدة بما يقي وتستعمل بعد ذلك العسل وبيسير فليقل فانه يحلل اللبن الجامد ويلطفه والله الشافي

للاعضاء الشريفة وينفع من السموم بالادوية المنقية للسم الدافعة عن الاعضاء الرئيسة والاتمام واخراجها عن البدن من مسام الجلد وهو وينفع من الصرع واما كونه نافعة للترياق الادوية النافعة المنافية ولذلك صار نافعا لكثير من امراض البدن والحمد لله وحده

الصداع وأقسامه

الأسماء	مايكثر فيه من				السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الملائم	التدبير المسهل للوجود
	المزاج	الأسنان	الأزمنة	البلدان					
الصداع من حرارة فقط	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصداع من برودة	الباردة	الشباب	الشتاء	الشمالية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصداع عن غلبة حرارة	الحارة	الشباب	الصيف والربيع	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشيوخ والكهول	الشتاء والخريف	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشباب	كلها	بأسرها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	جميعها	الشباب	الصيف	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشقيقة	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة الرطبة	الشبان والصبيان	الشتاء والربيع	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

التدبير العام

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض الدماغ واصنافهم

الاسماء	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب والصبيان	الصيف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الباردة الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السبات	الباردة الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الباردة الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الكهول	الخريف والربيع	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجمود	الباردة	الكهول	الخريف	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

التدبير العام

ان كان من قبل الدماغ فينطل على راسه بعد الاستفراغ ما قد طبخ فيه بابونج واكليل الملك وسعد وسداب ويسعط بالغاليه والنمام والمرزنجوش ويغتذي بالحمص ولحوم الفراريج اسفيذباج او مطجن ويمتنع من اللحوم والشهداي والالبان والاسيد وان كان من قبل خلط في المعده ويكون ذلك الخلط بلغم فيسهل ويشرب سكنجبين البزوري وان كان الخلط صفراويا فيسقى ... والله الشافي والحمد لله رب العالمين

ان كان بسببه الدماغ فما الاستفراغ وبعده السعوط الملطف ... مثل العدس ... والله الشافي

امراض الدماغ واقسامها

الاسم	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	[illegible]
السرسام	الحارة الرطبة	[illegible]	الشتاء	البلاد الرطبة	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	البلاد الباردة	[illegible]
[illegible]	الباردة	[illegible]	الشتاء	البلاد الباردة	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	البلاد الباردة	[illegible]
الكابوس	الباردة	الشيوخ	الشتاء	البلاد الباردة	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	البلاد اليابسة	[illegible]
القطرب	اليابسة	الكهول والشباب	[illegible]	البلاد اليابسة	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

التدبير العام

الى اربعة ايام او سبعة تقتصر على الجلنجبين والماء المغلى فيه بزر الانيسون فقط ويمنع من الاكثار الشرب ويصابر الجوع والعطش فان اضطر الى شرب الماء فليكن في الاواني الزجاج ويحذره مبردا فاذا جاوز [illegible] الادوية التي [illegible] وسائر [illegible] العسل والسكر [illegible] وجاشا [illegible] والجوز [illegible] بالصحة [illegible] والسوسن [illegible] العسل والجوز [illegible] فاما الخردل [illegible] لعلاج الفالج من لعطا الجلنجبين [illegible] بالدهن [illegible]

ان كان الاسترخا عرض في حال السقطة [illegible] يحتاج [illegible] بعد يوم من [illegible] الموضع [illegible] من [illegible] الطيب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب عشر

أمراض النخاع

الأسباب	ما يكثر فيه من: الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	[illegible]	السبب	العلامة	الاستدلال	التدبير اللازم	التدبير العام
الفالج والخدر	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
التشنج [illegible]	الرطبة	الشيوخ والصبيان	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الشبان	الصيف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرعشة والاختلاج	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الصبيان	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

الصير اما ان يكون المرض في احد اجفانها او في الملتحم او في القرنية او في الطبقة العنبية او في الرطوبة البيضية او فيما بين القرنية والجليدية او في الاماق او في عصبتي البصر او في العضل المحرك للعين والجفن
والشعر الزايد والمنقلب والمنتشر والسلاق والسرناقة والوردينج فالجرب خشونة عارضة لباطن الجفن الاعلى وهي على اربعة ضروب فضرب منها اقل خشونة والثاني اشد

ثامنة عشر

امراض الجفن

الاسم	ما يكثر فيه من: الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	السلامة والخوف	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الملكي	الدواء المفرد والمركب
جرب الجفن [illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	سليم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	سليم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
التحجر والجساء والغلظ?	اليابسة	الكهول	الخريف	الجنوبية?	سليم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	سليم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الكمنة	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	سليم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	سليم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشعيرة?	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	سليم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	سليم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بطوله كلها والشترة على ضروب احدها ارتفاع الجفن حتى لا يغطي العين وحدوثه اما في اصل الخلقة ولا برء له دوائيا واما لخياطة الجفن اذا لم يكن

الصاير من غشاء الدماغ الى العين واما علل الجفن فهي الجرب والحكة والبرد والكمنة والتحجر والجساء والغلظ والالتصاق والكمنة والشتر والشعيرة والتوتة والسعفة والنملة والسلع والعلل والقمل
خشونة والثالث [illegible] ومعه وجع وثقل والرابع اشد خشونة والتحجر صلابة في جفن [illegible] وجع [illegible] اكثر ويثقل الاجفان الغلظ وهو من العلل التي [illegible]

التدبير العام

الصنف الاول ينفع منه الاشياف الاحمر اللين ويعده [illegible] وان لم ينجع يحك بالاشياف الاحمر الحاد والصنف الثاني من الجرب يحك بالروشناي او بالسكر والصنف الذي يشبه حب التين يحك بالسك وان لم ينجع يحك بالورد ويقطر في العين الثمن المصنوع مع الماء بعد الحك ويضمد بصفرة بيض ودهن ورد ثم تعود ذلك عند سكون العين بالاشياف الاحمر ثم الذرور الاصفر ثم الباسليقون ويمنع مما يولد الاخلاط الرديه ويغتذى بالاغذية الجيدة اللطيفة كالفراريج والطيهوجات والمزورات والعدس [illegible]

[illegible] بورق التين [illegible] بالاشياف الاحمر اللين فان لم ينجع بالدواء الحاد فليشق [illegible] الجفن [illegible] ثم يخرج [illegible] واما البرد فهو شبيه بالبردة وعلاجهما واحد [illegible] ان يخرج براس المقراض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

على ما ينبغي وضرب يكون من انقلاب الجفن الاسفل الى خارج ويكون ذلك اما من اثر قرحة او من زيادة لحم نابت في قرحة عرض في الاجفان والحمد لله وحده

الشعر المنقلب اذا كثر ولم ينجع فيه العلاج فليس له ادوى من التشمير ان ينوم المريض على ظهره وتقلب جفنه ويشق بالقادين من حد الماق الاكبر الى الماق الاصغر تحت [illegible]

تاسعة عشر

امراض الجفن

الاسم	ما يكثر فيه من: الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	[illegible]
التسعفة في الجفن	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	عسر غير مخوف
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	عسر غير مخوف
السلع في الجفن	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الباردة	عسر غير مخوف
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	عسر غير مخوف
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	عسر غير مخوف
[illegible]	الرطبة	الصبيان	الربيع	الجنوبية	عسر غير مخوف
السلاق في الجفن	اليابسة	الشباب	الصيف	الحارة	عسر غير مخوف
[illegible]	الرطبة	الصبيان	الربيع	الجنوبية	عسر غير مخوف

السبب	العلامة	الاستفراغ	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

٧٨

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الملتحم بياض العين المسلحم بالقرنية وامراضه الرمد والانتفاخ والجسا والحكة والسبل والظفرة والدمعة والودقة والطرفة ويتبع ذلك ما يستطرد
يتحرك عنه حمرة العين يكن عنه ورم ودمعة وحرقة لسنه والضرب الثاني يكون من اسباب من خارج البدن من خلطا من داخله او من خلط حاد يتحرك

العشرون

الأسماء	المزاج	الأسنان	الأزمنة	البلدان	ما يكثر فيه من	السبب	علامة	الاستفراغ	التدبير الملكي	البدل السهل الوجود
[illegible]	الحارة	الشبان والصبيان	الربيع	الجنوبية	عن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشبان	الصيف	البادية	عن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	عن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الشبان	الصيف	اليابسة	عن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السبل	الرطبة	الصبيان والشيوخ	الربيع	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	عن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشبان	الربيع	الحارة	عن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ويرمه اشد وحرته اكثر حتى ان الحسن يرو بها اسقلبان الى خارج [illegible]
ابرها ساعة والمه يسير والضرب الثالث تكون [illegible]

[illegible]

الاسماء	ما يكثر فيه من: الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	السلامة والخوف	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الكلي	الذرور والشياف والاكحال
القروح	الحارة الرطبة	الشباب	[illegible]	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الصبيان	[illegible]	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الشبان والكهول	[illegible]	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشبان	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الصبيان	[illegible]	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الصبيان والشيوخ	[illegible]	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشبان	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض القرنية

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما يكثر فيه من أمراض الماق والعنبية وما يعرض بين القرنية والجليدية

الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان		السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الخاص	التدبير النافع
الحار الرطب	الصبيان	الربيع	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحار اليابس	الشبان	الصيف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اليابسة	الشيوخ	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرطبة	الصبيان	الربيع	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض عصب البصر واوجاع الاذن

الاسم	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	الملائم	ما يكثر فيه من …
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الربيع	الجنوبية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	الشمالية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشباب	الصيف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الكهول والشيوخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشباب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ والكهول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الجنوبية	[illegible]	[illegible]

السبب · العلامة · الاستفراغ · التدبير الكلي · التدبير الجزئي

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الرابعة والعشرون

[illegible]

الأسماء	الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	السلامة والخوف	التشبيه	العلامة	الاستفراغ	التدبير الملكي	التدبير السهل الوجود
السدة في الأذن	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الخشم	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب والصبيان	الصيف والربيع	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	اليابسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] الأنف	الرطبة	الشيوخ	الربيع	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

(Table title: مأيكثر فيه من — أمراض الأذن والأنف)

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

أمراض آلة الشم وأمراض اللسان

الأمراض	ما يكثر فيه من					الشبيه	الرائحة المنتنة	الأشياء الخشم	[illegible]	[illegible]
	الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	[illegible]					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

العلل العارضة في الفم منها ما يعرض للشفتين كالشقوق والبواسير والبثر ومنها ما يعرض للأسنان كالوجع الشديد ويكون إما عن حر أو عن برد والتآكل والحفر والضرس وتحركها وسقوطها والذي [illegible]

أمراض الشفتين والأسنان

الأسماء	ما يكثر فيه من: الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	[illegible]	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الملكي	التدبير السهل الوجود
شقوق الشفتين	اليابسة	الشباب والكهول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] الشفتين	الحارة	الشباب	الصيف والربيع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الحارة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وجع الأسنان [illegible]	الباردة	[illegible]	[illegible]	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الصبيان	[illegible]	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الشيوخ	الشتاء	الرطبة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الخريف	الباردة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فيها [illegible] الألم فيها وسكون الألم في بعض الأحوال عند [illegible] البشرة [illegible]

٨٥

التدبير العام

ينبغي أن يرطب المزاج بالأغذية الجيدة الغذاء كلحوم الحملان والدجاج ويشرب شراب البنفسج وشراب الخشخاش ويطلى بشيء [illegible] إسفيداج الرصاص و[illegible] الحواج [illegible] النهار [illegible] الدجاج [illegible] الأدوية [illegible] فإنه ينفعه إن شاء الله وتبرأ بإذن الله والحمد لله وحده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

ضعف الأسنان لعلو اللثة لا دواء له والحادث عن رطوبة اللثة ورخاوتها تداوى بالأدوية القابضة كسنبل ... والجلنار والورد والراماك والأقاقيا ...
... والصندل والعفص والسعد ... والشب اذا طبخ بالخل وماورد وتمضمض به حفظ قوة اللثة وشد الأسنان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض الاسنان واللثة واللهاة

مايكثر فيه من

الأسباب

[illegible]

٨٧

التدبير العام

ما يكثر فيه من — امراض الحلق والحنجرة والرئة وقصبتها وهي

الأمراض	الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	التدبيرات	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الكلي	التدبير السهل الوجود

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الأسماء	ما يكثر فيه من: الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	[illegible]	نفث الدم والمدة وأمراض غشاء الأضلاع والحجاب والقلب والله أعلم
نفث الدم	الحارة اليابسة	الشباب	الربيع	الشمالية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الربيع	الشمالية	[illegible]	[illegible]
السل	الحارة اليابسة	الشباب	[illegible]	الشمالية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	[illegible]	الشمالية	[illegible]	[illegible]
الجراحات في الصدر	الحارة	الشباب	الربيع	الشمالية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الربيع	الشمالية	[illegible]	[illegible]
خفقان القلب	الحارة	الشباب	الربيع	الشمالية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الخريف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]

[illegible]

يشوا المزاج العارض للقلب اما حارا او باردا او رطبا او يابسا والخفقان من رطوبة ما يته او دموية كالرجل الذي حكى عنه جالينوس انه كان يعرض له خفقان في كل سنة وكان يراه الفصد فانه
انحلال القوة الحيوانية في دفعه ويكون اما عن امتلاء العروق من الاخلاط او الكيموس من الطعام او امتلاء الدماغ كالسكتة او عن استفراغ مفرط كاسهال او للبطن او الرعاف

امراض القلب

الاسباب	ما يكثر فيه من					النبض	العلامة	الاستفراغ	الشرب السلمي	الغذاء الموافق
	المزاج	الاسنان	الازمنة	البلدان	الصناعات					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

يقل ذلك به ثلاث فلما كان في الرابعة فصد قبل الوقت الذي كان يعرض له فيه الخفقان فلم يحدث به فصار يفصد في كل سنة قبل حدوث الخفقان فلم يعاوده والغشي هو
الترف او خروج مدة جرح او تعب شديد او امساك طويل عن الغذاء او عن شرب مطلق حليا لحيات او بارد كشدة برد للغشي الذي يبطل معه الحس والحركة او وجع شديد

التدبير العام

[illegible]

الامراض الحادثة في الات الغذاء منها ما احدث في المري ومنها في المعدة ومنها في الكبد ومنها في الطحال ومنها في المرارة ومنها في الامعاء ومنها في المثانة والامراض الحادثة في المري
اما حارا وباردا ورطبا او يابسا والمرض الالي كالورم ... حارا او باردا او تفرق الاتصال ... فتفرق اتصال طوله احدث نقصانا في الجذب وان ...

الجاذبية والثلثون

امراض المري وفم المعدة

الامراض	ما يكثر فيه من: الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	[illegible]	[illegible]
حرارة المري [illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	الشمالية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اليابسة	الكهول	الخريف	الشمالية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	[illegible]	الشتاء	الجنوبية	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	[illegible]	الربيع	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ والكهول	الشتاء	الباردة	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشبان	الصيف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امتناع نفوذ الغذاء الى المعدة ... [illegible]
بالمعدة اما ان يكون ... [illegible]

اما في جوفه او في مجراه والامراض الحادثة في ضعف قوته الجاذبة للغذاء والدافعة ... يكون لسوء مزاج او مرض الي او تفرق اتصال وسوء المزاج يكون
... تفرق اتصال عرضه احدث نقصانا في الدفع والمرض الحادث في مجراه هو السدة ويكون لورم حار او بارد ... علامات السدة الحادثة في مجراه

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض المعدة

الامراض	مايكثر فيه من: الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

أمراض المعدة

الاسم	ما يكثر فيه من: الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الكلي	الدواء السهل الوجود
الشهوة الكلبية	الباردة	الكهول	الربيع	الشمالية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الشتاء	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الكهول	الخريف	الجنوبية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

التدبير العام

انه يسهل عليه القي ويعطي بعض الجوارشنات المسهله اجاد ودهن لوز حار ويتناول الجوارشن الكموني ويستعمل الجوع ويمشي على الما البارد ان كان ضعيفا ويقلل الغذا ويطيل النوم ويروض بعشه رياضة معتدله ويدخل الحمام قبل الغذا ويدلك المعده ويطلي عليها الما الفاتر ويضمد بالخرق السخنه ويمرخ البطن بدهن لوز حلو والله الشافي المعافي برحمته

امراض المعدة

الاسباب	ما نكتب فيه من					التثبيت	الغالب	الاستفراغ	التدبير	

[illegible]

الأسنان	ما يكثر فيه من					لأمراض الأمعاء والجتار				
	الأمزجة	الأسنان	الأزمنة	البلدان	الصناعات والأوضاع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

أمراض الكبد

ما يكثر فيه من

[illegible]

التدبير العام

يمنع من الاستكثار من الاغذية الرطبة كالبقول والالبان والسمك والشيرج والحبوب والحلوا المتخذ بالعسل والخبيز ... ويتمشى الحركة بعد الطعام
... قبل الغذا ... حارة ويغتذي بالعراريج والطياهيج ... المتخذة من السذاب والكرفس والنعناع ...
... الانيسون ... وعصارة الغافت وافسنتين ... الطيب من كل واحد درهم ... ونصف ...
... مرزنجوش ... الاذخر ... من كل واحد ... الكرفس والكراويا

[illegible]

الاستسقا وامراض الكبد والطحال

[illegible]

امراض الكلى الاورام والقروح والحصى والرمل وتولد الدم ... [illegible]

التدبير العام

ينبغي ان يكثر الطلي على الرئة خلل ... [illegible] ... الغافث والسوس ... [illegible] ... والرازيانج ... [illegible] ... والدراج ... والقطايف والحبوب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض الطحال والكلى

الاسنان	ما يكثر فيه من					السبب	العلامات	الاستفراغ	التدبير الملائم	التدبير الموجود
	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

التدبير العام

الادويه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الامراض	مايكثر فيه من: الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	[illegible]	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الملكي	التدبير [illegible]
الحصى في المثانة	الرطبة	الصبيان	الربيع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] في المثانة	الحارة	الشباب	الصيف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الشيوخ	الشتاء	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خروج البول بغير ارادة	الرطبة	الصبيان	الشتاء	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الرطبة	الصبيان والشيوخ	الشتاء	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحارة	الشباب	الصيف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الباردة	الكهول والشيوخ	الخريف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

والاورام العارضة في جرم الانثيين والصفاق المحيط بها اجتماع الرطوبة في ذلك الموضع او نزول المعا اليه ويستدل على المعا انه يزيد عند الرياضة [illegible]
يحدث بين جلدة الانثيين والصفاق فهو الفتق والحمى ويكون عن مادة غليظة او لعقب علاج الفتق والمعا اذا كان على غير ما ينبغي واما ما يحدث في عروق الانثيين فهو الدوالي [illegible]

امراض الانثيين والقضيب

ما تكثر فيه من

الامراض	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	[illegible]	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الكلي	[illegible]
اجتماع الماء في الانثيين	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الفتق والدوالي في الانثيين	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
البثور والحكة في الانثيين	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ذهاب شهوة الجماع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افراط شهوة الجماع وسيلان المني	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الانعاظ بغير شهوة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استرخاء الذكر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
البثور في القضيب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

ينبغي ان يصحب بهذا الضماد وصفته [illegible] وجب الغار ونطرون من كل واحد جزء [illegible] ويسحق بماء [illegible]
[illegible] فان لم ينحل [illegible] الخصا [illegible]
[illegible] ثم يشق جلدة الخصا في الوسط شقا بالطول [illegible] على استقامة ثم يستخرج الماء [illegible] والله الشافي

اذا كان الفتق والمعا من خرق الصفاق فلا علاج له الا [illegible]

[illegible]

امراض الرحم النزف واحتباس الحيض والسيلان واختناق الرحم والرياح والنفخ والاورام الحاره والبارده والدبيله والسرطان [illegible]

[illegible]

الجاذبه والارنبون

امراض الرحم واقسامها

ما يكثر فيه من

الرحم	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	السبب	العلامه	الاستفراغ	التدبير الملطف	التدبير الموجود
النزف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
احتباس الحيض	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سيلان الرحم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

والبواسير والسقوط في الرحم والبثور في الرحم والقروح في الرحم وخروجه الى الخارج وميله الى الجانب وبطلان الحبل وكثرة الاسقاط وعسر

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

السرطان خبره ونشه عن ابتدا صلب في الرحم لم يدرك بالعلاج وهو ورم صلب متحجر من ماده سوداويه والاكثر حدوثه عند فم الرحم وقد يكون معه تقرح وقلا ما يكون معه تقرح فالبري
وعفور وسحنه فان لم يكن متحجرا كان لونه الى الخضره او الحمره او السواد وكثيرا ما يسيل منه رطوبه تشبه الواحجه بيضا او صفرا او سودا وهذه العله لا برء لها [illegible]

الثانيه والاربعون

[illegible]	ما يكثر فيه	امراض الرحم واصنافها				
		التشبه	زمن علامه	الاستفراغ	التدبير الملكي	التدبير اللمس الوجود
السرطان في الرحم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] في الرحم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
البواسير في الرحم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
البثور [illegible] في الرحم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شقوق في الرحم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اذا استسقا والفرق بينهما [illegible]

التدبير العام

السرطان في الرحم لا برء له ولكن ينبغي ان يستعمل ادويه تمنعه من الزياده و يسكن وجعه ويجل البعض التعليل بقدر الامكان فمن ذلك ان يضمد عند شده الوجع بالبقله والحمقا الطري [illegible] المطبوخين بالعسل [illegible] مع دهن ورد او بماء [illegible] ولبن النسا ودهن ورد وما بقله الحمقا فان لم يسكن الالم وجرى الى الرحم [illegible] بعصاره لحيه التيس وطين ارمني [illegible] الرصاص وما لسان الحمل [illegible] وعند سكون الالم قليلا [illegible] الادويه ويحمل [illegible] زعفران مع لبن جاريه [illegible] وكذلك [illegible] والدراج والخبز [illegible] والاسفاناخ ويطعم من الفاكهه التين والعنب والاجاص الحلو والموز والمشمش [illegible] وذكروا ان البقل المجتمع في [illegible] الحمامات [illegible] بدهن ورد [illegible] والحمد لله [illegible]

ينبغي ان يداوي الاشيا الخطاه الملينه فان عرض معه سيلان دم فيداوى بما يقطع الدم فان كان [illegible] في الموضع [illegible] فيداوى بالاشيا التي تخرج الاجنه الموتى [illegible] المغلي فيه الترمس والفوتنج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ينبغي ان يداوى بالاشيا الطيبه الرائحه [illegible] الاشيا الطيبه الرائحه [illegible] الاشيا الملينه [illegible]

[illegible]

[illegible]

الاسماء	ما يكثر فيه من					امراض الرحم والثديين					
	الامزجة	الاسنان	الازمنة	البلدان	[illegible]	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الكلي	التدبير اللائق بها	[illegible]
عدم الحبل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عسر الولادة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] الثدي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

التدبير العام

ان كان عن سوء مزاج فيداوى بالضد ... وان كان خلط فبتنقيته ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض الورك والرجلين

[illegible]	ما يكثر فيه من	السبب	العلامة	الاستفراغ	التدبير الملكي	الدبير [illegible] الوجود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

التدبير العام

[illegible]

[illegible]

وينبغي ان نختم هذا الباب بذكر نفر يستعان بها على حسن المداواة والعمل بجودة التدبير المفضي الى السلامة من ذلك ان يراعى
في وقت المداواة لكل مرض من الامراض نوع ذلك المرض وسببه وقوة المريض ومزاجه الطبيعي ومزاجه الخارج عن الطبع وسن المريض
وعادته والوقت الحاضر من اوقات السنة وبلد المريض وحال الهواء وفيه المرض فينظر اولا في نوع المرض وسببه فيزال بضده او
ما اشد منه اذ كان الغرض زوال المرض والضد ناف لضده وخلف من نعيره كالحر البارد لا يوجد الانفعال ... ثم يوزن الدواء
لنقل خروج المزاج الى الدا من غير افراط ولا تقصير بالقياس العقلي والحدس الصناعي . وينظر في باقي الامور المذكوره فان كانت
او بعضها معينة للدا زيد في مقدار الدواء بحسب ما زادته في الدا وان كانت او بعضها معينة للدواء مقاومة للدا نقص من الدواء
بحسب ما اعانته ولكن بعد ان لا يخرج عن ذلك النوع ولا يداوى حار الا بارد او ما يقوم مقامه او ما يبعد منه وكذلك الحار
وغيره ولكن ينقص منه ويزاد فيه على الترتيب المذكور فانه بقدر ما يدخل من الخلل في التدبير يدخل ما يتولد عنه وانما تصح نتائج هذه
الامور اذا اثبت على حدودها وروعي كيفياتها ومقاديرها ٥ ومن ذلك حراسة القوة وحفظها ولنعلم ان حفظ القوة اولى من مداواة
المرض اذا كان المرض ما يوثر مداواته ضعفا في القوة اذ كان زوال الامراض بالقوى التي جعلها الله سبحانه في الابدان وللقوة مع
المرض احوال ثلثة اما ان تكون اقوى من المرض فتقهره ولا تحتاج الى معونة الطبيب ولذلك كثيرا ما برا المرضى كثيرون من غير
دواء ولا طبيب ٥ او ضعيفة فيقهرها فيخاف على صاحبها التلف وحاجتها في هذه الحالة الى معونة الطبيب ضرورية ٥ او مساوية
للمرض فلا يومن عليها من المرض فتحتاج الى معونة الطبيب لحراستها على ما هي عليه ولا يكون حاجتها اليه ضرورية كحاجة الضعيفة ٥ وقد
شبهت القوة والمرض براس المال والربح والطبيب بالتاجر فالتاجر الماهر ان راى فيها الربح وهو مداواة المرض والا حفظ
راس المال وهو القوة ٥ وشبهت القوة ايضا بزاد المسافر والمرض بقدر المسافة في السفر وانتهاء المرض بالموضع المقصود بالسفر
والعاقل ينبغي ان يعد زادا لقدر سفره على قدر بعد سفره الى حين وصوله الى الموضع المقصود لانه ان عدم الزاد قبل الوصول عطب
وان كفاه سلم ٥ ولذلك اذا كانت القوة قوية بقي صاحبها بمقاومة المرض والثبات الى النهاية ويسلم من مرضه وان ضعفت القوة
قبل انتهاء المرض خيف على المريض ٥ فلذلك كان حفظ القوة هو الذي ينبغي ان يصرف العناية اليه ويقع التوفر عليه ٥ ومن ذلك انه
اذا امكن ان يدبر الناقه بالغذا فلا يدبر بالدوا وان امكن ان يداوى بدوا خفيف ضعيف فلا يتعدا الى دوا اقوى وان كفاه مداواته بالدوا
المفرد فلا يعطى الدوا المركب اذ كان الغرض ازالة المرض فاذا امكن بالاسهل فلا معنى لتكلف الاصعب ٥ ولا ينبغي ان تستعمل ادوية
غريبة ما لم تصح تجربتها ويغلب على الظن منفعتها ولا يعتمد على تجربة النسا واشباه النسا فربما وافق طبعا وخالف آخر ٥
ومن ذلك ان لا يدمن اعطا الادوية المسهلة او المقيئة الا عند الضرورة اليها فحينئذ يستعمل عند قوة القوة وسن الشباب ثم
اعتدال الهوا فان اضطر الامر الى الاستفراغ في مرض من الامراض والقوة قوية فليقع المبادرة اليه والاستفراغ بقدر الحاجة منه وان
كانت القوة متوسطة كان الاستفراغ متوسطا وان كانت ضعيفة لم يستفرغ صاحبها الا بعد تقويتها وانعاشها بالاراييح الطيبة

والاغذية الموافقة وكل مرض ذكر فيه الاستفراغ في هذا الباب فهو مشروط بشروط فانه اذا لم تجتمع لا يصلح الاستفراغ
والشروط في ذلك المراعاة ظهور الامتلا وغلبة المادة وقوة القوة واعتدال الفصل واعتدال البلد بان لا يكون من البلاد الشديدة
الحر والبرد وعدم القضافة المفرطة وسن الشباب اذ كان الاستفراغ في الصبيان والشيوخ خطرا وان لا يكون قد عرض
له سحج او قرحة في المعا اثر ذلك ضعفا في المواضع التي تمر به الاخلاط الفاسدة فلا يومن مع هذا الضعف والاستعداد
لمثل ما عرض له اولا ان يعاوده ثانيا وان يعطي من الادوية ما من شانه الاستفراغ لما قد اضر به ويحتاج الى استخراجه من الاخلاط
ولا ينبغي ان يضاف اليه ما من شانه استفراغ خلط يخالف الخلط المستضر به ولم يستضر به فانه اذا افعل ذلك كان
جالبا لمضار عظيمة فان اضطر الامر الى الاستفراغ والقوة ضعيفة فلا يستفرغ صاحبها حتى يقوى القوة وان كان صيفا
فيبرد الهوا المحيط بالمريض ثم يستفرغ وفي الشتا الاستفراغ اقل خطرا فان اضطر الامر الى الاستفراغ فيه فليكن
المستفرغ في موضع دفي وكذلك الامر في البلاد الشديدة الحر والبرد واما قضافة البدن فيكثر لصاحبها الاستفراغ
وان استفرغ فليكن يسيرا مع اعطا الاغذية الجيدة السريعة الانهضام واما الصبي والشيخ فلا يستفرغان الا
عند الضرورة بالاشيا اللطيفة اليسيرة او بالحجامة ٥ ومن ذلك انه اذا اتفق مرضان متضادان في البدن يقتضي كل واحد
منهما تدبيرا يضاد تدبير المرض الآخر فينبغي ان يقصد لعلاج اضرهما للبدن واثقلهما على القوة من غير اهمال للمرض الآخر
وهكذا ان اتفق عرض يضاد تدبيره تدبير المرض الذي عرض فيه وكان العرض مضعفا للقوة فيقصد علاج العرض اولا
فاذا زال وسكن عاد الطبيب الى مداواته للمرض كاعطا الدوا المخدر عند شدة وجع القولنج فانه يزيد في القولنج ولكنه
ينتفع به في مداواة الوجع المضعف للقوة ٥ ومن ذلك البحث والسوال للمريض وملاحظته احواله فانه قد لا يمكنه العبارة عما
يجده من الاعراض والالام ٥ ومنها انه متى اشتبه مرض عضو من الاعضا ولم يتضح امره امتحن حاله بامتحان ذلك العضو بالفعل
او تدبيره او تبريده او ترطيبه او تجفيفه او غير ذلك ما يوضح امره مما لا خطر فيه ويمكن تلافي ما لعله يحدثه ٥ ومن ذلك انه اذا لم يمكن الوقوف
على المرض ولم يمكن السبيل الى علته بالحدس ولا بطريق من طرق المعرفة فينبغي ان لا يوقع علاج ولا يبدل مزاج ولا يستفرغ خلط بل يحفظ
القوة بالغذا المعتدل فان لم يشته المريض فلا يغذى ان كانت قوته قوية وان ضعفت فيغذا وان لم يشته فيقتصر على ذلك الى ان يعلم
المرض فان يسير العمل مع الثقة خير من كثيره مع الشبهة ٥ ولذلك ينبغي ان يقصد الطبيب ويجتهد عند المداواة ان ينفع فان لم
ينفع فلا يضر بالا يامن من مضرته ٥ ومن ذلك ان يمنع المريض شهواته ويحذر ويخوف في امراض الامتلا من الاخلاط الفاسدة كالمفاصل
والاستسقا ولا يمنع من كثير من شهواته في امراض الاستفراغ كالدق والسل ويقوى قلبه ويمنى بالسلامة ويبشر بالعافية ويعد بموافقه
ومنها ان المريض اذا اشتهى شيا من الاشيا شهوة شديدة فلا يمنع منه بل يعطى منه اليسير ويوعد بالكثير ويعلل بما يعطى ان كان
يحتاج الى التعديل فان القليل لا يزيد خلطا ولا يغير مزاجا اذ كان الحذر حينئذ ولا كل الحذر فيدخل شدة الاحتراس فيجد ...

ما كان منه بدو الاشفاق فان المريض اذا لم يطلق له اخذ اليسير مع شهوته زادت شهوته الى اخذ الكثير مع مضرته ولان يكون
عن الاضاعة مضرة الا وقد يدخل نحو منها افراط الشفقة وخير الامور اوسطها ه ومن ذلك انه اذا اتفق ان امتثل الشهوة
اليه وداوا نتفع النفس منه وكان الدوا الذي تتقوى نفس المريض منه من شانه ان يكون انفع في ذلك المرض من الدوا الذي
يشتهيه فانه ينبغي ان يداوى بالدوا الذي يشتهيه فانه يكون انفع له فلولا ضرب من المناسبة والملائمة لما مالت شهوته نحو
هذا ه ولولا ضرب من المباينة والمنافرة لما كره ذلك وعافه ه ومن ذلك انه اذا احتيج الى استخراج خلط من الاخلاط
فيمن لا يسهل عليه اخذ الادوية الكريهة كالملوك فان اراد استخراج الصفرا اوى استخرجه بشراب الورد المكرر والثلج
او بالمجودة في اللوزينج او في الجلاب او في الخبيص او في وسط الاجاص وان اراد استخراج خلط غليظ استعمل التربذ الحديث
والغاريقون في احد الاشيا المذكورة على ما يقتضيه الامر وبحسب الحاجة اليه وان اراد استخراج الدم فليس له الا الفصد ولا
يمكن فيه وفيما لا بد من علاجه بالحديد الا الرفق وترقيق الالات وتحديدها وتليينها وتجويدها ويعتمد مسح المبضع بالدهن والموضع
القليل اللحم وتكميده قبل الفصد في الشتا بالما الحار فانه يكون اقل الما ه وينبغي ان نذكر طرفا من العلامات المنذرة بحدوث
الامراض ليداوى من كل منها بحسب ما يقتضيه قبل الوقوع فيه فمن ذلك ه اذا عرض الكسل والاسترخا والتمطي وكثرة
النوم والتثاوب وثقل الراس وكدر الحواس وتبلد الفكر وقلة شهوة الطعام وحلاوة الفم حلاوة غير خالصة بل مشوبة
بمرارة او لزوجة او حموضة او ملوحة وراى في المنام الاشيا الحمر وكان عليه حملا ثقيلا دل ذلك على الامتلا من الدم وينبغي في
البدن وانذر بامراض دموية كالحميات المطبقة والجدري والحصبة والطاعون والماشرا والخوانيق ونفث الدم والرعاف الحسي ه
ومرارة الفم ولذع فم المعدة وحرقته وغثيان وكرب وعطش ويبس في اللسان وكان البول احمر ناصعا رقيقا وراى في المنام الصواعق
والحريق والاشيا الصفر دل ذلك على غلبة الصفرا وانذر بامراض صفراوية كالبرسام والبرسام وحمى الغب وذات الجنب الحادثة
من الصفرا واليرقان والنملة وما شاكل ذلك ه وان عرض كمودة اللون وحموضة الفم وقلة النوم وكثرة الفكر وخبث النفس
وتقطيب الوجه وقبض على فم المعدة ورقة البول والاحلام الهايلة المفزعة والاشيا السود والمظلمة والقبيحة المنظر دل ذلك
على غلبة الخلط السوداوي وانذر بحدوث امراض سوداوية كحمى الربع والبهق الاسود والجذام والوسواس وذهاب العقل والورم
الصلب والسرطان والدوالي ووجع الطحال وما شاكل ذلك ه فان عرض الكسل وبطء الذهن والبلادة وسيلان اللعاب وكثرة
البزاق وكثرة النوم وثقل الراس وتهيج الوجه وقلة شهوة الطعام وقلة الهضم وبياض اللون وراى في المنام الانهار والثلوج والامطار
او عرض له الكابوس دل ذلك على غلبة البلغم وانذر بامراض بلغمية كالحمى المواظبة والاورام الرخوة والفالج واللقوة والصرع والسكتة وما
اشبه ذلك ه فان عرض عرق منتن او بول منتن او راى في المنام كانه في موضع منتن دل على عفونة خلط في البدن ه والاعيا من غير تعب
ينذر بحمى ه كثرة البهق الابيض ينذر بالبرص ه كثرة الدماميل ينذر بخراج ه كثرة السلع ينذر بالدبيلات ه بحوحة الحلوق وحمرة

الوجه مع كمودة ينذر بالجذام ه الصداع الدايم ينذر بالعمى وخاصة في الكهول ه تخيل الشعر والبق والذباب في العين اذا لم يكن
سببه المعدة ينذر بنزول الما في العين ه اختلاج البدن باسره ينذر بالتشنج ه اختلاج البدن وخدره ينذر بالفالج ه اختلاج الوجه
ينذر باللقوة ه الكابوس اذا عرض كثيرا انذر بالصرع وكذلك كثرة الدوار ينذر بالصرع ه نفخة الوجه وحمرة عروق العين مع
الصداع ينذر بالبرسام والبرسام ه الغم والفكر وخبث النفس لغير سبب ينذر بالوسواس السوداوي ه كثرة الزكام مع
نحافة البدن وضيق الصدر ينذر بالسل ه ثقل الجانب الايمن وبياض البراز ينذر بيرقان عن سدة ه تهيج الوجه وانتفاخ الجفن
الاسفل ينذر بالاستسقا ه دوام المغص والوجع في نواحي السرة ينذر بالاستسقا الطبلي ه الغثيان والرياح في الناحية اليمنى
واليسرى ما دون الشراسيف مع سقوط شهوة الطعام ينذر بالقولنج ه ثقل الخاصرتين وتمددهما ينذر بورم الكلى ه رسوب
الرمل في البول ينذر بحصى يتولد في الكلى ه الرسوب الشبيه بالمرداسنج او الشبيه بالاجر المدقوق ينذر بحصاة في المثانة ه دوام
حرقة البول ينذر بقروح المثانة والقضيب ه المغص وحرقة الشرج مع الاسهال ينذر بسحج ه دوام حكة الشرج ينذر بالبواسير ه
كلف موضع في البدن بعد الصحة من مرض حاد ينذر بخراج ه الحمى الحادة واعتقال الطبيعة والسهر والبكا وكمودة اللون اذا عرض ذلك
للاطفال انذر بتشنج ه نزع الدماغ بعقب سقطة او ضربة ينذر في عقب ذلك بسكتة ه الصداع ووجع الفواد في اول المرض
ينذر بذهاب العقل في اثنا المرض ه ثقل الراس في اول المرض ينذر بالسبات ه الاختلاج المتواتر فيما دون الشراسيف ينذر بورم الحجاب
عند النقا لصاحب نفث المدة في ذات الجنب اذا زاد على اربعين يوما ينذر بالسل ه النفث المنتن في ذات الجنب اذا طالت
مدته انذر بالسل ه استطلاق البطن الدايم للحامل ينذر باسقاط الجنين وموته ه ضمور الثديين ينذر بالاسقاط وان كان الحمل توما فان ضمور
الثدي الايمن ينذر باسقاط الذكر وضمور الايسر منها ينذر باسقاط الانثى ه انعقاد الدم في الثديين قد ينذر بجنون ه صلابة ثدي المراة
الحامل ينذر بوجع يحدث في احد موضعين اما في الوركين او في العينين ه جريان الحيض من المراة الحامل دليل على مرض الجنين ه جريان لبن الحامل
كثيرا او كونه عند الحلب غزيرا ينذر بضعف الجنين ه النفسا اذا لم تنق من دم النفاس ينذر بمرض يعرض لها اما ورم في الرحم واما
في الكبد ه الورم العارض لاجل جراحة اذا غاب بغتة فان كان الجراحة من خلف انذر بتشنج وان كان من قدام انذر بجنون او اختلاف
دم او حدوث الجنب او ذات الرية ه الحرارة والبرودة الخارجة عن الطبع والعرق اذا عرض شي من ذلك لعضو انذر بمرض ذلك
العضو ه وجملة الامر انه متى تغير حال من احوال البدن الطبيعية عن عادته المالوفة وحالته المعروفة انذر بمرض ه وكذلك متى
عرض في البدن حال خارجة عن المجرى الطبيعي كالوجع وما اشبهه انذر بمرض ه ولنقل الان قولا ه انه ينبغي ان نقتصر من الطب
على ما قد اقتصر عليه بعض اطبا زماننا من ما الشعير والبزور والسكنجبين والتمر الهندي ويقتصرون على ذلك الا ان يكون هناك
سهولة مفرطة من الطبع فانهم يتركون التمر الهندي ولا يعدون في شي من اصناف الحميات بل اذا ارادوا التلطيف غذوه بمزورة ما الحمص وما
قارب هذا التدبير مما قد عرفته نشاهد الان في هذا الزمان حتى انهم بهذا التدبير بعينه يرومون ابدا حفظ الصحة واقدامهم على الاستكثار من

الاستفراغ لغير حاجة اليه وتركهم الادوية الموصوفة لكل مرض من الامراض وما يحفظ به صحة الابدان وخوفهم من
استعمال دوا حار او بارد في مرض بارد او حار والامتناع من وضع الاضمدة على ما من شانه ان يضمد وقلة مراعاتهم لحفظ القوة
التي هي راس المال على ما تقرر وبان واضرابهم عن الرجوع الى اقاويل الاطبا المتقدمين والحكما الذين قد صحت
تجربته وتحققت منفعته في كل واحد من الامراض واعتذارهم عن هذا باسره بان الامزجة قد تغيرت وان
المداواة التي في كتب الاطبا القدما قد نسخت ورفعت ۵ والجواب لهذا القايل ان من اقتصر على ما ذكره
الاطبا قد صده عن العلم الاخلاد الى الدعة والاصغا الى خفض الراحة والاستجابة لداعي الهوى ومن كان
الهوى مطيته والعجز راحته عاقه عن السلامة واسلمه الى الهلكة ۵ وقد قيل العجز موسوم بالندم ۵ والحزم
مطية النجح ۵ وقد قال بقراط العمر قصير والصناعة طويلة والوقت ضيق فيقصر عمر الانسان ان يفي ب
علم جميع هذا الشان وعلى مذهب من ذكره القايل من الاطبا يمكن تعلم الطب في ساعة من النهار ۵ ولقد رد
القايسون من الاطبا قول الحيلي ان الطب يمكن تعلمه في ستة اشهر ۵ واما خوفهم من استعمال الادوية الحارة
في الامراض الباردة فلعدم تحققهم منافعها فيها وظنهم ان الاقتصار على الادوية الباردة اقل خطرا وايسر ضررا
وليس الامر كما ظنوا اذ كان استعمال الدوا البارد شديد الضرر في غير موضعه كاستعمال الدوا الحار في غير
موضعه ۵ ولو قال قايل ان الدوا البارد يجوز ان يستعمل في غير موضعه ولا يكون ضرره كضرر استعمال الدوا
الحار في غير موضعه كان هذا الحكم منه غير صحيح واقتصارا منه على مجرد دعواه وشهوته وليس في العقل بينهما
فرق فيما ذكر ۵ واقدامهم على الاستفراغ والاسراف منه لغير ضرورة اليه وقلة مراعاة حفظ القوة اشد خطرا
واعظم ضررا وقد تقدم ذكر شروط الاستفراغ والامراض التي ينبغي ان يستفرغ فيها وان القوة هي الاصل والمداواة
فرع وحفظ الاصل اولى من الفرع ۵ والذي ينبغي ان يعتمد عليه في مداواة كل مرض من الامراض هو ما ذكره الاطبا وبينته
الحكما بعد مراعاة الاشيا التي تقدم ذكرها من المزاج والسن وحال الهوا وغير ذلك وان يعدل تعديلا حسنا بحسب
الجهد والاطاقة وهذا ذكروا وبذلك شرطوا ولو انهم فهموا عن القدما ذلك لما اعتذروا بما اوردوه فان قول
العلما عدل والاخذ به فضل والدلالة به نجاة ولكن لاقاويلهم ظهور وبطون ويجب اعتقاد ظاهرها واولها بعد معرفة
غيوبها قبل الانصاف ليبان الصواب ويحسن النظر بدرك العلم وكيف يكون ما يزيل الامراض يحفظ الصحة والصحة انما
تحفظ بشبهها والمرض انما يزال بضده وكيف يكون الضد والمثل واحدا وكيف يكون ما يزيل المرض الحار يزيل المرض البارد
وهما ضدان لا يوجد احدهما الا بفقدان الاخر ۵ واما تركهم الغذا في الحميات في جميع الناس على اختلاف امزجتهم وقولهم
وجامع فبعيد من الصواب ۵ اذ كان ذلك مبناه التصحيح على غير ما اطلقوا بل هو على ما ذكره المتقدمون وهو ان من الحميات ما

ينبغي ان يغذا صاحبها بعد النوبة وفي بعضها في وقت النوبة عند شدة ضعف القوة والخوف من سقوطها عند اشتداد النوبة
وفي بعض الحميات لا ينبغي ان يعطى فيها الغذا حتى انه ينبغي ان يخلى في بعض الاوقات بالشعير ويقتصر على ما هو الطف منه وقد
يفرقون في التدبير الصحيح بين ما الشعير الرقيق والثخين ولا يصلح كل واحد منها عند صلاح الاخر ۵ والاطبا المحققون قد
لكل مرض ترتيبا يخصه فاذا المرض سريع الانقضا لطيف المادة والقوة قوية دبروه بالطف التدبير وبالضد والطف
التدبير ان يمنع من كل مشروب وماكول ۵ وبعده في اللطافة ان يعطى جلابا وما اشبهه في اللطافة واغلظ منه ان يعطى ما الشعير ثم
الرتبو وبعده ما الشعير الثخين وبعده ما الكشك بثخينه وبعده المزورات وبعده الفراريج والطياهيج والدراريج واغلظ من هذا
الدجاج وبعده لطيف الضان والمعز ثم حولها ثم كبارها فعلى هذه السياقة يجعلون التدابير للامراض ۵ واما قولهم قد تغيرت
الامزجة فلا يخلوا ان يعنوا بذلك ان الامزجة باسرها قد تغيرت او بعضها ۵ فان عنوا الاول كانت قسمة العقل ترد قولهم اذ
كانت الامزجة لا يخلوا ان يكون معتدلة او غير معتدلة اما مفردة او مركبة والمفردة اما حارة او باردة او رطبة او يابسة والمركبة
اما حارة رطبة او باردة رطبة او حارة يابسة او باردة يابسة فيحصل تقدير قولهم ان الامزجة قد تغيرت انه قد حدث مزاج عاشر غير
ما ذكر في هذه القسمة العقلية التي لا يمكن زيادة قسم عاشر فيها ويقال لهم اشيروا اليه ان كان وهذا مذهب ان يكونوا ظاهر
البطلان ۵ وان قالوا انا الثاني وهو ان الامزجة قد تغير بعضها كانوا قد اساوا في العبارة واخطاوا في المعنى الذي ظنوه عذرا لهم
اما في العبارة فقولهم انا لا نستعمل ما ذكر لتغير الامزجة يوهم ان الامزجة باسرها قد تغيرت فيكون القسم الاول واما
خطاهم في المعنى الذي اعتذروا به فلاجل انه ما حدث ولا يحدث عوض بعض الامزجة مزاج غيره ما هو خارج عن الامزجة
التسعة المذكورة فلم يبق الا انهم ربما عنوا ان المزاج الحار قد غلب في هذا الزمان على هذا البلدان فان عنوا ذلك وان كانت
عبارتهم لا تفيده فمعلوم ان هذا لا يوجب ترك استعمال ما ذكره الاطبا ولا ترك المداواة بالدوا الحار للمرض البارد في البلد والفصل
والهوا الذي يوجبه واي تعلق بينهما وكيف يكون هذا عذرا ولهم اذا غلب المزاج الحار على بعض البلدان في بعض الازمان لا
يستعمل الدوا الحار في مداواة المرض البارد وان قل وجدانا نادرا فالاطبا ذكروا الدلالة على كل مزاج وعلى كل مرض واكثر الحار
او البارد فينبغي اذا تحقق المرض وسببه وروعيت شروطه المذكورة في كيفياته ومقاديره ان يستعمل الدوا بحسب ذلك ان
كان حارا فمداوى بالبارد وان كان باردا فبالحار على انه ان كان قد غلب المزاج الحار على بلد من البلاد فينبغي ان يستعمل الادوية
الحارة في غيره من البلاد الباردة وان كان غالبا في بلد في زمان فقد يغلب فيه البرد في زمان اخر فوجب ان يعالج بين
التدبير في الشتا والصيف اذ كان الشتا لا يمكن ان يقال فيه انه بحرارة الصيف فان قالوا بل كل البلاد حارة وفي كل الازمنة
ولا يختلف الشتا والصيف ولا اعان ولا اصفهان كان ذلك جحدا للمشاهدة وعنادا للمعلوم ضرورة ولان كان الانسان
قد فعل في مزاجه الزمان لم نامن ان يوثر في ساير النبات والحيوان فيقلب طباع كل بارد منه الى الحار فلم يجوز كون البقلة

حارة والخبيث حار وكذلك كل حيوان بارد فانه يجوز تغير مزاجه الى الحرارة فيلزم من ذلك ان لا يوثق بدوا بارد من حيوان او
نبات لتجويز انقلاب مزاجه الى الحرارة لفعل الزمان فيه ٥ ولو كان كما ذكروا لكانت علامات الحرارة والبرودة تغني في الدلالة
فاذا وجدت علامات كل واحد منهما قصد الى ازالته بضده ٥ واما منعهم من الاضمدة فبما ذكر له الاضمدة فمعلوم ان الاطبا صنفوا
في ذلك الكتب وبينوا منافعه وسنذكر طرفا من ذلك ان شا الله تعالى ٥ وبلغني عن بعضهم انه علل ذلك بانه لا يخلوا الضماد
الذي يضمد به ان يكون حارا او باردا فان كان حارا جذب الى الموضع فضلة زايدة على ما فيه وان كان باردا منع ما فيه من التحلل
٥ وهذا التعليل غير مستقيم اذ كان بني الكلام على قسمة غير مستوفاة ثم الزم في كل قسمة يجوز ان لا يلزم ٥ اما الاخلال بالقسمة
فمن قبل ان المستدل بالقسمة على امر من الامور ينبغي له ان يحصر جميع اقسام الشي الذي رام قسمته ويذكرها فان اخل ببعضها ولم
يذكره وتكلم عليه فلخصمه ان يقول له ان غرضي القسم الذي به اخللت والضرب الذي عنه اضربت ٥ والذي ذكره هذا
القايل انه لا يخلوا ان يكون الضماد حارا او باردا فغير صحيح فانه قد يخلوا من ان يكون حارا او باردا بل يكون معتدلا غير حار
ولا بارد ٥ واما انه الزم في كل قسم ذكره ما يجوز ان لا يلزم من قبل انه قال فان كان حارا جذب الى الموضع فضلة زايدة على ما
فيه وهذا غير صحيح بل قد يكون حارا ولا يجذب اذ كان بعض الادوية المحللة تحلل ولا تجذب فقد ذكروا ان البابونج محلل غير
جاذب وهذا من خواصه ٥ وقد يكون البدن نقيا ويضمد الموضع بما من شانه ان يحلل ويجذب فلا ينجذب اليه شي لنقا البدن
٥ واما قوله فان كان باردا منع ما في العضو من التحلل فغير صحيح ايضا لانه قد يكون باردا ولا يمنع من التحلل بل قد يكون باردا ومن
شانه ان يحلل كدهن البنفسج وقد لا يكون قد حصل في الموضع شي يمنعه من التحلل لكون المادة في ابتدا انصبابها ٥ فان قال
انه ان جمع في الضماد بين حار وبارد لم يكن فيه فايدة وابطل كل واحد منهما فعل صاحبه قيل له بل يكون فيه فايدة بان تجعله
معتدلا وقد يقصد عن الاعتدال فعل معتدل اذ كان فيه تحليل الحرارة التي فيه وتبريد ومنع بالبرودة التي فيه وفي كل واحد منهما
فايدة ولا يجوز ان يقال انه اذا جمع بينهما سقطت الفايدة وبطل الغرض اذ كان كثير من المركبات يجعل فيها البارد مع الحار لتعديله ثم
تصدر عنه فوايد ومنافع فيما وضعت له فهذا هو الكلام على قول من منع من الاضمدة واعتذر بما قدمت ذكره وحقيقة الامر ان الوقت
الذي يضمد ما يحتاج الى ضماد بالاشيا الباردة غير الوقت الذي يضمد فيه بالمحللة اذ كان له ابتدا وتزايد وانتها وانحطاط ففي كل واحد من
هذه الاوقات يحتاج الى حد اخر يخالف الوقت الاخر ٥ فالابتدا يحتاج فيه الى الاشيا المقوية الرادعة ويتم ذلك بالاشيا المبردة
المانعة اذ كانت الفضلة في هذا الوقت قد ابتدات بالانصباب ولم يحصل في العضو منها ما يخاف من عدم تحلله فما حاجتنا في هذا
الوقت الا الى ما يمنع ما ينصب اليه ويرد عليه ويقويه على الدفع عن نفسه ٥ وفي وقت التزيد يحتاج الى اضافة ما فيه تحليل الى
المبردة المانعة اذ كانت الفضلة قد انصب اكثرها الى العضو فيقتصر على ما يمنع ما ينصب اذ كان بعد في الانصباب والى ما يحلل
تحليلا يسيرا لما قد حصل في العضو ٥ وفي وقت الانتها تكون المادة قد انتهى انصبابها فيحتاج الى ما يحلل اكثر والى الاشيا المبردة

اقل اذ كانت الحاجة الى التحليل اكثر ويستظهر بالشي من المبردة لئلا يكون قد بقيت هناك بقية تنصب اليه ٥ وفي وقت
الانحطاط يحتاج الى المحللة خاصة دون المبردة اذ كانت المادة قد بدات بالتحلل والقوة قد استظهرت على المرض وقد وثق الى انه لم يبق
منها ما يخشى من انصبابه وانجذابه فلا يحتاج الا الى ما يحلل ما قد حصل في العضو ٥ وهكذي ذكر الاطبا فيما يحتاج الى الاضمدة ومن
ذكر انه لا تصلح الاضمدة فلا يخلوا ان يقول ان الاطبا اخطاوا في وضع الاضمدة وانها لا تصلح ٥ او يقول انها كانت تصلح وزالت
تلك المصلحة الان ٥ فان قال الاول فغير صحيح بل الاطبا اصابوا في ذلك اذ كان الضماد اقرب الى العضو المضمد من
الاشيا المشروبة وفعل الضماد فيه اخص ٥ والمشروب والماكول يستحيل استحالات كثيرة حتى يصل الى ذلك العضو فاذا
يصل اليه وقد تغيرت صفاته وضعفت قواه بخلاف الاضمدة فان قواها باقية عليها وافعالها لم تنقص منها او في قانون المداواة
ان الدوا ينبغي ان يوصل الى العضو المداوي من اقرب المواضع اليه واسهلها عليه وان قال بالثاني وهو انه كان صالحا ثم زالت تلك
المصلحة بتغير الامزجة والازمان فقد تقدم تفصيل ذلك والكلام عليه وفساد طريقهم اليه والله تعالى يعين على العلم
ويوفق للصواب ويرشد الى الهداية فانه ولي التوفيق وهو حسبي ونعم الوكيل والمعين والحمد لله رب العالمين

نجز تقويم الابدان والحمد لله كما هو اهله ومستحقه وتم على يدي
اصغر عباد الله تعالى منصور بن يوسف بن هبة الله بن علي بن ثابت
المتطبب بمدينة الكوفة حماها الله تعالى يوم الجمعة ثامن عشرين صفر
سنة سبع وخمسين وستماية وفق الله مالكه لجميع الخيرات وانا له واياي في
الاخرة لارفع الدرجات والحمد لله ملهم الصواب كما هو اهله ومستحقه

[illegible]

[illegible] در ولایت فرنگستان [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible]

چینو در کنار دریا از سوی مغرب شهر نابین که بنیاد بر سر شیشه [illegible]

و قدر [illegible] شهر نابین بالای شیشه می‌رسد [illegible]

[illegible] معلق [illegible] است [illegible]

[illegible] الفضلا سراج الملوک [illegible]

[illegible] ولکن [illegible] افرنگ [illegible]

نسخهٔ مطبوخ که کاتب [illegible]

[illegible] سراج الملوک [illegible]

[illegible] هلیله [illegible] سورنجان بوزیدان [illegible]

[illegible] فلوس خیار شنبر [illegible] شکر طبرزد [illegible]

[illegible] سراج الملوک [illegible]

[illegible]

ما را تو به هر صفت که داری دل [illegible]

[illegible]

نسخهٔ اطریفل [illegible] سراج الملوک [illegible]

اطریفل [illegible]

[illegible]